



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت  
علیهما الصلوة  
والتسلیم

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

موسسه الفکر برای بازسازی و احیای اندیشه‌های اسلامی در ایران و جهان

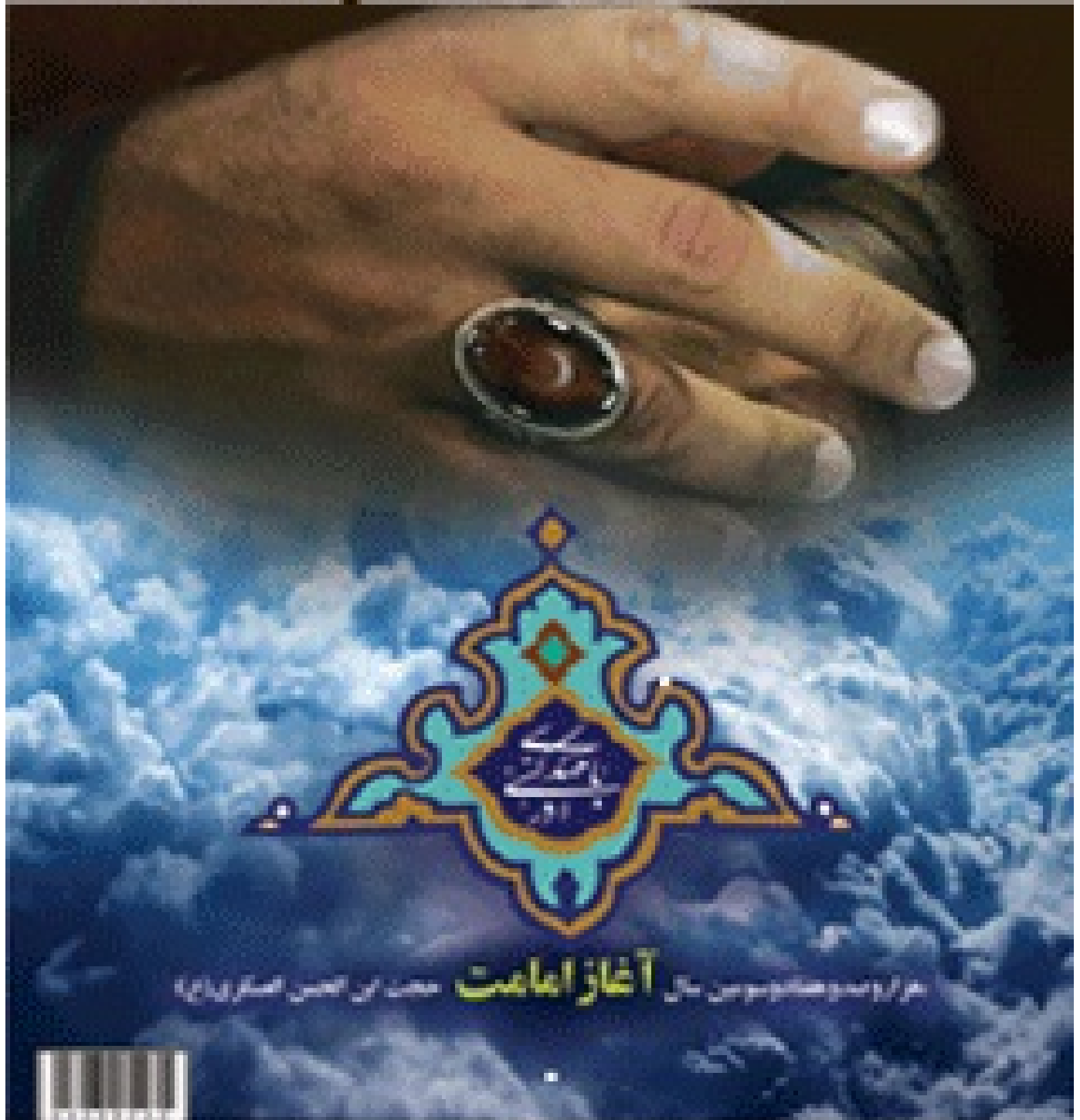
# موسکول

شماره ۸۲

ماهنامه



موسسه الفکر برای بازسازی و احیای اندیشه‌های اسلامی در ایران و جهان



پژوهش‌های فلسفی و فقهی در اندیشه‌های اسلامی  
**آغاز امامت** حضرت ابن‌الحسن العسكري (ع)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ماهنامه موعود ۸۲

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۶	ماهنامه موعود ۸۲
۶	مشخصات کتاب
۶	شماره ۸۲ - آذر ۱۳۸۶
۶	جنگ فرقه‌ها!
۷	مسیحیت صهیونیستی از نظر تا عمل
۱۴	جمعیت‌شناسی مسلمانان
۱۸	بررسی نگرش ادیان ایرانی به مسئله‌ی موعود
۲۲	از امام زمان (عج) چه بخواهیم؟
۲۷	ارتباط معنوی با ساحت مقدس مهدوی (ع)
۳۱	به یاد «قیصر» فروتن شعر انقلاب
۳۲	دیدار یار غایب
۳۶	مهمان ماه
۳۷	ولایت امامان (ع)
۴۴	غریب غایب
۴۶	پرسش شما، پاسخ موعود
۴۸	خصوصیت دیرینه مسیحیت غرب با اسلام و پیامبر (ص) - قسمت اول
۵۳	گرایش‌های دینی در سینمای امروز دنیا
۵۷	کامپیوتر و سرعت
۶۱	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## ماهنامه موعود ۸۲

## مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۸۶ عنوان و نام پدیدآور: شماره ۸۲ ماهنامه موعود - آذر ۱۳۸۶ / ماهنامه موعود ناشر چاپی: ماهنامه موعود مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و ماهنامه

## شماره ۸۲ - آذر ۱۳۸۶

## جنگ فرقه‌ها!

در سال‌هایی نه چندان دور، در عهد صفویه و سلطنت یکی از پادشاهان آن خاندان آنگاه که برخی از مأموران و مبلغان مسیحی از طریق دریای جنوب خود را به اصفهان و دربار شاهی رساندند عکس‌العمل شدید پادشاه صفوی همه را متعجب ساخت. او نه تنها، دستور اخراج آن بیگانگان را صادر کرد بلکه، فرمان داد جای گام‌های آنان را نیز با خاکستر ببوشانند، شاید که نشانه‌ای از آن گستاخی و عداوت درباره‌ی اسلام و مسلمانان نماند. که در وقت افول ستاره‌ی بخت آن خاندان، تبشیری‌ها هجوم آوردند و شمال و جنوب این دیار مزین به نام «شیعیان آل‌الله» را در نور دیدند و تخم تثلیث و نفاق را در جای جای ایران زمین افشانند. از اینجا، و به برکت تسامح و سهل‌گیری زعمای وقت هیچ‌گاه تبشیری‌ها و جز آنان، مبلغین شرک و الحاد در اقصا نقاط شرق اسلامی منطقه‌ای را امن‌تر از این دیار برای خویش نیافتند. چنانکه امروز، در این دیار، تنها جماعتی با ملاحظاتی که هر زمان بیشتر از پیش بی‌دلیل و با دلیل در عرصه‌های مختلف و مناسبات مادی و فرهنگی از خاستگاه فرهنگی خویش پاپوایس می‌کشد مسلمانانند. طلوع خورشید انقلاب اسلامی ایران با زعامت مردی از خاندان پاک اهل بیت (ع) این حقیقت را آشکار ساخت که راه رستگاری و خلاصی بشر از طوفان بلا- و ابتلاء خودکامگی از میان صحن و سرای خاتم انبیاء و خانواده‌ی مکرم و معزز ایشان می‌گذرد. پیروزی پی‌درپی این جریان مبارک در صحنه‌های مختلف به همراه بیداری فراگیر اقوام و ملل، موج بزرگی را به راه انداخت چنانکه، واسپس ۳۰ سال نه تنها محدود نشده بلکه هر روز بیش از پیش بر توانایی و عزت آن افزوده شده است. این واقعه شریف از سویی جریان‌ات استکباری و صهیونی را متذکر این معنا ساخته که امروز نه فردا، این امواج، بساط کبر و نخوت و آلودگی آنان را در هم خواهد شکست و از دیگر سو، جریان انحرافی نفوذی سلفی‌گری وهابی (زاده‌ی روباه پیر استعمار) را. چنان شد که در مراحل بعد و پس از شکست در صحنه‌ی نبرد رودررو، در کمتر از ۲۵ سال بیش از ۲۵۰۰ فرقه با نام و نشان و آرم از پستوخانه‌ی سحر و جادوی الحاد ماسونی و پستی و آلودگی صهیونی و تحجر و کج‌فهمی سلفی‌گری وهابی سربرآورد تا شاید امکان مقابله با اعجاز موسوی و عزت مهدوی و قدرت علوی را بیابند و دیگر بار چونان گذشته موجب سرکوب مؤمنان و مستضعفان شوند. هم‌آن‌انکه از گذرگاه نهضت اسلامی تجربه‌ی دولت کریمه‌ی مهدوی را در آینده‌ای نزدیک چشم می‌دارند. جنگ فرقه‌ها در برابر «نهضت دین‌طلب و حقیقت‌جوی اسلامی» را باید جدی گرفت. از اطراف و اکناف خبر می‌رسد که در حرکتی خزنده، جریان سلفی وهابی هم‌آورد می‌طلبد، و با زیادت‌خواهی فضا را بر اهل ایمان از میان شیعیان و اهل تسنن ریشه‌دار در این دیار تنگ می‌نماید. با سوء استفاده از فضای باز موجود کشور آثار خویش را منتشر و توزیع می‌نمایند و بی‌محابا جوانان مسلمان و فاقد قدرت نقد و نظر را به چالش فرا می‌خوانند. به همان‌سان که مبلغان تبشیری مسیحی با جان‌مایه‌ی اعتقادی نوجوانان و جوانان چین می‌کنند. درست عین جریان‌های فاسد و مفسد بابی و بهایی. و بالاخره صوفی‌مسلکان که گاه در برخی نقاط کباده کشیده و اولتیماتم تعیین می‌کنند. این جریان‌های مشکوک، تعلیم دیده و

مأمور، محیط‌های دانشگاهی را چمن‌زار مناسبی برای خویش شناخته‌اند تا در آن مأوی گرفته و ریشه بدوانند. و حتی گاه برخی اساتید بی‌هیچ واژه‌های منحرف خود را بر ذهن و جان جوانان آوار می‌سازند. آنان را چه می‌شود و ما را؟ گاه روی به افراط می‌گذاریم و گاه به تفریط. همزیستی مسالمت‌آمیز، مراعات حال اهل ملل و نحل، جلوگیری از تفرقه و تشتت، دفاع از مظلوم (بی‌توجه به وابستگی فرقه‌ای و مذهبی) و تیمارافتادگان در وظیفه شرعی و فرهنگی و انسانی مردم ما در طی همه قرون و اعصار بوده و هست امّا؛ «فرقه‌ها» امروزه چونان دسته‌ها و گروهان‌های خصم روی به میدان آورده‌اند و جان جوانان را نشانه می‌روند تا شاید جسم و ذهن آنان را نیز تصاحب کنند و از همین روست که می‌بایست با استفاده از همه امکان اقدامی بازدارنده و مصونیت‌بخش داشت. در این میان توجه به موارد زیر ضروری است: ۱. محدود ساختن میدان عمل و حضور گردانندگان فرقه‌های انحرافی، شبه مذهبی، شبه عرفانی، بهایی، وهابی و...؛ از مجاری قانونی و رسمی کشوری؛ ۲. پالایش محیط‌های آموزشی و علمی - به ویژه دانشگاه‌ها - از حضور مبلغان رسمی و غیررسمی این جریان‌ها؛ ۳. ایجاد زمینه‌های نقد جدی و مستمر این جریان‌های انحرافی از طریق شبکه‌های مختلف رسانه ملی (پا به پای پخش مسابقات فوتبال اروپایی و آسیایی؟!); ۴. ایجاد لجنه‌های پژوهشی و علمی در مراکز علمی (حوزوی و دانشگاهی) برای شناسایی جریان‌ها، ردیه‌نویسی، تربیت مبلغ و مربی. ۵. افشاء ماهیت این فرقه‌های وابسته به ملحدان ماسونی، مودیان‌های صهیونی و کج‌فهم‌های بازی‌خورده سلفی با ارائه برنامه‌های مستند و مستدل تلویزیونی، مطبوعاتی و... ۶. پیگیری قضایی عوامل اصلی و مأموران اعزامی از آن سوی آب‌های شمال و جنوب و محدود ساختن دایره عمل اجتماعی آنان در نواحی مختلف ایران اسلامی، ۷. کنترل مصادر نشر و توزیع مستقیم و یا مخفیانه آثار شبه فرهنگی این نحله‌ها (این مهم در وظیفه دستگاه‌های اجرایی و نظارتی فرهنگی کشور است). ۸. ایجاد بستر مناسب برای ارائه سهل، ارزان و همه‌جانبه آثار فرهنگی سالم (تهیه شده توسط اشخاص حقیقی و حقوقی دلسوز، آگاه و دردمند) (این در حالی است که امروزه به برکت سیاست انقباضی دستگاه‌های رسمی کشوری، عموم عرضه‌کنندگان آثار فرهنگی و مذهبی سالم و مستقل در تنگنا و سختی گرفتار آمده‌اند و از تدارک مایحتاج اولیه انتشار آثار خود نیز در سختی و مشقت افتاده‌اند. بر هیچ کس پوشیده نیست که مطبوعات و ناشران با گذر از پیچ و خم‌های سخت اداری و پس از خرید کاغذ مورد نیاز خود از بازارهای آزاد و رها آنهم با قیمت‌های سرسام‌آور آثار خود را منتشر می‌سازند). ۹. پیش‌بینی سیستم معقول و گره‌گشای توزیع آثار فرهنگی در اقصا نقاط کشور، طی ۳۰ سال اخیر، موضوع توزیع آثار فرهنگی (مطبوعات و کتب) در زمره مهم‌ترین موضوعات مبتلا به تهیه‌کنندگان این گونه آثار بوده و هست. این در حالی است که بخش عمده آثار فرهنگی مطلوب و روزآمد توسط اشخاص حقیقی و حقوقی مستقل از دستگاه‌های رسمی و دولتی تهیه و تولید می‌شود. ۱۰. پیراستن برنامه‌های گسترده و خارج از شمار رسانه ملی از شائبه‌های فرهنگی. (باز گذاشتن درهای نقد جدی و البته فراگیر آثار رسانه ملی امری ضروری به نظر می‌رسد. اینهمه در حالی است که مجال نقد آثار این رسانه وجود ندارد و در مقابل، میدان تعریف و تمجید و تبریک و تشویق بی‌حد و شمار برای محصولات رنگارنگ آن باز و گشاده است.) بی‌گمان، در سایه اقتدار حکومت اسلامی، این ملحدان و مشرکان و معاندانند که باید احساس تنگی و ناامنی کنند. نمی‌توان در سفره‌ای گشاده، انواع اطعمه و اشربه سالم، مشکوک و مسموم را فراروی کودکان، نوجوانان، جوانان و خانواده‌های فاقد توانایی نقد و تشخیص فنی قرار داد و انتظار داشت که آنان مبتلای شک، شبهه، الحاد و نفاق فرهنگی نشوند. مگر هیچ‌یک از دستگاه‌های بهداشتی و درمانی مجوز توزیع و عرضه آثار غذایی و بهداشتی آلوده و مشکوک را در داروخانه‌های رسمی صادر می‌کنند. بهداشت روانی، امنیت فرهنگی و سلامت اعتقادی به مراتب مهم‌تر از بهداشت جسمی است و مراقبت از آن در تکلیف همه کسانی است که دستی در کار دارند. والسلام سردبیر اسماعیل شفیعی سروستانی

گفت‌وگویی اختصاصی موعود با دکتر استفان سایزر ما می‌دانیم که جورج دبلیو بوش از زمان تحصیل در دانشگاه عضو سازمانی سرّی به نام انجمن مجسمه استخوان بوده است. من یک مصاحبه را دیدم که با جورج بوش انجام شده بود. او بسیار ظفره می‌رفت. از او پرسیدند آیا پدرت در آن انجمن عضو بود؟ بوش جواب داد: به خاطر نمی‌آورم. من با خودم گفتم: شوخی نکن، یعنی نمی‌توانی به یاد بیاروی؟ اشاره: دکتر استفان سایزر، استاد دانشگاه لندن، اسقف کلیسای ویرجینیا واتر، و از جمله صاحب‌نظران در موضوع مسیحیت صهیونیستی است که، آثار تحقیقی قابل توجهی در این زمینه به تحریر درآورده است. این شخصیت مسیحی، چندی پیش به دعوت برخی از مؤسسات فرهنگی، طی مسافرت به ایران، سخنرانی‌هایی در چند دانشگاه کشور ایراد نمود. موعود، که در شماره‌های گذشته خود، مقالاتی را از این استاد و محقق انگلیسی به چاپ رسانیده، این بار فرصت را مغتنم دانست و با وی به گفت‌وگویی اختصاصی نشست. در اینجا بخشی از این گفت‌وگوی صمیمانه را تقدیم شما گرامیان می‌کنیم. ممکن است خودتان را بیشتر معرفی کنید. نام من استفان سایزر است، ۵۴ سال سن و یک همسر و چهار فرزند دارم و اسقف کلیسای مسیح «Christ Church» هستم. این کلیسا در ویرجینیا واتر، جنوب شرقی لندن واقع شده و حدود ۴۰ دقیقه با لندن فاصله دارد. کلیسایمان حدود ۴۰۰ عضو دارد که هر یک‌شنبه به آنجا می‌آیند؛ آنها از ۲۰ ملیت هستند، آمریکایی، استرالیایی و نیز انگلیسی. همکارانم یک نفر از کشور برزیل و دیگری از هند است. پس خانواده‌مان بین المللی است. اولین مدرک من از دانشگاه «ساکس» ۱۵ در رشته جغرافیا و مدرک کارشناسی ارشدم از دانشگاه آکسفورد و در رشته الهیات، و مدرک دکترا از دانشگاه «میدلسکس» ۱۶ در رشته الهیات و سیاست بود. سه کتاب منتشر کردم. اولین، جای پای عیسی و حواریون کتابی مصور که مکان‌های مختلف را با توضیح نشان می‌دهد تا به مردم کمک کند تاریخ مکان‌ها و اهمیتشان را بفهمند. دوم، مسیحیت صهیونیستی و بعد کتاب سربازان مسیحی صهیون. تقریباً ۲۰ تا ۳۰ مقاله در مجلات مختلف منتشر کرده‌ام، ولی از آنها پول درنیاوردم، با آنکه بسیار پرهزینه بودند و به خاطرشان از سوی انجمن‌های «دوستان مسیحی اسرائیل» و «دوستان انگلیکن اسرائیل» مورد اتهام قرار گرفتم که نوشته‌هایم را نپسندیدند. به خاطر لابی صهیونیست‌ها از دانشگاه‌های مختلفی طرد شده‌ام. این لابی در دانشگاه‌های مختلف سعی می‌کند جلوی سخنرانی افراد را بگیرد. اما من هر ماه در دانشگاه‌ها سخنرانی دارم. ماه قبل به سوریه، لبنان، مصر، اردن و فلسطین رفتم و در دانشگاه‌هایشان سخنرانی دارم. می‌دانیم که کتاب شما در زمینه مسیحیت صهیونیستی در اصل پایان‌نامه دکتری شما بوده است. لطفاً بفرمایید رشته مطالعاتی شما چیست و در دانشگاه در چه زمینه‌ای به تحصیل پرداختید و چطور به این موضوع علاقمند شدید؟ رشته اولیه من جغرافیا بود. من مسافرت کردن، شناخت مردم و فرهنگ‌های مختلف را دوست دارم؛ بنابراین اولین چیزی که به عنوان یک مسیحی دوست داشتم به آن پردازم فلسطین بود؛ سرزمینی که با مسیح و پیامبران پیوند دارد. زمانی که برای مطالعاتم در زمینه الهیات، از فلسطین دیدن کردم، دریافتم مسیحیان و مسلمانان فلسطین از صهیونیسم در رنج و گرفتاری‌اند. به همین دلیل در دوره کارشناسی ارشد به تحقیق درباره «گردشگری در فلسطین» و اینکه این مقوله تا چه حد در اختیار صهیونیسم است پرداختم؛ راهنماهای اسرائیلی، اتوبوس‌های اسرائیلی، هتل‌های اسرائیلی، موزه‌های اسرائیلی ... همه سعی می‌کنند یک روایت خلق کنند؛ درحالی که روایت فلسطینی‌ها نادیده می‌ماند. بنابراین پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشدم را در این زمینه انجام دادم که هدفش دعوت از مسیحیان برای حمایت مالی بیشتر از این موضوع بود؛ برای ایجاد هتل‌های فلسطینی، راهنماهای فلسطینی و غیره. راهم از اینجا آغاز شد. بعد از آن به تحقیق در این باره پرداختم که مسئله مسیحیان چیست؟ چرا عده زیادی از مسیحیان از اسرائیل حمایت می‌کنند؟ آیا حمایتشان علت دینی دارد یا اینکه سیاسی است؟ این سؤال موجب شد روند تازه تحقیقاتی‌ام را آغاز کنم و الهیات پنهان صهیونیسم را بررسی کنم و پی به دست داشتن بریتانیا در خلق دولت اسرائیل ببرم؛ اینکه چه شد که در قرن نوزدهم در بریتانیا و قرن بیستم در ایالات متحده، مذهب و سیاست دست به دست دادند. این انگیزه من شد تا به افشاگری درباره صهیونیسم پردازم و از نهضت فلسطینیان حمایت کنم. این موضوع پایان‌نامه دکتری من بود که کار تحقیقی‌اش ۸ تا ۹ سال طول کشید. البته به



صورت نیمه وقت؛ چون در آن زمان کشیش بودم. در نتیجه طرح من به صورت نیمه وقت پیش می‌رفت. آن کتاب مبنای طرحم بود. مذهب خودتان چیست؟ آیا شما کاتولیک هستید یا ...؟ نه. من انگلیکن هستم [وابسته به کلیسای انگلیس]. مسیحیت کاتولیک ترجیح داده درباره این زمینه سکوت اختیار کند. این مسئله بیشتر به مسیحیان پروتستان مربوط است و مسئله پروتستان‌هاست. اغلب مسیحیان صهیونیست، پروتستان هستند. بنابراین تلاش من به چالش کشاندن هم‌کیشان خودم است. اگر ممکن است قدری درباره سیر پیشرفت تحقیقاتتان برای ما توضیح بدهید. در این سیر تنها بودم؛ خیلی تنها. چون تعداد بسیار اندکی این مسیر را برای تحقیق انتخاب می‌کنند، اما در این راه دوستان بسیار خوبی پیدا کردم. «دونالد و گنر» ۱ از دانشگاه نورث پارک شیکاگو از من بسیار حمایت کرد. «گری برج» ۲ از کالج ویتن در ایلینوی و «کالین چپمن» ۳ هم سال‌ها در این مسیر تحقیق می‌کردند. ما چهار نفر با هم همراه شدیم. می‌دانید؟ اگر راهی را به تنهایی شروع کنید بسیار سخت است، اما اگر با دیگران باشید آنها هم به شما انگیزه می‌دهند. من از طریق آنها، از طریق نوشته‌هایشان و بعد با تحقیقاتم در اینجا، یعنی خاورمیانه، و کمک گرفتن از محققان دانشگاه و کشیشان، امامان [رهبران مذهبی مسلمان] و خاخام‌هایی که دغدغه مشترکی داشتند، کار را انجام دادم. کتاب و پایان‌نامه با گفت‌وگو از تاریخچه آغاز می‌شود؛ آنها از کجا آمدند، و به سیاست ختم می‌شود؛ یعنی این مسیر به کدام سمت می‌رود. در میانه هم به الهیات که مبنایش است می‌پردازم. بنابراین این یک حرکت رو به جلوست. من به سهیم کردن دیگران در دانشم اعتقاد دارم، نه به نگه داشتن آن. بنابراین در حین تحقیق مقالاتم را در اینترنت منتشر کردم و عده‌ای با نظراتم مخالف بودند. این کار کم‌کم کرد، چون مخالفت دیگران باعث می‌شود از خود بررسی آیا راهت درست است یا اینکه لازم است استدلال‌هایت را دقیق‌تر کنی. بنابراین طی این سال‌ها، کشاکش‌هایی که با صهیونیست‌ها و سایرین داشتم کم‌کم کرد تا نظراتم را اصلاح کنم. جنبش مسیحیت صهیونیستی را چگونه تعریف می‌کنید؟ مسیحیت صهیونیستی جریانی مربوط به الهیات و سیاست است که اعتقاد دارد خداوند به کمک مسیحیان از دولت اسرائیل یا همان صهیونیسم حمایت می‌کند. آنها معتقدند وعده‌هایی که خداوند در کتب عبری به یهودیان داده - وعده‌هایی درباره سرزمین، هویت، معبد و غیره - همیشگی هستند. در نتیجه این وعده‌ها مشروط به زمین خاصی نیستند و بعد از ظهور مسیح منسوخ نشدند. بنابراین این وعده‌ها در کتاب عهد عتیق از مسیح گذر می‌کنند و به آینده پیش می‌روند. پس آنچه من تلاش می‌کنم نشان دهم این است که، نه، آنها [وعده‌هایی که به بنی اسرائیل داده شد] باید تعالیم مسیح را بگذرانند و در آن صورت نتیجه متفاوت می‌شود؛ دیگر نیازی به معبد و قربانی کردن نداریم، سرزمین برای همه است، برگزیدگی متعلق به همه کسانی است که مسیح را درک می‌کنند و بر اساس رضای خداوند عمل می‌کنند. ساعت شنی را در نظر بگیرید. با برگرداندن آن، شن از قسمت باریک می‌گذرد. بسیار خوب، فرض کنید قسمت بالا عهد قدیم و قسمت پایین عهد جدید است. عهد قدیم لازم است از مسیح بگذرد (بخش باریک)، از تعالیم مسیح عبور کند. اگر از مسیح رد نشود دیگر مسیحی نیست. وعده‌هایی که خداوند به یهودیان داده از مسیح عبور می‌کنند و بعد برای همه مردم ثمربخش می‌شوند. به این صورت است. جریان مسیحیت صهیونیستی چه زمانی و چگونه از جریان اصلی مسیحیت جدا شد؟ این جریان از دهه ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ آغاز شد. دیدگاه کلیسا در مورد مسئولیتش تا اواخر قرن هجدهم تقریباً یکسان بود؛ مانند اسلام می‌خواست پیام مسیح را به جهانیان برساند. البته به کارش خوش بین بود و فعالیتش را رو به جلو ادامه می‌داد. اما در اواخر قرن هجدهم ناپلئون را دارید. ناپلئون سعی کرد جهان و خاورمیانه را تسخیر کند. او زبان دینی به کار برد. خود را شاهنشاه نامید و می‌خواست امپراتوری روم را احیا کند. بنابراین در بریتانیا و سایر کشورهای اروپا او را ضد مسیح می‌دیدند. او کشیشان را کشت، پاپ را تبعید کرد و اموال کلیسا را مصادره نمود. در نتیجه او را به عنوان اهریمن می‌شناختند. بعد از آن جنگ‌های انقلابی در اروپا را دارید؛ همین‌طور جنگ داخلی در آمریکا. در نتیجه خوش بینی جای خود را به بدبینی داد و مسیحیان به این می‌اندیشیدند که آخرالزمان نزدیک است. در اواسط قرن نوزدهم بسیاری مسیحیان گمان می‌کردند نسلشان، آخرین نسل است. در آن زمان بود که، این اندیشه که خدا قبل از بازگشت مسیح، هنوز

برای یهودیان برنامه و اهدافی دارد رشد کرد. پس این پدیده به صورت یک جریان، از دهه‌های ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ شروع شد و حدود اوایل قرن بیستم به جریانی قابل تعریف مبدل شد. مردی به نام «سایروس اسکوفیلد» ۴ کتاب مقدسی منتشر کرد که در حاشیه صفحاتش یادداشت‌هایی بود که به خوانندگان کمک می‌کرد. اما یادداشت‌ها، عقاید الهیاتی اسکوفیلد بودند. هزاران نفر کتاب مقدسی خریدند که به آنها کمک می‌کرد متن آن را درک کنند؛ یعنی علاوه بر متن، تفسیر هم داشت. این کتاب در ذهن بسیاری نفوذ کرد. اگر تفسیری در کنار متن کتاب مقدس باشد باید صحت داشته باشد. می‌دانید؟ تفسیر و متن با هم هستند. بنابراین از دهه ۱۹۲۰ تا دهه ۱۹۶۰ انجیل اسکوفیلد، اصلی‌ترین انجیلی بود که در آمریکا مورد استفاده قرار می‌گرفت. پس این موضوع به عنوان یک جنبش حائز اهمیت بود. پس از آن چند مؤسسه دینی به آموزش این تعالیم پرداختند؛ تعالیم پیرو دو برگزیده مجزا: کلیسا و اسرائیل به صورت جدا. سمینار دینی دالاس در دالاس تگزاس به پایگاهی برای آنها تبدیل شد و هزاران هزار کشیش به این تعالیم اعتقاد دارند و امروز احتمالاً حدود ۲۵ درصد مسیحیان آمریکایی پیرو آنهاند؛ یعنی یک چهارم. این جریان بسیار بانفوذ و قدرتمند است چون همه‌شان در این عقیده راسخ متحدند، که اسرائیل استثنا است و صهیونیسم و اسرائیل برنامه خداوند برای خاورمیانه هستند. بنابراین ممکن است در مسائلی همچون سقط جنین و بسیاری مسائل دیگر اختلاف نظر داشته باشند اما درباره اسرائیل هم عقیده‌اند. پس جریان مسیحیت صهیونیستی از سال ۱۹۶۷، با جنگ میان اسرائیلی‌ها و اعراب، بسیار پیشرفت کرد. آن موقع همه‌شان گفتند اوه کتاب مقدس دارد تحقق پیدا می‌کند. در نتیجه حوادث خاورمیانه هم به پیشرفت این جریان کمک کردند. آیا عقیده دارید که جریان مسیحیت صهیونیستی از انواع توطئه است؛ لطفاً نظرتان را در این باره بیان کنید. من به «نظریه توطئه» اعتقاد دارم. چون توطئه زمانی است که دو نفر یا بیشتر بصورت مخفیانه با هم توافقی می‌کنند. پس اگر الان ما تصمیم بگیریم کاری انجام دهیم و به کس دیگری نگوییم به توطئه تبدیل می‌شود. من به توطئه اعتقاد دارم. سؤال این است که آیا توطئه‌ها بر چیزی استوارند؟ واقعی‌ند؟ در قرن نوزدهم انجمن یهود بسیار کوچک بود و اغلب اعضایش در روسیه، اروپای شرقی و ... بودند. آنها بسیار رنج می‌بردند. بنابراین قدرشان بسیار اندک بود. تا حد زیادی مسیحیان بودند که به صهیونیسم اعتقاد داشتند و به آن کمک کردند تا رشد کند و به واقعیت پیوندد. اگر بگوییم در قرن بیستم ۱۲ میلیون وجود دارد و جمعیتشان دو و نیم درصد جمعیت آمریکایی‌هاست، از آن طرف ۲۵ درصد، یعنی ده برابر، مسیحی دارید. کدام یک بر دیگری تأثیر می‌گذارد؟ البته این تأثیرگذاری دوطرفه است. اما در میزان تأثیرگذاری دو و نیم درصد بر جمعیت اکثریت محدودیت هم وجود دارد. بنابراین من می‌گویم نفوذ مسیحیت صهیونیستی در برخی کلیساها و دولت آمریکا زیاد است، اما جنبش صهیونیست احق نیست. صهیونیسم این جنبش را می‌شناسد، پذیرای آن است، تشویقش می‌کند، آن را تأمین مالی می‌کند، پول می‌دهد و کمک می‌کند. پس ارتباط اینها متقابل است. به همین دلیل هم هست که بر سیاستمداران و رسانه‌ها تسلط دارند و افکار و نظرات خود را درباره اسرائیل، ایران و ... معرفی می‌کنند. برخی می‌گویند افرادی همچون «جورج بوش» عضو ایلو میناتی هستند. نظر شما چیست؟ سؤال خوبی است. من هم دوست دارم جوابش را بدانم. فهم مسئله ایلو میناتی یا جنبش ماسونی سخت است؛ مگر اینکه عضو باشید و بعد از آن خارج شوید. من یک مثال برایتان ذکر می‌کنم. این نماد [دست شیطان] یک نماد شیطانی است و در غرب توسط باطن‌گرایان مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما نماد یک تیم فوتبال آمریکایی در تگزاس نیز هست؛ لانگ هورن تگزاس، شاخ گاو. بنابراین وقتی جورج بوش این علامت را در تگزاس نشان می‌دهد باید ببینیم منظورش چیست؟ این ابهام برانگیز است، چون سیاستمداران دیگری هم هستند که همین نماد را بکار می‌برند. پس باید بفهمیم نماد، نماد ایلو میناتی است یا چیز دیگری؟ ما می‌دانیم که جورج دبلیو بوش از زمان تحصیل در دانشگاه عضو سازمانی سرّی به نام انجمن جمجمه استخوان بوده است. من یک مصاحبه را دیدم که با جورج بوش انجام شده بود. او بسیار طفره می‌رفت. از او پرسیدند آیا پدرت در آن انجمن عضو بود؟ بوش جواب داد: به خاطر نمی‌آورم. من با خودم گفتم: شوخی نکن، یعنی نمی‌توانی به یاد بیاروی؟ هر کس که عضو یک انجمن مخفی است، عضویتش حتماً با ایمانش به

مسیح تناقض پیدا می‌کند. چون مسیح به ما گفته باید در انگیزه‌ها و اعمالمان روراست و صادق باشیم. اگر وفاداری من نسبت به کشورم یا نظامی سیاسی یا هر انجمنی بیشتر از وفاداری‌ام به خدا باشد، در آن صورت مشکل پیدا می‌کنم. من فکر می‌کنم او [بوش] علاوه بر اینکه رئیس‌جمهور یک کشور و فردی مسیحی است، عضو این سازمان مخفی نیز هست. آیا ایدئولوژی مسیحیت صهیونیستی تهدیدی برای صلح جهان به شمار می‌رود؟ بله، قطعاً. چون جهان را دوقطبی می‌داند؛ [جهان] یا سیاه است یا سفید، خیر یا شر. و وقتی این طرز تفکر با سیاست خارجی ترکیب شود، آنچه برای آمریکا و اسرائیل خوب است اراده خدا قلمداد می‌شود و آنچه برای آمریکا و اسرائیل بد است خارج از اراده خداوند شمرده می‌شود. این بسیار خطرناک است. مثلاً «جان هیگی» ۵ بعد از مرگ «جری فالول» جای او را پر کرد. جان هیگی دائماً از آمریکا می‌خواهد قبل از آنکه ایران به تکنولوژی هسته‌ای دست پیدا کند به آن حمله کند. او علتش را واقعیت بخشیدن به کتاب مقدس و آمدن مسیح بیان می‌کند. کسی که بیرون از ماجرا ایستاده و منتقد آن است پی به مسئله می‌برد. پنج سال پیش می‌گفتند آمریکا باید به اسرائیل بپیوندد و به عراق حمله کند تا پیش‌گویی‌های انجیلی به حقیقت بپیوندند؛ یا ۲۰ سال قبل تر روسیه بود. پس دشمنان آنها بر اساس حرف روزنامه‌ها تعیین می‌شوند. کسانی که حافظه خوبی ندارند، زود دچار فراموشی می‌شوند. چه شد؟ همه چیز دوباره عوض شد؟ می‌بینید؟ این چیزی است که من به دنبال افشایش هستم و بسیار خطرناک است. چون آنها پیرو تعالیم مسیح نیستند. او از ما خواست صلح را گسترش بدهیم نه هر روز به تعداد زنان بیوه بیفزاییم. او ما را به آشتی دعوت کرد نه به جدایی. آنچه آنها انجام می‌دهند ایجاد جدایی قوم‌هاست. می‌گویند باید عراق را از هم مجزا کنیم؛ باید فلسطین را جدا کنیم. آنها می‌خواهند جدایی ایجاد کنند. این خلاف تعالیم مسیح است، پس خطرناک است. کدام شاخه از جریان مسیحیت صهیونیستی از همه مهم‌تر و قدرتمندتر است؟ حداقل سه شاخه وجود دارد؛ «صهیونیست‌های منتظر مسیح» یا منجی‌گرا (Messianic Zionists) آنها یهودیانی هستند که یا به مسیح اعتقاد دارند، یا به پیش‌گویی‌ها (در میان یهودیان). آنها بی‌خطرترین گروه هستند؛ از نظر سیاسی. چون به سیاست اهمیت نمی‌دهند، فقط می‌خواهند مردم را نسبت به مسیح آگاه کنند. اما این عقیده را هم دارند که اسرائیل خاص است. «مسیحیان صهیونیست آخرالزمانی» (Apocalyptic Christian Zionists or Theological Christian Zionists)، کسانی چون «تیم لاهی» ۶، جان هیگی و دیگران. لاهی سری کتاب‌های بازمانده ۷ را نوشت که سرتاسر درباره آرمگدون است و در آمریکا مشهور است. این افراد بسیار مؤثرند چون کتاب می‌نویسند و ذهن خوانندگان را تغییر می‌دهند. پس صهیونیست‌های منتظر مسیح، مسیحیان صهیونیست آخرالزمانی و بعد «مسیحیان صهیونیست سیاسی»؛ کسانی همچون رابرتسون، جری فالول. آنها همیشه با سناریوی آخرالزمان موافق نیستند و همیشه موافق او انجلیسم نیستند، چون بیشتر علاقمندند با دولت اسرائیل رابطه خوبی داشته باشند. این گروه تلاش می‌کنند برای رابطه میان دولت آمریکا و دولت اسرائیل تلاش کنند. دولت اسرائیل به آینده‌ای که مسیحیان آخرالزمانی ترسیم می‌کنند علاقمند نیست. آنها می‌خواهند با کمترین خسارت سرزمین را اشغال کنند؛ می‌خواهند از دست فلسطینیان خلاص شوند اما جنگ هسته‌ای را دوست ندارند. من فکر می‌کنم شاخه مسیحیان صهیونیست آخرالزمانی ما را به سمتی می‌کشاند که [اسرائیلی‌ها] از آن هراس دارند، اما شاخه سیاسی احتمالاً قدرتمندترند چون ما خبر نداریم در بحث‌هایشان چه می‌گذرد. آنها مصمم‌اند به سیاست غرب در قبال خاورمیانه شکل دهند؛ مثلاً جابجا کردن سفارت‌خانه. آنها آمریکا را وادار می‌کنند سفارت‌خانه‌اش را از تلاویو به اورشلیم جابجا کند. اگر آمریکا این کار را انجام بدهد کار تمام است و دیگر امیدی برای فلسطین باقی نمی‌ماند. چون در آن صورت آمریکا می‌گوید اورشلیم پایتخت اسرائیل است. در نتیجه پایتختی برای فلسطینیان باقی نمی‌ماند. اما بر اساس قوانین بین الملل، مجامع بین‌المللی می‌گویند تلاویو پایتخت شماس است. ما در اورشلیم کنسول‌گری داریم نه سفارت‌خانه. بنابراین مسیحیان صهیونیست دولت آمریکا را وادار می‌کنند سفارت‌خانه‌اش را جابجا کند. چون می‌دانند که این کار مثل بازی شطرنج است؛ با یک حرکت ممکن است بازی را ببرند. شما گفتید یهودیان به مسیح اعتقاد دارند؛ می‌شود در این باره بیشتر توضیح بدهید؟ بله.

حواریون عیسی (ع)، مثل یحیی، پطرس، یهودی بودند. آنها عیسی (ع) را به عنوان منجی درک کردند. اکثریت یهودیان عیسی (ع) را به عنوان منجی موعود قبول ندارند. اما اولین پیروان مسیح یهودی بودند. تا اینکه پیام مسیح به سامریه رسید و برخی سامری‌ها هم پیرو عیسی (ع) شدند و بعد غیر کلیمیان کشورهای مختلف درباره عیسی (ع) شنیدند. بنابراین در آغاز، کلیسا یهودی بود و بعد یهودی و غیر یهودی شد (یهودیان و غیر یهودیان مسیحی شدند) و بعد تعداد غیر یهودیان بیشتر شد و عده معدودی یهودی عضو کلیسا شدند. من دوستانی دارم که پدر و مادر یا مادر بزرگشان یهودی است، در نتیجه از دید یهودیان یهودی هستند، ولی مسیح را قبول دارند. پس همه یهودیان عیسی (ع) را انکار نمی‌کنند؛ عده اندکی او را قبول دارند. آنها اسم خودشان را یهودیان منجی گرامی گذارند نه مسیحی. کلمه مسیحی را دوست ندارند چون مسیحیان را در آزار و اذیت یهودیان سهیم می‌دانند. خودشان را معتقدان منجی گرامی نامند، روزهای شنبه عبادتشان را انجام می‌دهند نه یکشنبه، برای خودشان کنیسه می‌سازند نه کلیسا و سنن یهودی‌شان را حفظ می‌کنند. اما پیرو عیسی (ع) هستند یا سعی می‌کنند باشند. ممکن است بتوانید برخی از آنها را در اسرائیل پیدا کنید؛ هر چند اگر یک یهودی مسیحی بشود از طرف یهودیان طرد می‌شود و ممکن است حق شهروندی‌شان را در اسرائیل از دست بدهند یا از اسرائیل اخراج شوند. عده زیادی از آنها در آمریکا زندگی می‌کنند. اگر در گوگل عبارت «مسیحیان منجی گرامی» یا «یهودیان منجی گرامی» را تایپ کنید، به اسم «انجمن اتحاد یهودیان منجی گرامی آمریکا» ۱۰ و «انجمن یهودیان منجی گرامی» ۱۱ برمیخورید؛ سازمان‌های متعددی وجود دارد، «یهودیان طرفدار عیسی» ۱۲ بزرگ‌ترین گروهشان است. آنها طرفدار مسیحند اما طرفدار اسرائیل هم هستند. این به این دلیل است که مثلاً اگر من عضو کلیسای یهودیان طرفدار مسیح باشم و بخواهم به یک یهودی کمک کنم تا مسیح را بشناسد، چنانچه به اسرائیل علاقه‌مندی نشان بدهم بیشتر به حرفم گوش می‌دهد تا اینکه با اسرائیل مخالفت کنم. بعضی یهودیان برای اینکه نشان دهند بیشتر از یهودی، یهودی‌اند خود را صهیونیست معرفی می‌کنند؛ برای اینکه ثابت کنند هنوز یهودی‌اند. آیا این جنبش تنها در ایالات متحده تا این اندازه قدرتمند است یا در سایر کشورها هم قدرت دارد؟ متأسفانه در سایر کشورها هم قدرتمند است. کشورهایی که بیشتر از سایرین تحت تأثیر این جنبش قرار دارند، آنهایی هستند که با بریتانیا یا آمریکا ارتباطی داشته‌اند. در آفریقای جنوبی نیرومند است به این خاطر که در گذشته قسمتی از سفیدپوستان آفریقایی حامی آپارتاید با یهودیان ارتباط داشتند. گروه‌های نیرومندی در سوئد وجود دارد، همین‌طور در هلند (باز در هلند به این خاطر که کلیسای اصلاح شده هلند حامی آپارتاید بود. جالب است که در مالزی که اسلام جو حاکم است در مقابل، جریان مسیحی صهیونیست هم حضور دارد. پس جریان مسیحیت صهیونیستی بین المللی است. اگر به سایت «سفارت خانه بین المللی مسیحیت» ۱۳ یا سایت «دوستان مسیحی اسرائیل» ۱۴ مراجعه کنید، مسیحی‌هایی کانادایی، آفریقایی ... می‌بینید؛ آنها بین‌المللی‌اند. گروه عمده‌شان در آمریکاست، گروه کوچکی در بریتانیا هستند اما در حال بزرگ‌تر شدن‌اند. کدام وجوه مسیحیت صهیونیستی یا کدام عقاید سیاسی آن بحران‌سازند؟ یکی از غم‌انگیزترین جوانب مسیحیت صهیونیستی، عقیده‌اش درباره آینده است که بسیار تقدیرگرا و جبرگراست. [بر اساس آن] جنگی میان یهودیان و اعراب در خواهد گرفت؛ آمریکا مدافع اسرائیل خواهد بود؛ از نظر آنها موقعیت اروپا به خطر می‌افتد؛ آنها معتقدند امپراتوری روم بار دیگر برمی‌خیزد و طرفدار شرّ می‌شود. همچنین معتقدند ضد مسیح می‌آید، بسیاری را فریب می‌دهد، مذاکرات صلح آمیزی با اسرائیل انجام می‌دهد که حقیقی نیستند و با این کار اسرائیل را مدتی فریب می‌دهد و بعد به آن حمله می‌کند. بنابراین مسیحیان صهیونیستی که به این موضوع اعتقاد دارند نسبت به هر مذاکره صلح آمیز یا حساس بدگمانی می‌کنند. چون فکر می‌کنند هر گفت‌وگویی از صلح باید دام باشد. می‌دانید، پیمان «نقشه راه» که روسیه، چین، آمریکا، اروپا و سازمان ملل همگی بر سرش توافق کردند، به اسرائیل می‌گوید باید کرانه غربی را از اشغال بیرون بیاوری و اجازه تشکیل حکومت فلسطینی بدهی تا بعد صلح داشته باشی؛ یعنی زمین در برابر صلح. اما مسیحیان صهیونیست اعتقاد دارند این سرزمین به یهودیان تعلق دارد و نگرانند اگر اسرائیل غزه و کرانه غربی را رها کند ماجرا تمام می‌شود. بنابراین مخالف روند

صلح‌اند و این خطرناک است. چون اگر نخواهی به کسی اعتماد کنی نمی‌توانی ارتباط خوبی با آن برقرار کنی. برای مثال آنها صدام حسین را دشمن می‌دانستند. وقتی صدام حسین می‌رود نوبت به رئیس جمهور شما و ایران می‌رسد. وقتی ایران می‌گوید ما انرژی هسته‌ای را فقط برای اهداف صلح‌آمیز می‌خواهیم حرفتان را باور نمی‌کنند، چون به چیز دیگری باور دارند. نظر جامعه بین‌المللی این است تا زمانی که اجازه تحقیقات را به آژانس بین‌المللی هسته‌ای بدهید درون باشگاه جا دارید؛ متمدنید. وقتی صدام حسین اعمالش مبهم شد و با آنها بازی کرد، بازی با آتش را شروع کرد. اگر راهش را تغییر می‌داد ممکن بود بگوید بیاید ببینید، اینجا چیزی نیست! و احتمال داشت جلوی جنگ را بگیرد. مسیحیان صهیونیست ذاتاً بدگمانند. نمی‌شود با کسی که ذاتاً بدگمان است ارتباط برقرار کرد. چون اجازه نمی‌دهند آنقدر جلو بیایی که محرم بشوی. با توجه به اینکه مسیحیان صهیونیست به جنگ آرمگدون و بازگشت مسیح اعتقاد دارند، و مهم‌تر از آن معتقدند خود باید مقدماتش را فراهم کنند، یک سؤال دربرابرمان ترسیم می‌شود: آیا این مسئله نقشه‌ای است که خودشان برای منافع بیشتر ایجاد کرده‌اند، یا اینکه ممکن است واقعاً به حوادث آخرالزمان و بازگشت مسیح منجر شود؟ من فکر می‌کنم شما درست می‌گویید، فکر می‌کنم شرکت‌های بسیار بزرگ تسلیحات‌ساز ممکن است شانه‌شان را بالا بیندازند و بگویند ما به امنیت اعتقاد داریم و علت تولید سلاح این است که مردم امنیت پیدا کنند. حقیقت این است که در آمریکا سلاح بسیار زیاد است و مردم آن بیش از سایر کشورهای جهان به خاطر شلیک گلوله می‌میرند. اینکه لازم است برای امنیت سلاح در اختیار داشته باشید درست نیست. ما در انگلستان اجازه حمل سلاح نداریم و امنیتمان بسیار بیشتر است. بله. مسئله بیشتر به خاطر منافع است؛ صنعت تسلیحات، صنعت نفت. آنها به خاورمیانه می‌نگرند و اسرائیل را فرصتی برای فروش تسلیحات و پول درآوردن و همین‌طور آزمایش تسلیحات می‌دانند. می‌گویند ما به شما سلاح مجانی می‌دهیم، آن را برایمان آزمایش کنید ببینید خوبند یا نه. پس سلاح‌هایشان را آزمایش می‌کنند و می‌خواهند کشورهای اطراف اسرائیل را تضعیف کنند. چون اگر کشورها را تضعیف کنند یا آنها را وادار به مصالحه نمایند اسرائیل می‌تواند رشد کند. با تضعیف کشورها مطمئن می‌شوند به نفت و گاز دسترسی دارند. استراتژی آنها دو گونه است. به بعضی کشورها پیشنهاد پول می‌دهند؛ بنابراین ترکیه و مصر رابطه خاصی با آمریکا دارند و آن راحت گذاشتن اسرائیل است. کشورهایی هم هستند که حداقل دولتشان با اسرائیل موافق است. ترکیه می‌خواهد عضو ناتو و اتحادیه اروپا باشد و مصر پول زیادی از آمریکا می‌گیرد. اردن رفتارش به گونه‌ای خنثی است اما تمایلش به سمت غرب است. در عین حال با کشورهایی که با اسرائیل موافق نیستند مثل لبنان، سوریه و ایران خط‌مشی دیگری به کار می‌گیرند؛ اگر پول ما را نگیرید به شما حمله می‌کنیم. بنابراین معتقدم سیاست در حال بهره‌برداری از دین است. اکثریت مسیحیان لزوماً به آینده آخرالزمانی اعتقاد ندارند. اگر به چنین آینده‌ای اعتقاد داشته باشید می‌گویید بیاید به دنبالش باشیم، می‌خواهیم برویم بهشت. اما اگر اعتقاد داشته باشید خدا زمین را به ما داده تا ایمانمان و عشق به او را به دیگرانی که او را نمی‌شناسند نشان دهیم تا آنها هم به خدا ایمان آورند، در آن صورت آینده را به خدا واگذار می‌کنید. پس اکثر مسیحیان به آینده آخرالزمانی اعتقاد ندارند. مثلاً در پایان کتاب مکاشفات، تصویر زیبایی از بازگشت بهشت عدن دارید. در عدن اثری از مرگ نبود، پاکی بود و میان خدا و مخلوقش توازن برقرار بود. در میان باغ درخت حیات وجود دارد. کتاب مکاشفات می‌گوید برگ‌های درخت حیات برای شفای ملت‌ها هستند؛ پس تصویر آخر انجیل، کتاب مکاشفات، تصویر صلح و آشتی میان انسان‌هاست. اینها وجود دارند؛ [با خنده] و با هلوکاست هسته‌ای از بین نرفته‌اند. بیشتر مسیحیان این تصویر از آینده را باور دارند و این چیزی است که ما را تشویق می‌کند تا جایی که در برابر خدا مسئولیت داریم آن را بسازیم و درک کنیم. ادامه دارد... ترجمه: ف. شفیع

ماهنامه موعود شماره ۸۲ پی‌نوشت‌ها: ۱. Cyrus. ۲. Gary M. Burge. ۳. Colin Chapman. ۴. Donald Wagner. ۵. Scofield. ۶. John Hagee. ۷. Tim Lahaye. ۸. Left Behind. ۹. Messianic Christians. ۱۰. Messianic Jewish Alliance of America. ۱۱. Association of Messianic Jews. ۱۲. JFA,

## ۱۴. Christian Friends of Israel ۱۳. The International Christian Embassy (Jews for Jesus).

## جمعیت‌شناسی مسلمانان

اروپا در ده ساله‌های آینده با ضرورت اصلاح هویت خود روبه‌رو خواهد شد. فرانسوی‌ها، آلمانی‌ها، انگلیسی‌ها، سوئدی‌ها و ایتالیایی‌ها (که در شهر میلان آن بزرگ‌ترین مسجد اروپایی واقع شده است). باید بفهمند که سنت اسلامی (که درباره آن نظرات گوناگونی وجود دارد) به بخش جدا نشدنی و مشروع فرهنگ اروپایی مبدل می‌شود. اسلام بخش جدایی‌ناپذیر و مشروع فرهنگ اروپایی در سال ۱۹۸۰ تعداد مسلمانان در سراسر جهان از حد ۷۸۰ میلیون نفر گذشت و اوایل سال ۲۰۰۴ بالغ بر ۳/۱ میلیارد نفر شد که حدود ۲۲ درصد جمعیت ۱/۶ میلیاردی کره زمین را تشکیل می‌دهد. ۲۰ درصد مسلمانان در کشورهای بیش از یک میلیاردی چین و هند زندگی می‌کنند (اقلیت مسلمان هند معادل ۱۰۰ میلیون نفر است). از سال ۱۹۹۵ بزرگ‌ترین رشد جمعیت کره زمین در هند (۶/۲۰ درصد) و چین (۷/۱۴ درصد) مشاهده شده است. کشورهایی که در میان ۱۰ کشور اول کشورهای مسلمان در مقام‌های بعدی قرار گرفته‌اند عبارتند از: پاکستان (۲/۵ درصد)، اندونزی (۸/۳ درصد)، بنگلادش (۷/۲ درصد) و نیجریه (۲/۳ درصد) با توجه به رشد جمعیت کشورهای مسلمان دیگر، جمع رشد جمعیت مسلمان آنها از دو کشور رهبر بیشتر می‌شود. از بزرگ‌ترین کشورهای اسلامی که جمعیت آنها از ۱۰۰ میلیون نفر گذشته است، می‌توان از اندونزی (۲۴۲ میلیون)، پاکستان (۱۶۲ میلیون)، بنگلادش (۱۴۴ میلیون) و نیز نیجریه (۱۳۰ میلیون که حدود نیمی از آنها مسلمان هستند) نام برد. رشد جمعیت مسلمان در سال‌های اخیر موجب بیم و هراس کشورهای غربی - به ویژه کشورهایی که عده زیادی از ساکنان آنها را مسلمانان تشکیل می‌دهند - شده است. در این مقاله به بررسی این موضوع پرداخته شده است. رشد جمعیت مسلمان و منع هر گونه وسایل پیش‌گیری از حاملگی در سنت اسلامی باعث نگرانی شدید همسایگان آنها در اروپا، روسیه، هند، جنوب شرق آسیا و در زمان اخیر در ایالات متحده شده است. آیا این ترس موجه است؟ رشد سریع جمعیت کشورهای اسلامی خود به خود غیر مترقبه نیست. حل و فصل مسائل بهداشت و مرگ و میر کودکان بایستی همین نتیجه را بدهد. ولی تحلیل اوضاع جمعیتی مدت‌هاست که به سیاست، وابسته شده است و باید از زاویه سیاسی در نظر گرفته شود. شمارش کثرت نفوس بر اساس اصل مذهبی صحت ندارد زیرا معیارهای فراگیر تعلق انسان‌ها به یک دین مشخص وجود ندارند. برای مثال، تعداد مسلمانان در روسیه در صورت استفاده از روش‌های مختلف شمارش می‌تواند بین ۳ و ۲۰-۱۵ میلیون نفر اعلام شود. عده‌ای معتقدند تنها کسانی که مرتباً نماز می‌خوانند، به مسجد می‌روند و همه فرایض دیگر دینی را انجام می‌دهند، می‌توانند مسلمان محسوب شوند ولی دیگران تعلق به فرهنگ قومی را معیار سنجش قرار می‌دهند. به عبارت دیگر آنها به هویت قومی و مذهبی اشاره می‌کنند و نه فقط دین، به عقیده ما، راه درست این است که نظر خود انسان درباره هویت خود، به عنوان اساس بررسی جمعیتی به کار گرفته شود. نکته مهم دیگر اینکه، دیگران در مورد یک شخص چه نظری دارند و او را به کدام فرهنگ نسبت می‌دهند. در واقع همه، نمایندگان اقوامی را که به طور سنتی پیرو اسلام هستند، مسلمان می‌دانند. مسلمانان جمعیت مذهبی تلقی می‌شوند که ویژگی‌های خاص سیاسی، جغرافیایی و قومی دارد. برای مثال درباره روابط ایالات متحده، اروپا و روسیه با جهان اسلام، درباره مهاجرت مسلمانان و ذخایر نفت در جهان اسلام بحث می‌کنند ولی کسی وجود ذخایر فلزات در «جهان مسیحیت» را بررسی نمی‌کند. به عبارت دیگر، عضویت انسان در امت اسلامی تنها به دیانت او ختم نمی‌شود. بررسی کثرت مسلمانان در جهان امروز از همین زاویه دید صورت می‌گیرد. با این وجود، رشد تعداد مسلمانان در جهان نباید به بحث درباره «انقلاب جمعیتی جهانی» منجر شود. طی ۳۰ سال اخیر کاهش تعداد کودکان در خانواده‌های مسلمانان مشاهده شده است. در سال ۱۹۷۵، ۶۵ کودک به ازای هر خانواده مسلمان وجود داشت، در سال ۲۰۰۴ این رقم تا ۴ نفر کاهش یافته و در بسیاری از کشورهای اسلامی معادل ۶۸/۲ نفر است. در الجزایر، اندونزی و جمهوری‌های آسیای مرکزی و شوروی سابق این رقم به

مراتب پایین‌تر است و در آذربایجان و ترکیه در سطح اروپایی قرار دارد. با این حال در بعضی مناطق مسئله جمعیتی اسلامی به علت افزایش شدید تعداد مسلمانان در نزدیکی مناطق غیراسلامی، رشد اقلیت‌های اسلامی داخلی و مهاجرت گسترده مسلمانان، حاد می‌شود در دو مورد اخیر افزایش تعداد مؤمنان قاعدتاً به طور موازی با کاهش زاد و ولد اکثریت غیر مسلمان افزایش می‌یابد. عامل دیگری که موجب علاقه بیشتر به مسائل جمعیتی می‌شود، رقابت سیاسی و اجتماعی گروه‌های مختلف است که در سال‌های اخیر نه تنها ظاهر عادی قومی بلکه مذهبی هم داشته است. در پژوهش‌های علمی مفهوم «مرز مسیحی - اسلامی» به وجود آمده و رواج یافته است. قبلاً این اصطلاح معنای جغرافیایی داشته و در روسیه برای تأکید بر نزدیکی آن به جهان اسلام و چند مذهبی بودن جامعه روسیه به کار گرفته می‌شد. بهتر است که اصطلاح منطقه بزرگ مرزی بین مذهبی به کار گرفته شود که در سراسر جهان (غیر از آمریکای لاتین) مشاهده می‌شود. این امر تماس مسیحیان یا هندوها با مسلمانان، نه از حدود دولتی بلکه از خیابان‌ها، میدین و مجتمع‌های مسکونی می‌گذرد. در بعضی مناطق این امر مذهبی از محتویات مشخص دراماتیکی برخوردار است. خاورمیانه، اروپا، جنوب روسیه و هند از جمله مناطقی هستند که در آنجا عامل جمعیتی می‌تواند به تغییرات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی منجر شود. قبل از اینکه این مفهوم را تشریح کنیم، باید به نقش خاص مناطق یاد شده در عرصه ژئوپلیتیکی، آسیب‌پذیری آنها از مناقشات مختلف آشکار و نهان و ارتباط این مناقشات با اختلافات بین مذهبی اشاره‌ای داشته باشیم. در این صورت سؤالات درباره کثرت جمعیت با برتری یک جمعیت مذهبی از حساسیت ویژه‌ای برخوردار می‌شود. از خاورمیانه شروع کنیم که آنجا، عامل جمعیتی چندان مهم جلوه نمی‌کند. ولی جنبش مقاومت فلسطینی که به سرعت اسلامی می‌شود، برتری فزاینده کثرت عرب‌ها نسبت به یهودیان را، ضامن اصلی پیروزی اجتناب‌ناپذیر می‌داند. اولاً، زاد و ولد عرب‌های مسلمان شهروند اسرائیل با سرعت خاصی رشد می‌کند. در سال ۲۰۰۴ در اسرائیل بیش از یک میلیون و هفتاد هزار مسلمان (۱۶ درصد جمعیت) زندگی می‌کردند که ۴۵۰ هزار نفر از این تعداد در سنین زیر ۱۵ سال بودند. شاخص زاد و ولد مسلمانان اسرائیل برابر ۴/۳ درصد است در حالی که همین شاخص در میان یهودیان از ۴/۱ درصد تجاوز نمی‌کند. ثانیاً، جمعیت منطقه خودگردان فلسطین از حدود ۵/۳ میلیون نفر گذشته است. در منطقه غزه ۲۵/۱ میلیون نفر زندگی می‌کنند که رقم زاد و ولد آنها به ۴ درصد رسیده است که رکورد مطلق جهانی است. رشد متوسط جمعیت فلسطین از رشد جمعیت یهودی اسرائیل ۳ برابر بیشتر است. ثالثاً، مسئله آوارگان فلسطینی حل نشده است که تعداد آنها همراه با جمعیت دولت آینده، فلسطینی از جمعیت یهودی دو برابر بیشتر است. اسرائیل با جمعیت ۵/۷ میلیون خود (سال ۲۰۰۴) به صورت جزیره‌ای در وسط «دریای اسلامی» جلوه می‌کند زیرا جمعیت جمعی کشورهای هم‌مرز با اسرائیل (لبنان، سوریه، اردن و مصر) بالغ بر ۱۰۰ میلیون نفر است. این برتری کمی جمعیت عربی - اسلامی در مقایسه با کاهش مهاجرت یهودی که همه امکانات بالقوه آن از بین رفته است، به چشم می‌خورد، در سال ۲۰۰۳ فقط ۲۳۲۰۰ نفر مهاجر وارد اسرائیل شدند که از سال قبل به میزان ۳۱ درصد کمتر است. به علاوه، یهودیانی که از به دست آوردن صلح و امنیت قطع امید کرده‌اند، بیش از پیش به ترک اسرائیل متمایل می‌شوند. آنها به آمریکا و اروپا می‌روند. بعضی از مهاجران از روسیه سعی می‌کنند برای روز مبادا در میهن سابق خود منزل بخرند. کاهش جمعیت مسیحی در اراضی خاورمیانه (مصر، عراق، لبنان، فلسطین و سوریه) نیز عامل شایان توجهی است. در سال ۱۹۱۴ مسیحیان ۲۶ درصد جمعیت این کشورها را تشکیل می‌دادند ولی تا سال ۱۹۹۵ این میزان تا ۲/۹ درصد کاهش یافته است. اروپا نیز نگران افت جمعیت بومی مسیحی خود است. طبق پیش‌بینی‌های سازمان ملل، تا سال ۲۰۵۰ جمعیت اروپا به میزان ۱۴ درصد کاهش یافته و برابر ۶۳۰ میلیون نفر خواهد شد. هم‌زمان سطح مهاجرت رشد می‌کند که مسلمانان بخش قابل توجهی از آن را تشکیل می‌دهند. سهم مسلمانان در جمعیت اروپایی از سال ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۰ از ۱ درصد تا ۳ درصد (از ۱۴ تا ۲۰ میلیون نفر) افزایش یافته است. احتمال عضویت ترکیه ۷۰ میلیونی به اتحادیه اروپا برای اروپا به معنی انفجار جمعیتی خواهد بود. این کشور از نظر کثرت نفوس در مقام دوم بعد از آلمان قرار گرفته و به میزان ۱۵ - ۲۰ میلیون نفر از بریتانیا، فرانسه و ایتالیا سبقت خواهد گرفت. ترکیه از

نظر جمعیت به تدریج به آلمان نزدیک می‌شود و دیر یا زود از آن سبقت خواهد گرفت (گفتنی است که ۵۷ درصد آلمانی‌های مخالف عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا هستند). بعضی کارشناسان و سیاستمداران به منظور تیره جلوه دادن اوضاع، پیش‌بینی می‌کنند تا سال ۲۰۵۰ مسلمانان یک سوم یا حتی نصف جمعیت اروپا را تشکیل خواهند داد. «فريتس بولکنستاین» سیاستمدار با نفوذ هلندی و کمیسر بازار واحد اروپایی هشدار داد اگر مسائل جمعیتی و مهاجرت اروپا را اسلامی سازی کنند، آزادسازی وین از ترک‌ها در سال ۱۶۸۳ بیهوده بوده است. تعداد مسلمانان در فرانسه بالغ بر ۵ میلیون نفر شده است. این رقم در ایتالیا از ۲۴۰ هزار نفر در سال ۱۹۹۲ تا ۶۵۰ - ۷۰۰ هزار در سال ۱۹۹۹ افزایش یافت. آلمان ۳ میلیون مسلمان دارد، بریتانیا بیش از ۸/۱ میلیون (سرشماری سال ۲۰۰۱)، هلند ۷۳۰ هزار نفر (در سال ۲۰۰۴ نام «محمد»، متداول‌ترین نام پسران نوزاد بود). ۷۱۰ - ۷۲۰ هزار مسلمان در سوئیس زندگی می‌کنند. در کشورهای دیگر نیز جمعیت قابل توجه اسلامی مشاهده می‌شود. فنلاند کمتر از همه جمعیت مسلمان دارد. در سال ۱۹۹۹ در این کشور کمی بیش از ۱۰ هزار نفر مسلمان زندگی می‌کردند که عمدتاً آوارگان از سومالی بودند. فنلاند از امپراتوری روسیه جمعیت یک هزار نفری تاتار را به ارث برده است. در یونان مسلمانان با سرعت سرسام‌آوری رشد کرده‌اند. در سال ۲۰۰۳ یک مقام مسئول این کشور در گفت‌وگو با نگارنده، تعداد آنها را برابر ۵۰۰ هزار نفر برآورد کرد و گفت رقم واقعی باید دو برابر بیشتر باشد. مهاجرت مسلمانان به اروپای شرقی چندان گسترده نیست. در این منطقه (و در اروپای غربی) معمولاً از ورود نمایندگان شمال قفقاز احساس نگرانی می‌کنند. جمعیت بومی مسلمانان بالکان نیز رشد قابل توجهی از خود نشان داده و اکنون برابر ۴ میلیون نفر است (اوایل دهه ۱۹۵۰ در یوگسلاوی سابق ۱/۲ میلیون مسلمان زندگی می‌کردند). مسلمانان ۴۰ درصد جمعیت بوسنی و هرزگوین و ۷۰ درصد جمعیت آلبانی را تشکیل می‌دهند. اروپایی‌ها به وجود کشورهای اسلامی در این قاره عادت ندارند. آلبانی بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی و از جمله در دوران حکومت کمونیستی، هیچ وقت خود را بخشی از جهان اسلام محسوب نمی‌کرد. تنها بلغارستان وضعیتی مغایر با گرایش عمومی دارد زیرا به علت مهاجرت گسترده ترک‌ها به ترکیه، جمعیت مسلمان آن از ۲/۱۷ درصد در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۷ درصد کاهش یافته است. در شهرهای اروپای غربی جمعیت بزرگ مسلمانان شکل می‌گیرند که زندگی آنها به وسیله قوانین غیرمکتوب تنظیم شده و ساکنان آنها از حیطة حاکمیت حقوق عمومی خارج هستند. برای مثال، مسلمانان مهاجر از شمال آفریقا ۸۵ درصد ساکنان ناحیه «بریکارد» شهر مارسل فرانسه را تشکیل می‌دهند. «سن دنی» حومه پاریس، منطقه مسلمان نشین پایتخت فرانسه می‌شود. در پاییز سال ۲۰۰۵ همان‌جا بزرگ‌ترین ناآرامی‌های مسلمانان در تاریخ اروپا رخ داد. در ناحیه «روزنگرد» شهر «المیوی» سوئد، مهاجران (عمدتاً مسلمان) ۸۵ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند. در لندن که حدود یک میلیون نفر مسلمان دارد ناحیه «وایت چپل» مسلمان‌نشین محسوب می‌شود و در برلین ناحیه «کرایتسبرگ» (۲۰۰ هزار مسلمان). به موازات رشد مهاجرت اسلامی، این گرایش سکونت متراکم حفظ خواهد شد. بدیهی است که مهاجران تازه وارد سعی می‌کنند از شرایط زندگی در میان «خودی‌ها» استفاده کنند تا آغاز زندگی در کشور جدید را برای خود آسان‌تر سازند. بدیهی است که مهاجرت مسلمان و (هر مهاجرت دیگری)، به اروپا کاهش نخواهد یافت. زیرا تمایل عادی و قابل فهم انسان به اصلاح شرایط زندگی خود، نیروی محرک آن است. مهاجرت مسلمانان به غرب، نشان دهنده اساس بحران است. مهاجرت به اروپای غربی و آمریکای شمالی، نتیجه عدم تقارن امکانات اقتصادی غرب و اسلام است. اروپا مانند سابق، برای مسلمانان جذابیت خواهد داشت. به علاوه، آنها کم و کمتر در این قاره احساس بیگانگی خواهد کرد. رشد مرتب جمعیت خاورمیانه، شمال آفریقا، جنوب آسیا و سایر قسمت‌های جهان اسلام نیز از جمله عوامل رشد مهاجرت هستند. رشد خاص جمعیت در ۱۵ کشور جهان مشاهده می‌شود، که ۱۱ کشور از این تعداد (الجزایر، بنگلادش، مصر، اردن، ایران، یمن لیبی، مالی، نیجر، پاکستان و ترکیه) کشورهای اسلامی هستند. کشورهایی که در اینجا برشمرده شدند، بخش اصلی مهاجرت اسلامی در اروپا را تأمین می‌کنند. به عنوان مثال در سال‌های ۱۹۹۰ حدود نصف مهاجران به بریتانیا را مسلمانان تشکیل می‌دهند. ترک‌ها، هم‌اکنون



۶۸ درصد مسلمانان آلمان را تشکیل داده و در آینده نه چندان دور می‌توانند به مسئله داخلی اروپا تبدیل شوند. نمایندگان بوسنی و آلبانی در کشورهای چون ایتالیا و اتریش، نباید به عنوان عامل فشار جمعیتی از خارج تلقی شوند زیرا این دو کشور بخشی از اروپا محسوب می‌شوند. بعضی سیاستمداران اروپایی (و رهبران مسلمان) تعداد پیروان اسلام را مبالغه می‌کنند. هدف آنها از این کار کاملاً متفاوت است: گروه اول می‌خواهند هم‌وطنان خود را بترسانند و از حمایت بیشتر قسمت ملی گرای جامعه برخوردار شوند در حالی که گروه دوم سعی می‌کند از این طریق به حضور مسلمانان مشروعیت بخشیده و اجتناب‌ناپذیر بودن آن را به اثبات برساند، به همین دلیل تعداد مسلمانان در ایتالیا برابر ۲ میلیون نفر اعلام می‌شوند، در فرانسه ۷ میلیون، در هلند ۵ میلیون و غیره. البته متخصصان اروپایی و مهاجران مشروع و نامشروع، از ارقام اعلام شده بیشتر است. اسلام به دین بزرگ دوم اروپایی تبدیل شده است. اسلام بالاخره باید به عنوان دین بومی اروپایی تلقی شود زیرا نسل‌های جدید مسلمانان در اروپا به دنیا می‌آیند. اروپا از این نظر به روسیه شبیه می‌شود زیرا در کشورمان حضور مسلمانان همانند حضور مسیحیان ارتدوکس امر طبیعی محسوب می‌شود. اروپا در ده ساله‌های آینده با ضرورت اصلاح هویت خود روبه‌رو خواهد شد. فرانسوی‌ها، آلمانی‌ها، انگلیسی‌ها، سوئدی‌ها و ایتالیایی‌ها (که در شهر میلان آن بزرگ‌ترین مسجد اروپایی واقع شده است). باید بفهمند که سنت اسلامی (که درباره آن نظرات گوناگونی وجود دارد) به بخش جدا نشدنی و مشروع فرهنگ اروپایی مبدل می‌شود. ده‌ها میلیون مسلمان به ساکنان دائمی اروپا تبدیل خواهند شد. آنها هم‌زمان با تلاش برای تطبیق خود با سنت اروپایی، وابستگی قومی و مذهبی به «کانون تاریخی» خود را حفظ خواهند کرد. در مرکز اسلو پایتخت نروژ در میدان شورای اروپا کافه‌ای با نام عجیب «ویکینگ کباب» واقع شده است. این مظهر وضعیت جدید نیست بلکه یک گرایش است. در آمریکای شمالی میزان مسلمانان در جمعیت کشورها از سال ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۰ از ۱/۰ تا ۴/۱ درصد افزایش یافته است. تعداد مسلمانان در ایالات متحده طبق برآوردهای مختلف معادل ۲-۵ میلیون نفر است (شورای عالی اسلامی آمریکا این رقم، را معادل ۱۵ میلیون نفر اعلام کرده است). معمولاً رقم ۶-۷ میلیون (زیر ۳ درصد) عنوان می‌شود که مسلمانان سیاه‌پوست بیش از ۴۲ درصد آنها را تشکیل می‌دهند. از هر پنج نفر سیاه‌پوست آمریکا، مسلمان است. ۲۵ درصد مسلمانان آمریکایی از آسیای جنوبی آمدند و ۱۵-۱۷ درصد عرب‌اند. با وجود تشدید کنترل همه مهاجران از جهان اسلام بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۶، مهاجرت همچنان ادامه دارد، آن هم در ابعاد سابق، به گزارش وزارت امور خارجه ایالات متحده در این کشور ۱۲۰۹ باب مسجد وجود دارند که نیمی از آنها طی ۲۰ سال اخیر تأسیس شدند. با این حال، توسعه‌طلبی جمعیتی مسلمانان در کار نیست. در اتحاد شوروی (جامعه مشترک المنافع) میزان مسلمانان از سال ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۰ از ۵/۸ درصد تا ۱۵ درصد افزایش یافته است. اگر اتحاد شوروی در حدود قبلی خود حفظ شده بود، در حال حاضر میزان مسلمانان در جمعیت آن برابر ۲۰ درصد می‌شد (با توجه به نرخ بالای زاد و ولد در جمهوری‌های آسیای مرکزی). در سال‌های ۱۹۸۰ رشد تعداد مسلمانان عمدتاً موجب نگرانی ژنرال‌های شوروی می‌شد. آنها اعتقاد داشتند افزایش تعداد نظامیان مسلمان بر آمادگی رسمی ارتش شوروی اثر منفی بگذارد زیرا سطح آموزشی و آمادگی فیزیکی آنها واجد شرایط نبود. طی ۱۰ سال اخیر معمولاً تعداد مسلمانان در روسیه برابر ۲۰ میلیون نفر اعلام می‌شود. این رقم تقریبی در سخنان رئیس جمهور روسیه، از جمله در اجلاس سال ۲۰۰۳ سران سازمان کنفرانس اسلامی در کوالالامپور، مشروعیت یافته است که وزارت امور خارجه روسیه نیز این رقم را تأیید کرده است. ولی این موضوع به تفسیر احتیاج دارد. اواسط سال‌های ۱۹۹۰ نظرات متفاوتی درباره تعداد مسلمانان روسیه وجود داشتند. عده‌ای بر اساس نتایج نظرسنجی سال ۱۹۸۹ این تعداد را معادل ۱۷۵ میلیون نفر تعیین می‌کردند در حالی که وزارت امور خارجه روسیه رقم ۱۷ میلیون را ذکر می‌کرد. «راویل عین‌الدین» رئیس شورای مفتیان روسیه بر ۱۹ میلیون تأکید می‌کرد، «مراد زرگیشیف»، رئیس سابق کمیته آزادی مذاهب شورای عالی روسیه ۲۰ میلیون را ذکر می‌کرد و «فرید اسدولین» معاون رئیس اداره روحانیت مسلمان روسیه اروپایی ۲۳ میلیون نفر را، در سال ۲۰۰۲ «علی ویاجسلاو پالوسین» یکی از رؤسای مرکز اطلاع رسانی تحلیلی شورای مفتیان روسیه

طی مطلبی به ۲۶ میلیون نفر مسلمان اشاره کرد. سرشماری عمومی نفوس سال ۲۰۰۲ نشان داد ۵/۱۴ میلیون نفر به فرهنگ اسلامی تعلق دارند. این نتیجه سرشماری باعث نوسیدی رهبران روحانی مسلمان شد که به ارقام بزرگ تری عادت کرده بودند. عین‌الدین توضیح داد مکانیزم ناکامل شمارش شهروندان باعث اعلام این رقم پایین شد. با توجه به حضور شهروندان کشورهای دیگر و مهاجران، تعداد مسلمان در روسیه واقعاً هم می‌تواند بیشتر باشد. طبق آمار رسمی، در روسیه ۶۲۱ هزار نفر آذربایجانی زندگی می‌کنند که تعداد واقعی آنها از یک میلیون نفر تجاوز کرده است. اطلاعات دقیق درباره مهاجرت فصلی شهروندان آسیای مرکزی به روسیه در دست نیست. کارمندان نهادهای سیاست خارجی این کشورها و روسیه معتقدند در روسیه حدود یک میلیون نفر مسلمان از ازبکستان، قزاقستان و تاجیکستان حضور دارند. معلوم نیست کودکان از نکاح ترکیبی باید به کدام گروه نسبت داده شوند. طبق سنت اسلامی، این کودکان به طور اتوماتیک مسلمان محسوب می‌شوند. «روزنامه مسلمانان» نوشت که در تاتارستان ۵۰ درصد کودکان از پدر و مادر مسلمان و غیر مسلمان به دنیا می‌آیند. با توجه به ملاحظات فوق می‌توان گفت که تعداد مسلمانان از رقم اعلام شده بیشتر است. در مورد رشد تعداد مسلمانان در روسیه طی ۱۵ سال اخیر باید گفت بحث درباره انقلاب جمعیتی اسلامی در روسیه بی‌اساس است. رشد تعداد تاتارها که بزرگ‌ترین قوم اسلامی روسیه هستند (۶/۵ میلیون نفر) از سرشماری سال ۱۹۸۹ تا سرشماری ۲۰۰۲ فقط برابر ۳۶ هزار نفر بود. از سوی دیگر، در شرایط کاهش جمعیت اسلاوی (تعداد روس‌ها طی همان مدت از ۱۱۹ تا ۱۱۵ میلیون نفر کاهش یافت)، سهم مسلمانان در جمعیت روسیه افزایش یافته است. این امر به خصوص در میان مسلمانان شمال قفقاز مشاهده می‌شود که رشد جمعیت آنها از سال ۱۹۸۹ تا ۲۰۰۲ به قرار ذیل بود: اینگوش‌ها ۹۱ درصد، کومیک‌ها ۵۲ درصد، دارگینی‌ها ۴۴ درصد، آواری‌ها ۳۹ درصد و کاباردی‌ها ۳۴ درصد برآورد رشد تعداد چچن‌ها که بزرگ‌ترین قوم شمال قفقاز هستند، کار ساده‌ای نیست. در سال ۱۹۸۹ تعداد آنها معادل حدود یک میلیون نفر بود و طبق سرشماری سال ۲۰۰۲، یک میلیون و ۳۶۰ هزار نفر اعلام شد. ولی به علت تلفات جنگی و مهاجرت، مشکل بتوان رشد واقعی این قوم را مشخص کرد. ارقام دقیق تلفات دو جنگ چچنی نیز در دست نیست (۴۵ و ۲۰۰ هزار ذکر می‌شود که رقم اول بیشتر شبیه به واقعیت است). در عین حال، بعضی کارشناسان، معتقدند ارقام تعداد چچن‌ها اغراق آمیز است و اینکه تعداد آنها ۷ - ۱/۱ میلیون نفر است. باید افزود «باشقیر» که قوم دوم مسلمان روسیه است، طی مدت مورد نظر رشد ۱۲۴ درصد از خود نشان داده است. با این حال، این رشد جمعیت مسلمان باعث «تحول مذهبی» نمی‌شود. روسیه مانند سابق، «جامعه‌ای ارتدوکس» با حضور فزاینده اسلامی خواهد ماند. ادعاهایی که تا سال ۲۰۵۰ مسلمانان یک سوم و حتی نصف جمعیت را تشکیل خواهند داد، عاطفی و بی‌اساس است. علت اینکه در روسیه عامل جمعیتی شدت یافته است، این است که رشد جمعیت مسلمان در منطقه مناقشه زده شمال قفقاز مشاهده می‌شود. در این منطقه رشد تعداد مسلمانان و کاهش جمعیت مسیحی اسلاوی واقعاً چشمگیر است. در جمهوری‌های شمال قفقاز مشاهده می‌شود. در این منطقه رشد تعداد مسلمانان و کاهش جمعیت مسیحی اسلاوی واقعاً چشمگیر است. در جمهوری‌های شمال قفقاز مسلمانان بیش از ۷۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند که طی ۲۰ سال اخیر تعداد آنها دو برابر افزایش یافته است. میزان جمعیت اسلامی از ۳/۲۹ درصد تا ۱۹ درصد کاهش یافته است. این منطقه مسلمان نشین در جنوب روسیه گسترش می‌یابد که در شرایط مشکلات اقتصادی و نرخ بالای بیکاری جمعیت اضافی جمهوری‌های مسلمان به مناطق همسایه مهاجرت می‌کند که آنجا از تازه واردان استقبال نمی‌کنند. مهاجران سعی می‌کنند جدا از دیگران زندگی کرده و از منافع گروهی، قومی و مذهبی خود دفاع کنند. ماهنامه موعود شماره ۸۲ بی‌نوشته: بر گرفته از سپیده (ویژه ماهنامه فرهنگی - هنری روزنامه جام جم)، ش ۱۷؛ ترجمه رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در مسکو

در آموزه‌های موعود شناختی زرتشتی، از شمار فراوانی از انسان‌های موعود و منجی سخن گفته می‌شود که در آستانه رستاخیز، هر کدام در جایی و به گونه‌ای برای نابودی دروغ و چیرگی راستی و برقراری مزدپرستی بر می‌خیزند و پدیدار می‌شوند. امروزه زرتشتیان معتقدند؛ سوشیانس آنان با «کرشای» برهمنان و «بودای پنجم» بودائیان و «مسیح» یهودی‌ها و «بارقلیط» مسیحی‌ها و «مهدی» مسلمانان یکسان است. اشاره: این مقاله به بررسی نگرش موعودگرایی در ادیان ایران باستان خواهد پرداخت و با کاوش در آن سعی می‌کند به ریشه‌یابی نگرش ایرانیان به این مسئله پس از اسلام آوردن ایشان دست یابد. در این کاوش با ادیان سه‌گانه‌ای مواجه هستیم که عبارتند از: دین زرتشتی، دین مانوی و دین مزدکی. الف) موعود دین زرتشت اندیشه موعود شناسی به عنوان مکمل اصل «رستاخیز و معاد» در آموزه‌های زرتشت مطرح بوده و همواره حضوری کلان در تعالیم مزدایی داشته است. در آموزه‌های موعود شناختی زرتشتی، از شمار فراوانی از انسان‌های موعود و منجی سخن گفته می‌شود که در آستانه رستاخیز، هر کدام در جایی و به گونه‌ای برای نابودی دروغ و چیرگی راستی و برقراری مزدپرستی بر می‌خیزند و پدیدار می‌شوند. زرتشت در آموزه‌های گاهانی خود، از کسی سخن می‌گوید که در آینده خواهد آمد و راه سعادت را به مردم خواهد آموخت او از این فرد با نام «سوشیانس» یاد می‌کند. هر چند به نظر می‌آید که اندیشه موعود در سروده‌های زرتشت اندیشه‌ای کمتر پرداخته شده است، اما بی‌گمان آموزه‌ای بی‌سابقه را در این مورد عرضه داشته است. چراکه انگاره موعودها بدین شکل و نحو هیچ مقارنی در ادیان قوم هند و ایرانی و دیگر اقوام هند و اروپایی نداشته است و اندیشه‌ای نو و تازه به شمار می‌آید. ضمن آنکه قدمت و گستردگی و اصلیتی که این انگاره به طور اختصاصی در آیین زرتشت داشته و در طول تاریخ آن، اندیشه و آموزه‌ای در حال رشد و تکامل بوده است و نیز ارتباط تنگاتنگ و مستقیمی که انگاره‌های موعودها با انگاره‌های اصیل معاد دارند، همگی نشان‌دهنده این حقیقت است که اندیشه موعود برای نخستین بار و به گونه‌ای بدیع و درست در چارچوب اندیشه معادشناختی دین زرتشت، از سوی او طرح و بیان شده است. موعودان آیین مزدیسنا سه نفر هستند. این سه نفر پسران زرتشت هستند که هزاران سال پس از وی به دنیا خواهند آمد. سه نفر که در زمان‌های متفاوت ظهور کرده و مردم «بهدین» را از یوغ ستم ظالمان نجات می‌دهند. در زمان هر کدام از این سه نفر مردم در نهایت رنج و ستم زندگی می‌کنند. و به امید ظهور موعودان خویش، این زندگی را تحمل می‌نمایند. این موعودان سه‌گانه «سوشیانس» نامیده می‌شوند. کلمه سوشیانس یا به قول پهلوی «سوشیوس»، از ریشه «سو» که به معنی سود و منفعت است حاصل شده، و کلمه سود فارسی هم از همین بنیان ساخته شده است. در فروردین یشت (۱۱) فقره ۱۲۹ آمده است: او را بدین جهت سوشیانت خوانند که به تمام اهل زمین سود و منفعت می‌رساند. در تفسیر پهلوی سوشیانت را به صورت «ی سو تومندی پروژ کو» ترجمه می‌کنند که به معنی رهاننده و نجات دهنده است. البته سوشیانس موارد اطلاق متعددی در دین زرتشتی دارد. «جان مولتون» دانشمند انگلیسی در این باره می‌گوید: «در گات‌ها منظور از سوشیانس خود زرتشت و حامیان وی و کسانی که مزدیسنا را یاری خواهند کرد، است». همان‌طور که ذکر شد این سه موعود از پشت زرتشت هستند و در فقرات ۱۲۸ و ۱۲۹ فروردین یشت مکرراً نام مادران آنها هم ذکر شده و به آنان درود فراوان فرستاده شده است که بعداً در فرصت مناسب بدان خواهیم پرداخت. در هر جایی در اوستا که سوشیانس مفرد آمده، منظور همان موعود سومین است. و باز هم تکرار می‌کنیم که به هر سه، پسر زرتشت سوشیانس گفته می‌شود ولی به صورت مفرد به سومین پسر وی اطلاق می‌شود. این عقیده به عقاید ادیان دیگر از جمله ادیان سامی وارد گشته است. کما اینکه مسیح آخرین آفریده «یهوه» خدای یهودیان است دقیقاً همان‌طوری که سوشیانس آخرین آفریده «اهورامزدا» خدای زرتشتیان است. در جایی دیگر زرتشت خود را سوشیانس می‌نامد، ولی همو در یسن ۳۴، ۴۶ و ۴۸ از روان‌های سوشیانت‌های بزرگ یاد می‌کند که گفتارشان پر از حکمت است، که در اینجا او از یاران و حامیان و مبلغان دین خود یاد می‌کند. شاید در عمل موارد اطلاق سوشیانس اهمیت بسیار زیادی نداشته باشد، لیکن آنچه مهم است و به تفصیل در پیش‌گفتار در مورد آن شرح داده شد همان ایجاد مفهوم موعود و روشن نگاه داشتن نور امید در دل مؤمنان است که به حق یکی

از ابداعات بدیع زرتشت به طوری که در ادیان پس از خود تأثیر ژرفی گذارده است. و شاید همین مقام ومنزلت رفیع باعث شده هر از چندگاهی به تعداد موارد اطلاق سوشیانس افزوده گردد. امروزه زرتشتیان معتقدند؛ سوشیانس آنان با «کرشنای» برهمنان و «بودای پنجم» بودائیان و «مسیح» یهودی‌ها و «بارقلیط» مسیحی‌ها و «مهدی» مسلمانان یکسان است. طول جهان: طول جهان نزد بهدینان ۱۲۰۰۰ سال بوده که به چهار قسمت سه هزار ساله تقسیم می‌گردد. البته این ۱۲۰۰۰ سال نه به معنای واقعی بلکه به طور استعاری مطرح می‌گردد. طی روایتی که از برهمنان به ما رسیده ۱۲۰۰۰ سال به منزله یک روز است. خصوصیات هر کدام از این سه هزاره عبارتند از: ۱. در ۳۰۰۰ سال اول اهورامزدا عالم مینوی را بیافریند؛ ۲. پس از انقضای این مدت از روی صور عالم روحانی عالم جسمانی خلقت یافت و امور جهانی فارغ از گزند و آسیب می‌گذشت؛ ۳. در عهد سوم اهریمن طغیان نمود و به تباہ کردن مخلوقات ایزدی پرداخت و رنج و سختی پدید آورد. این دوره در زیر چنگال اهریمن اداره می‌شود؛ ۴. در عهد چهارم زرتشت سپنتمان برانگیخته می‌شود. در هزاره سوم است که سوشیانس‌ها برانگیخته می‌شوند. جهان کنونی و واقعی که در آن زندگی می‌کنیم (با توجه به آموزه‌های زرتشت) ۳۰۰۰ سال خواهد بود که در ابتدای هر هزاره یکی از پسران زرتشت ظهور می‌کنند. در ابتدای هزاره یازدهم و در ابتدای هزاره دوازدهم دو پسر زرتشت ظهور می‌کنند و در پایان هزاره دوازدهم پسر سومی، یعنی سوشیانس پدید آمده و قیامت معنوی پدیدار می‌گردد. محل ظهور سوشیانس‌ها در اوستا و متون پهلوی شکی نیست که ظهور منجی دین زرتشتی از همان منطقه‌ای است که پیامبر آن از آن منطقه سر بر آورده است. علاوه بر این همان‌طور که از بندهش نقل کردیم «خونیرس» همان منطقه ظهور سوشیانس و همان منطقه‌ای است که دین نیک مزدسینا از آنجا برخاست. وحال سوالی که مطرح است این است که منطقه‌ای که بدین فراوانی از آن سخن گفتیم کجاست؟ دو منطقه یا بهتر بگوییم دو دریاچه در ایران از اهمیت بسیاری برخوردارند؛ یکی ارومیه (ارمیه) و دیگری هامون. شرافت ارومیه در این است که در پارینه، از سرزمین آن پیغمبری به نام زرتشت برای ایرانیان برانگیخته شد. و شرافت هامون به این است که در آینده سه پسر زرتشت از آن ناحیه ظهور خواهند کرد. در اینجا بد نیست به تاریخچه هامون نگاهی گذرا بیندازیم: در اوستا بسیار از ناحیه شرق ایران و سکستان به نیکی یاد شده است. نام سکستان به خاطر نام قومی است که بدانجا آمده بودند و به عبارتی آنجا را اشغال کرده بودند. اینان گروهی از سکاها شمال و شمال شرقی ایران بودند که در هزاره‌های پیشین به این منطقه آمده بودند و در اینجا سکنی گزیدند. این سکاها همان اقوام اسکیت هستند، که در کتیبه بیستون هم از آنها به عنوان یکی از متعلقات امپراتوری هخامنشی نامبرده شده است. در اوستا در فرگرد اول و نندیداد (وی دیو داد) در فقره ۱۳، اهورامزدا این ناحیه را به عنوان ناحیه یازدهم آفریده خودش نام می‌برد. تاریخچه دریاچه هامون: در مورد تاریخچه دریاچه هامون، بنا به روایت بندهش دریاچه کیانسه در سیستان قرار دارد. در فرگرد ۱۹ و نندیداد در فقره پنجم از زبان زرتشت بیان می‌شود که: من به وسیله سوشیانس که از دریای «کانس اوایه» در شرق و در طرف شرق، دیوها را از میان می‌برم. ما محل این دریاچه یعنی «کانس اوایه» را داریم. در زامیادیشت فقره ۶۶ آمده است «ناحیه کانس اوایه که رود هتئومنت در آن می‌ریزد و کوه اوشیدا در کنار آن واقع است و آب فراوان در آن می‌ریزد». اسم این دریاچه در پهلوی «کیانسیه» یا «کیانسو» آورده شده است. در بندهش در فصل ۱۳ فقره ۱۶ آمده «کیانسیه در سکستان واقع است که ابتدا آب آن شیرین بود ولی بعداً شور شد و با ظهور سوشیانس دوباره شیرین خواهد شد». این دریاچه بی شک همان دریاچه هامون است که هم اکنون آب آن شور نیست ولی بسیار بدمزه است و همان است که فردوسی از آن به عنوان «زره» یاد می‌کند؛ چو آمد به نزدیک آب زره گشادند گردان میان از گره زره در اوستا به صورت «زرینکبه» آمده است که در فرس هخامنشی «دریه» گفته می‌شود که همان دریای کنونی است و به دلیل آنکه صراحتاً گفته می‌شود که رود «هتئومنت» به آن می‌ریزد و این رود همان هیرمند است و این دریاچه نیز هامون می‌باشد. البته مرحوم «پورداوود» در شرحی که بر یشت‌ها نوشته است روایت را از بندهش نقل کرده و سپس می‌نویسد: این تعریف نه به هامون که ذکرش رفت مصداق می‌یابد و نه به دریاچه دیگری که هم اکنون در جنوب افغانستان است. این دریاچه

موسوم به «گودی زره» است که به واسطه وجود شوره زارهای اطراف آن، آب بسیار شوری دارد و آبگیری در جنوب غربی افغانستان کنونی است. و شکی نیست که مقصود بندهش همین هامون است... در کتاب مینوی خرد روایتی از بندهش آمده است که بدین شرح است: دریاچه کیانسه در سیستان قرار دارد، نخست در آن حیوان موزی و مار و وزغ وجود نداشته و آبش شیرین بوده است. بنا به روایت این کتاب، افراسیاب هزار چشمه آب کوچک و بزرگ از جمله رود هیرمند و وادینی و شش رودخانه قابل کشتیرانی دیگر را که به این دریا می‌ریخت بست و مردمان را در آنجا مستقر کرد. «حمدالله مستوفی» در نزهة القلوب می‌نویسد: ولایت سیستان را جهان پهلوان گرشاسف ساخت و زرنگ نام کرد که امروزه زرنج خوانند و بر راه ریگ روان نزدیک به حیره زره بندی عظیم بست تا شهر از آسیب ریگ روان ایمن شود بعد از آن بهمن تجدید عمارتش کرد و سگان خواند، عوام سگستان و اعراب سجستان خوانند که هم اکنون به سیستان معروف است. تولد سوشیانس حال که در مورد ریشه موعود گرایی و همچنین مکانی که سوشیانس‌ها از آن ظهور خواهند کرد سخن رانندیم؛ بهتر است به سراغ کیفیت تولد آنان برویم. زرتشت سه بار با زن خود هوو (hvov) نزدیکی کرد و نطفه او به زمین رفت. نریوسنگ ایزد روشنی و زور آن نطفه را برگرفت و برای نگهداری به ناهید سپرد تا در هنگام خود با نطفه مادران آنان بیامیزد. برای نگهداری آنان ۹۹۹۹۹ فروهر پاک به پاسبانی گماشته شده اند تا آنکه دیوها به آن دست نیابند. جای این گنجینه در دریاچه کیانسه است و به قول کتاب بندهش «این نطفه‌ها مانند سه چراغ در بن دریاچه می‌درخشند». سوشیانس‌ها به طریق خارق العاده‌ای متولد می‌شوند که شاید بیانگر و تأکید کننده بر نوعی حس ماورایی و برتر بودن برای مردم باشد. این نوع داستان‌های خارق العاده در ظهور منجیان در ادیان دیگر از جمله دین مسیحیت آمده است. اسامی سوشیانت‌ها در فروردین یشت در فقرات ۱۲۸ و ۱۲۹ آمده است که به شرح زیر است: به فروهر اوخشیت ارته درود می‌فرستیم، به فروهر اخشیت نمنگه درود می‌فرستیم، به فروهر استوت ارته درود می‌فرستیم. به آن کسی که به سوشیانت پیروزگر موسوم خواهد شد... او را ازین جهت استوت ارته می‌نامند که به هر آنچه که در روی زمین جسم و جانی دارد نظری بیفکند از پرتو او به زندگانی فناپذیر خواهد رسید. تا آنکه به ضد دروغ از جنس دوپا مقاومت تواند نمود تا آنکه بهدینان در ستیزگی برضد دشمنان ایستادگی توانند کرد. معانی اسامی سوشیانت‌ها ۱. معنی لفظ اوخشیت ارته، کسی که قانون مقدس را می‌پروراند است. امروزه این اسم را «اوشیدر» یا هوشیدر گویند. که در کتب پهلوی «خوشیتدر» و «اوشیتتر» هم آمده است. ۲. دومین موعود اوخشیت نمنگه به معنای فزاینده و پرورنده نماز و ستایش است. که امروزه به صورت اوشیدرماه یا هوشیدر ماه می‌آید. در حقیقت هوشیدر ماه باید هوشیدر نماز خوانده شود زیرا نمنگه به معنای نماز است. ۳. سومین موعود استوت ارته، به معنی کسی که مظهر و پیکر قانون مقدس است. ادامه دارد... علی رفیعی ماهنامه موعود شماره ۸۲ پی‌نوشت‌ها: ۱. ولایتی است در هند که از سمت شرق به دریا و از مغرب به گجرات و از شمال به دیار سند محدود است ناحیه ای است مثلث شکل که مرکز آن حیدرآباد می‌باشد. ۳ و ۲. و ندیداد سومین بخش از بخش‌های پنج گانه اوستای امروزی است که از ۲۲ بخش تشکیل می‌شود که به هر کدام از آنان فرگرد می‌گویند. و ندیداد غلط مصطلح کلمه «وی دیو داد» به معنای قانون ضد دیوی است. تدوین و ندیداد را به اشکانیان نسبت می‌دهند. ۴. نام شهری در ماوراءالنهر و در نزدیکی سمرقند که آب و هوایی در نهایت لطافت داشته است. ۵. پس از متفرق شدن آریاییان (هند و اروپایی) در بخش‌های مختلف نجد ایران، گروهی از آنان در محلی که آن را اثیرینم و نجه یعنی کشور نژاد آریایی، سکنی گزیدند. محققان آن را در حدود خوارزم باستان دانسته اند. ۶. جغرافی دانان قدیم به دو ماد قایل بودند: ماد بزرگ که بر همدان و ری و اصفهان تطبیق می‌شد و ماد کوچک که همان آذربایجان است به اضافه قسمتی از کردستان. ماد بزرگ از مشرق تا دروازه دریای خزر ادامه می‌یافت و این دروازه ماد را از پارت جدا می‌ساخت. ماد در زمان ساسانیان مبدل به «مای» شد و در قرون اسلامی آنرا «ماه» نامیدند. چنان که گفته می‌شود ماه نهایند، ماه بصره. و در جمع نیز ماهات گفته می‌شود. ۷. یکی از دانشمندان و مؤلفان زرتشتی دوره عباسیان که در منطقه سیرجان می‌زیسته است. کتاب منتخبات وی که از متون دینی زرتشتی به نام گزیده

زادسپرم مشهور است. ۸. مردمی که در هزاره چهارم پیش از میلاد در نواحی جنوبی روسیه زندگی می کردند و ساختار اجتماعی بسیار ساده ای داشتند. این مردم در قرون بعدی از شرق به هند و از غرب به سراسر اروپا مهاجرت کردند و بدین جهت برای آنان نام هندواروپایی را برگزیده اند. از این تیره وسیع حدود ۱۰ قوم نشأت گرفتند که یکی از این اقوام قوم هند و ایرانی بودند که در فلات ایران سکنی گزیدند. ۹. سنت پرستش مهر به دوران‌های بسیار کهن بازمی گردد. مهر در تاریخ اسطوره‌های سرزمین‌های دیگر نیز خدای مهمی بوده است و قدمت آن به حدود ۱۴۰۰ پ.م می رسد. نام میترا در کنار ورونه و دیگر خدایان هندی دیده می شود. در هند دوران ودایی نام او به صورت میتره به صورت پیمان و دوستی ظاهر می گردد. هر که پیمانی را بشکند از در جنگ با میترا در آمده است و در این صورت میتره خدای جنگ خواهد بود. از این رو سپاهیان در ایران باستان قبل از جنگ به درگاه او نیایش‌های مخصوصی را ادا می کردند و او آنان را در جنگ یاری می کرد. ۱۰. امپراتور روم که بین سالهای ۲۸۴ تا ۳۰۵ بر روم حکم رانده است. او را برابر خدا می شمردند و درباریان بسیار به تعظیم امپراتور می پرداختند. او پادشاهی خودکامه بود که در اثر تندخویی‌های وی جامعه روم دچار نفاق عقیدتی عمیقی شده بود. ۱۱. مشتمل بر سروده‌هایی خطاب به خدایان باستانی است. مجموعه موجود این سروده‌ها ۲۱ یشت (جشن) است. که درباب ۲۱ خداست و فروردین یشت هم یکی از آنهاست.

### از امام زمان (عج) چه بخواهیم؟

یک روز در مجلس درس سید، یکی از حاضرین سؤال کرد: «آیا در [عصر] غیبت امکان دارد کسی تشرّف حاصل بکند؟ سید سرش را زیر انداخت، گویا با خودش صحبت می کرد، سپس گفت: «ما اجیب له و قد ضمنی - صلوات الله علیه - الی صدره؛ ۶ من به این آقا چه پاسخی بدهم و حال آنکه حضرت مرا به سینه خود چسبانند. شرح حال و گفتاری از فقیه اهل بیت آیت‌الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی (ره) عبدالحسن ترکی شرح زندگانی آیت‌الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی (ره) به سال ۱۲۹۸ در خانواده‌ای اصیل و مذهبی متولد شد و بنا به نقلی از نوادگان محدّث بزرگ ملاً صالح مازندرانی - شارح کافی - است. پدر ایشان با آنکه اهل علم نبود، اما مرد مؤمن، متقی و آشنا به مسائل بود. کسانی که ایشان را می شناختند به تقوا و پارسایی آن مرحوم اعتقاد داشتند. وی با مرحوم علامه امینی، خیلی مأنوس بود و به ایشان خیلی علاقه داشت، متقابلاً علامه امینی هم به ایشان لطف داشتند. آیت‌الله صافی پس از فرا گرفتن دروس مقدماتی و مقداری از تحصیلات جدید به تشویق و ترغیب یکی از علمای اصفهان، در سن ۱۸ سالگی جهت کسب علوم دینی به حوزه علمیه راه یافت و با دانش‌اندوزی در حوزه علمیه اصفهان و سپس قم، بالاخره در محرم سال ۱۳۲۲ رهسپار نجف اشرف شد. وی حدود ۲۷ سال در جوار مقدّس امیرمؤمنان (ع) به تحصیل، تدریس و تهذیب اخلاق پرداخت و سرانجام به درخواست جمعی از اهالی اصفهان و بنا به توصیه آیت‌الله العظمی خویی (ره) به زادگاه خویش بازگشت. ایشان پس از رحلت آیت‌الله خادمی، به رغم میل باطنی، ریاست حوزه علمیه اصفهان را عهده‌دار شدند. آن فقیه فقیّد، همواره در پی تهذیب اخلاق و کسب معارف حقیقی اهل بیت (ع) بود. ایشان علاوه بر تدریس سطوح بالای فقه و اصول، عنایت ویژه‌ای به کسب و ترویج معارف اهل بیت (ع) داشت. وی رکن اساسی مذهب تشیّع را علاوه بر کسب علوم ظاهری در اتّصال به باطن ولایت می‌دانست تا بدان جا که خود توانست از محرمان راز حریم انس الهی گردد. معرفی استادان این فقیه اهل بیت سطوح عالی فقه و اصول را از دروس آیات عظام: خویی، حکیم، سید عبدالهادی شیرازی، سید جمال‌الدین هاشمی گلپایگانی، و تنی چند از عالمان عامل دیگر فرا گرفت. از آیت‌الله صافی تألیفات و آثاری چند بر جای مانده که، از آن جمله است: الهدایه فی علم الاصول در ۴ جلد، و ترجمه کتاب نقد فلسفه داروین (۲ جلد)، مقداری از تقریرات فقهی و هم‌چنین درس‌های اقتصاد تطبیقی و دروس خارج فقه، اصول، رجال و درس‌های اخلاق و معارف. سرانجام آن استاد علامه در صبح گاه جمعه هفتم مهرماه ۱۳۷۴ ندای حضرت حق را لبیک گفت و در پی تشیّع با شکوهی در مقبره علامه مجلسی به خاک سپرده شد. ۱. روحش شاد. روش مرحوم آیت‌الله صافی در

دروس اخلاقی، این بود که در کنار بیان مسائل، در میان یا پایان بحث، به نحوی دل‌ها را متوجه حضرت ولی عصر(ع) می‌نمود و یادی از آن حضرت می‌کردند. کمتر محفل و مجلسی برگزار می‌شد که ایشان از این مهم غفلت نموده باشند. این موضوع در سلسله درس‌های اخلاق و معارف که از ایشان با عنوان شوق وصال در ۲ جلد به چاپ رسیده، کاملاً آشکار و هویدا است. در کتاب لاله‌ای از ملکوت یادنامه عارف دلسوخته مرحوم حاج جعفر آقای مجتهدی، به نقل از آیت‌الله زاده صافی آمده است: در یکی از سفرهای حج که مرحوم پدر می‌خواستند از تهران مشرف شوند، در بین راه جهت زیارت حضرت معصومه(س) و خداحافظی با آقای مجتهدی به قم آمدند، در آنجا آقای مجتهدی بشارت تشرّف خدمت امام عصر(ع)، و شناخت آن حضرت در حین تشرّف را به پدر دادند. هنگام مراجعت از مکه، وقتی از ایشان پرسیدم: آیا مطالب آقای مجتهدی به وقوع پیوست؟ از جواب دادن امتناع کرده، فرمودند: «به این کارها، کاری نداشته باشید». ۲ در این نوشتار به جهت یادی از آن عارف وارسته و عاشق شیدای امام زمان(عج) نکته‌هایی نورانی از مباحث و سخنرانی‌های ایشان را به ترتیبی کنار هم نهادیم تا شکل یک گفتار منسجم را پیدا کرد و آن را با طلب شادی برای روح آن استاد خلاق و فقیه اهل بیت(ع) به خوانندگان فرهیخته موعود تقدیم می‌نماییم. باشد که مورد قبول‌تان واقع گردد. ولایت خدا بر صالحان خداوند متعال می‌فرماید: **إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِينَ نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَلْعُونَ نَصْرَ كُمْ وَ لَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ**. ۳ ولی و سرپرست من آن خدایی است که این کتاب را نازل کرد، و او همه صالحان را سرپرستی می‌کند و آنهایی را که جز او می‌خوانید، نمی‌توانند یاری‌تان کنند، و حتی خودشان را هم نمی‌توانند یاری دهند. بحث ما درباره [عوامل] تکامل انسان و عوامل انحطاط و وقوف او است. انسان از ابعاد مختلف، تکامل دارد؛ مرز آن هم انسانیت و عمل صالح است. کسی که از «صالحین» باشد موحد است و مقام توحید و مقام ولایت دارد و کسی که از «طالحین» باشد، مُشْرک است. ممکن است شرک خفی داشته باشد؛ مثل هواپرستی، جاه‌پرستی، مقام‌پرستی، خودپسندی. اینها همه از رذایل اخلاقی و از معاصی است. اما وقتی این [رذیلت‌ها] از بین رفت و مصداق صالحین شد، آن وقت است که از مناجات حق لذت می‌برد، آن وقت است که جمال حق را مشاهده می‌کند. وقتی انسان پا را در دایره ولایت نهاد «یتولی» روی او می‌آید. آیه شریفه «**إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِينَ نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ**» ناظر به همین معناست؛ یعنی همان که قرآن را نازل کرده، همان «ولی صالحین» است. همه بندگان صالح خدا، تحت ولایت خدا هستند. شعبه و شعاع این ولایت هم حجت وقت است. عنایت امام زمان(ع)، عنایت خداست. اطاعت او اطاعت خدا، و محبت او محبت خداست. اگر انسان عبد صالح خدا شد، حتماً و حتماً با حضرت پیوند برقرار می‌کند و حتماً الطاف خاصه حضرت شامل حالش می‌شود، دعایش می‌کند و چه مقامی بالاتر از اینکه انسان مورد عنایت ولی‌الله واقع شود: «و هو یتولی الصالحین» یعنی خدای متعال به وسیله حجت وقت، ولی خدا، امام زمان، عهده‌دار رهبری او می‌شود و همه فیوضات به واسطه حجت وقت از مبدأ فیاض علی الاطلاق افاضه می‌شود و مهم‌ترین فیوضات، همان فیض هدایت، فیض رهبری و دستگیری معنوی است. اگر انسان وارد مرز صالحین شد و مصداق آن گردید، حتماً ارتباط خصوصی با امام زمان(ع) پیدا می‌کند. حال چه بفهمد، چه نفهمد «تشرّف روحی اش قطعی است. چه «تشرّف جسمی» حاصل بشود یا نشود. وقت تشرّف چه حضرت را بشناسد یا بعد بشناسد. اصل همین است که پیوند برقرار شود. وقتی رابطه برقرار شد تدریجاً محکم هم می‌شود [آن وقت] هم «محبّ» می‌شود و هم «محبوب»؛ هم محبّ امام زمان(ع) می‌شود و هم محبوب آن حضرت. خدا صالحین را دوست دارد. امام زمان هم صالحین را دوست دارد. وقتی امام زمان(ع) کسی را دوست داشته باشد، از او دستگیری نمی‌کند؟ آیا به او کمک نمی‌کند؟ قلب او را هدایت نمی‌کند؟ وقتی انسان محبوب او شد، مصونیت پیدا می‌کند و این مصونیت لازمه آن محبوبیت است. وقتی دست امام زمان(ع) روی سر انسان آمد، نمی‌گذارد شیطان او را به دام بیندازند [آنگاه «محفوظ» می‌شود] فرق «محفوظ» با «معصوم» در این است که معصوم خطا و اشتباه نمی‌کند اما این شخص اشتباه می‌کند اما از گناه «محفوظ» است. اشتباه می‌کند، امّا پیرامون گناه نمی‌رود و از گناه مصون و محفوظ می‌شود. حجت وقت و ولی امر که مظهر رحمت و واسعۀ حق است از

معصیت بندگان خدا ناراحت می‌شود. در حدیث داریم: «لا تسوؤا رسول الله ﷺ؛ رسول خدا را ناراحت نکنید». به این معنا که معصیت خدا را نکنید تا پیغمبر خدا ناراحت شود. امام زمان هم همین طورند؛ یعنی اگر ما معصیت کردیم، امام زمان (ع) ناراحت می‌شوند. برعکس اگر رو به خدا رفتیم، ایشان مسرور می‌شوند. به هر حال باید حضرت را خوشحال کنیم تا مشمول عنایت آن حضرت قرار گیریم. در آن صورت حضرت کمک‌مان می‌کنند که اینک کمک کرده‌اند. راه‌های جلب توجه امام زمان (ع) جلب توجه مهدی فاطمه (ع) راه دارد. خدا می‌داند امام زمان خیلی رؤف‌اند و زود می‌شود توجه‌شان را جلب کنیم. سلام، جواب دارد، بی جواب نیست. اگر کسی جدی به کسی سلام کرد، جواب هم می‌شود. ما در نمازهایمان، دست کم، روزی پنج مرتبه می‌گوییم: «السَّلام عَلینا و علی عبادالله الصَّالحین» آیا امام زمان هم این سلام را در نمازشان می‌فرمایند یا نه؟ بله! امام زمان هم این سلام را می‌فرمایند و به بندگان صالح خدا، سلام می‌دهند. حضرت به [همه] واجبات و متسحبات عمل می‌کنند. اصلاً سلام کامل و تمام عیار را حضرت (ع) می‌دهند. این «السَّلام عَلینا و علی عبادالله الصَّالحین، یعنی چه؟ یعنی سلام بر ما و همه بندگان صالح خدا! یک وقت است من و شما این سلام را می‌گوییم، یک وقت امام زمان (ع). پس بندگان صالح در همین دنیا مشمول سلام حضرت ولی عصر (ع) می‌شوند. اگر ما به امام زمان (ع) دعا کنیم، حضرت هم به ما دعا می‌کند. دعای امام زمان مُستجاب است از خدا بخواهیم «اللهم هب لی رفته و رحمته و دعاه...»؛ خدایا مرا مشمول رافت، رحمت، و دعای امام زمان (ع) قرار بده! روشن شدن قلب‌ها و طهارت دل‌ها که بر اثر محبت خدا می‌آید، به واسطه اتصال و پیوند به مقام ولایت است و راه آن توجه است؛ توجه مداوم. باید بگویم انسان بدون متوسل شدن به حجت وقت، هیچ کاری نمی‌تواند بکند. اگر ارتباط برقرار شد قلب نور می‌گیرد و انسان با نور و چراغ بهتر پیش می‌رود. انسان متوسل با نور ولایت پیش می‌رود هر موجود ضعیفی حتماً باید تکیه گاهی و پناهگاهی داشته باشد که از او استمداد کند. انسان هم، چون ضعیف آفریده شده حتماً باید در همه مطالب معتصم به حق و اولیای حق و معتصم به امام زمان (ع) باشد. امام زمان قدرتمندترین قدرتمندان در عالم امکان است، واسطه فیض خداست، تمام فیض‌ها به وساطت او باید افاضه شود. خدا از مجرای امام زمان (ع) خواسته است که مردم با او ارتباط داشته باشند. انسان اگر خواست با خدا و مقام ولایت اتصال پیدا کند، راه آن آسان است. خیلی آسان، و آن توجه به خداست، توجه هم [امری] اختیاری است. همان لحظه که حقیقتاً در سر و قلبش به یاد خدا می‌افتد، همان لحظه که توجه به امام زمان (ع) پیدا می‌کند، همان وقت، سیم متصل می‌شود. و روح مطلب و اساس کار همین برقراری ارتباط با خدا و اولیای خداست. به قول آن آقایی که مرحوم شده و به خواب کسی آمده و گفته بود: «شما هم مثل من عمل کنید تا بعد از مرگ خوشتان باشد»، پرسیده بود: چه کار کنم؟ گفته بود: پیوندتان را با امام زمان (ع) قرص و محکم بکنید، توسلات شما به امام زمان (ع) قطع نشود. دو چیز را هم اسم برده بود که یکی از آن دو که الان در ذهنم هست، نماز توسل به امام زمان (ع) بود که این نماز را حتماً بخوانید؛ مثل اینکه خود آن مرحوم این برنامه را داشته، آن دیگری را فراموش کرده‌ام. ولایت دو بُعدی است: از خصوصیات اهل تقوا این است که ولایت آنها دو بُعدی است؛ یعنی به واسطه جذب محبت و ولایت، دو طرف نسبت به هم علاقمند می‌شوند. یعنی اگر شخصی متقی و شیعه واقعی دوستدار امام زمان خودش باشد، محال است که امام زمان او را دوست نداشته باشد. لذا می‌بینیم که ائمه (ع) نسبت به آنهایی که واقعاً اهل تقوا بودند چقدر اظهار محبت می‌کردند و چقدر آنها را دوست داشتند. معامله‌هایی که با آنها می‌کردند که کاشف از این است که امام حدّ اعلاّی محبت را نسبت به آنها داشته‌اند؛ مثلاً سید بحر العلوم یکی از قضایایش که مولای سلماسی نقل می‌کند این است که می‌گوید: یک روز در مجلس درس سید، یکی از حاضرین سؤال کرد: «آیا در [عصر] غیبت امکان دارد کسی تشرّف حاصل بکند؟ سید سرش را زیر انداخت، گویا با خودش صحبت می‌کرد، سپس گفت: «ما اجیب له و قد ضمنی - صلوات الله علیه - الی صدره؛ ۶ من به این آقا چه پاسخی بدهم و حال آنکه حضرت مرا به سینه خود چسبانند. تا محبت نباشد چنین چیزی می‌شود؟ این چقدر عنایت است؟ چقدر لطف است؟ چقدر سید را دوست می‌دارند که او را به سینه خود می‌چسبانند؟ سید بحر العلوم آن قدر به حضرت (ع) نزدیک بوده که



از اصحاب سَرّ و مخزنِ اسرار آن حضرت بوده است. همهٔ ائمه (ع) اصحاب خاصّ و اصحاب سِرّ داشته‌اند. در هر زمان عده‌ای بوده‌اند که روابط خصوصی با ائمه (ع) داشته‌اند تا حدّی که صندوقچهٔ سَرّ امام می‌شوند. حالا هم همین‌طور است. مرحوم حاجی نوری صاحب نجم‌الثاقب می‌گوید: «اگر بخواهیم قضایای مرحوم بحرالعلوم (ره) را جمع کنیم، خودش کتابی می‌شود». یعنی این قدر ایشان تشرّف داشته‌اند. انواع تشرّف تشرف انواع و اقسامی دارد. [نوع] اعلای آن، این است که کسی خدمت امام برسد و همان موقع امام را بشناسد و استفاده نکند. ممکن است خدمت امام برسد آن موقع نشناسد و بعداً با قرائن بشناسد. از این قبیل قضایا زیاد بوده است. ممکن است مشرّف بشود، حتّی با او رفیق باشد و ارتباط داشته باشد، رفت و آمد داشته باشد، هم غذا بشود اما نفهمد، نه آن وقت بفهمد و نه بعد بفهمد این بوده است و شده است، مصلحت نیست بفهمد. ممکن است این بنده تا آن حدّ، تکامل پیدا نکرده باشد، ولی داخل مسیر است. و زمینهٔ روحی‌اش مساعد است. برنامهٔ عملی، اخلاقی و عبادی‌اش به گونه‌ای است که با امام پیوند و ارتباط پیدا کرده و محبوب خدا و اولیای خدا شده است. تشرّف عنایی، تشرّف عنایی تشرّف عنایی، به این معناست که شخص به حضور ولی خدا شرفیاب شود، امّا از این ملاقات و حضور رنج ببرد و از آنان استفاده نکند. حضور دشمنان دین در محضر اولیاءالله از همین قسم است. طرفین از یکدیگر رنج می‌برند. این شخص در محضر رسول خدا (ص) یا امام رفته، ولی دشمن خدا، رسول خدا و امام است این را «تشرّف عنایی» می‌گویند. عناء، رنج و محنت است. چنانچه گفته‌اند: «و من العناء ریاضة الهمم»، یعنی اگر بخواهی یک فرد پیر را تربیت کنی، خیلی رنج و زحمت و محنت دارد. اما «تشرّف عنایی» این تشرّف، قرین لطف و رحمت و عنایت مقام ولایت کلیّیه الهیه است. این نوع تشرّف هم اقسامی دارد: رؤیایی، کشفی، عینی و شهودی. تشرّف رؤیایی، تشرّف در عالم خواب است. تشرّف کشفی همان حالت مکاشفه‌ای است. بسیاری از تشرّف‌هایی که در کتاب‌ها نقل شده از نوع تشرّف کشفی [مکاشفه‌ای] است؛ به همین صورت خدمت امام رسیده‌اند. این کشفی است، شهودی نیست. تشرّف کشفی بالاتر از تشرّف رؤیایی است. در میان حالت خواب و بیداری، حالتی پیدا می‌شود که در آن حالت تشرّف حاصل می‌گردد. این نوع تشرّف برای آنهایی که مقداری تصفیه و تزکیهٔ اخلاقی کرده‌اند، زیاد اتفاق می‌افتد. بهترین نوع تشرّف «تشرّف شهودی» است که در عالم خارج خدمت حضرت می‌رسند اگر یک لحظه این توفیق نصیب کسی شود، خدا می‌داند چقدر ارزش دارد. اگر انسان از باب عنایت، لطف و رحمت مقام ولایت کلیّیه الهیه قابلیت پیدا کند، یک لحظه تشرّف پیدا کند و در همان یک لحظه مشمول عنایت خاصهٔ حجّت وقت قرار گیرد. همان یک لحظه برای همیشه کارساز است. آن لحظه ممکن است به اندازهٔ صد سال برای تکامل انسان ارزش داشته باشد؛ یک شبه ره صد ساله را پیموده است. با همین یک لحظه سیر استکمالی انسانی‌اش به اوج می‌رسد. البته این نوع از تشرّف کم، پیش می‌آید و بیشتر تشرّف‌ها کشفی است. تشرّف کشفی و رؤیایی هم گاهی مُشْتَبِه می‌شود [شخص] تشرّف رؤیایی داشته، خیال می‌کند تشرّف کشفی است یا تشرّف کشفی داشته، خیال می‌کند تشرّف رؤیایی است. بهترین نوع تشرّف همان تشرّف عنایی عینی شهودی است که از خدا می‌خواهیم نصیب همه بفرماید. از امام زمان (عج) چه بخواهیم؟ قصه‌هایی هست از تشرّفات افرادی که فکرشان کوتاه بوده و از امام پول، زن، سلامتی و امثال آن را می‌خواسته‌اند. اینها همه خوب است. ولی چرا انسان از حضرت آن چیزی را که خود آن حضرت از خدا می‌خواهد طلب نکند؟ به همین دعای حضرت در ماه رجب توجه کنید، حقیقتاً برای ما آموزنده است، ما هم همین‌ها را از خدا بخواهیم «و اَحتَم لی فی قضائک خیر ما حتمت؛ از قضایای خودت، بهترینش را برای من تقدیر فرما». «و اَحتَم لی بالسَّعَادَة فیمن حتمت؛ مرا از کسانی قرار بده که امرشان را در این ماه به سعادت ختم می‌فرمایی». «و اَحتَمنی موفوراً و اَمتنی مسروراً و مغفوراً؛ زنده‌ام بدار در حالی که از الطاف و رحمت‌هایت، حظّی وافر داشته‌ام و بمیرانم در حالی که مسرور و آمرزیده باشم». «و اجعل لی إلی رضوانک و جنانک مصیراً؛ ۷ برایم راهی به بهشت و رضوان خودت مقرر فرما». او رضوان و رضای خدا را می‌طلبد. ما هم همین‌ها را بطلبیم که هیچ چیز بالاتر از رضای خدا و بالاتر از محبت خدا و اولیای خدا وجود ندارد. از امام زمان (ع) بخواهیم که برایمان استغفار کند. یکی از چیزهایی که خیلی مهم است، استغفار

است. استغفار، پوشانندهٔ سیئات است. اگر طلبِ مغفرتِ جدی باشد منجر به مغفرت می‌شود. یک وقت انسان خودش استغفار می‌کند، یک وقت دیگران برایش استغفار می‌کنند، رفقا برایش استغفار می‌کنند، آن هم مؤثر است اما راه سومی هم وجود دارد که بهتر از دو راه قبلی است و آن این است که انسان به حجت وقت متوسل شود و از آن حضرت بخواهی که یابن رسول‌الله! شما برایم طلب مغفرت کنید. من این مطلب را از این آیه شریفه می‌گویم: و لو أنّهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤوک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً. اگر آنان وقتی که به خود ستم کردند، پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر نیز برای آنان طلب آمرزش می‌کرد، قطعاً خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند. خداوند به پیامبرش می‌فرماید اگر اینها که خلاف کرده‌اند، پیش تو می‌آمدند و از من طلب مغفرت می‌کردند، تو هم برایشان استغفار می‌کردی - اگر این دو استغفار با هم ضمیمه می‌شد - آن وقت «لوجدوا الله تواباً رحیماً» نمی‌فرماید: «یغفرالله لهم» یعنی خدا ایشان را می‌آمرزید، بلکه می‌فرماید: «لوجدوا الله تواباً رحیماً» تعبیر بسیار جالبی است. یعنی در صورت استغفار خودشان و استغفار رسول خدا، در وجودشان می‌فهمیدند و می‌یافتند و درک می‌کردند که خدا آنها را آمرزیده است. یعنی در آن صورت غفوریت و رحمانیت خدا را درک می‌کردند. خوب، آن وقت، حجت خدا، رسول‌الله (ص) بود و حالا - حجت وقت، امام زمان (ع) است. به خدا قسم اگر ما از امام زمان (ع) بخواهیم برایمان استغفار خواهند کرد. در ساحت مقدس اینها بخل راه ندارد. امام زمان (ع) خلیفه خداست، مظهر تائمه حق است، اسم اعظم خدا، الان امام زمان است. اگر جداً بخواهیم، حضرت دعا می‌کنند، طلب مغفرت می‌کنند آن‌گاه انسان، غفوریت و رحمانیت خدا را لمس می‌کند. برادران یوسف، بعد از آزار یوسف (ع)، وقتی متوجه شدند بدکاری کرده‌اند، پشیمان شدند و از پدر خواستند که «یا ابانا استغفرلنا ذنوبنا...» ۹ گفتند: پدرجان! تو پیش خدا وجیه هستی، رسول و پیغمبر خدا هستی، پیش خدا آبرو داری، ما گناهکاریم پشیمانیم، از تو می‌خواهیم که برایمان طلب مغفرت نمایی، یعقوب (ع) هم پذیرفت. ما هم از پدر حقیقی خود بخواهیم که او برایمان طلب مغفرت کند. یعنی از امام زمان (ع) درخواست کنیم که بعد از توبه حقیقی، برای ما طلب مغفرت کند زیرا او «وجیه عندالله» است. او محمود خداست، او ولی خداست، او همه کاره عالم است این توبه اگر با آن لطف مغفرت توأم شود قطعاً کارساز خواهد بود. الان هم رسول خدا زنده است، باید از رسول خدا بخواهیم، از امام زمان بخواهیم و عرض کنیم: یابن رسول‌الله! ای عزیز فاطمه (س)! تو می‌دانی ما بیچاره هستیم و پناهی نداریم، یکی از القاب شما «غوث» است. یعنی پناه بی‌پناهان! شما پدر حقیقی ما هستید. ما بچه‌های بدی هستیم ولی شما پدر خوبی هستید، ما نوکرهای بدی هستیم، اما شما خوب آقایی هستید. ما کجا برویم، به چه کسی بگوییم و به که پناه ببریم؟ ما شما را دوست داریم و تو از قلب ما خبر داری، در زیارت دارد «ولی حق موالاتی» دوستی، حق می‌آورد، ما حق موالات داریم. به شما امید داریم و از شما می‌خواهیم که شما به ما تصدق کنید. که خدا صدقه‌کنندگان را جزای خیر می‌دهد. دست‌گذاری ما به سوی شما دراز است. امام حسین (ع)، باب الحجّه یکی از مستحباتی که در راه استکمال نفس خیلی مؤثر است، زیارت سیدالشهدا (ع) است. زیرا امام حسین (ع) «باب الحجّه» است. یعنی اگر کسی خواست با امام زمان (ع) ارتباط برقرار کند باید از در حسین (ع) وارد شود، زیارت آن حضرت خیلی مهم است. از دور زیارت کردن را نباید غفلت کرد، از دور سلام بدهیم و عرض ادب بکنیم. گر چه دوریم به یاد تو سخن می‌گوییم بعد منزل نبود در سفر روحانی ۱۰ زیارت، راه کمال را هموار می‌کند، خوب است آدم برنامه‌ای برای خودش تنظیم کند و زیارت امام حسین (ع) را بخواند. شبانه‌روزی نگذرد که دست کم یک سلام به امام حسین (ع) ندهیم. من این نکته را به عنوان یادگاری عرض می‌کنم، تا هر وقت یادتان آمد برایم طلب آمرزش کنید. امام حسین (ع) «باب الله» است و انسان باید در طول شبانه‌روز ولو یک مرتبه، ولو با یک سلام آن حضرت را زیارت کند. چرا در شب نیمه شعبان، شب ولادت امام زمان (ع)، تنها زیارت امام حسین (ع) وارد شده و نگفته‌اند که اشخاص به زیارت سایر ائمه (ع) بروند. نکته‌اش این است که امام زمان (ع) طالب دم (= خونخواه)، طالب ثارات، و منتقم است. شاید نکته‌اش این باشد که دوستان و شیعیان حضرت، خدمت امام حسین (ع) برسند و به آن حضرت عرض کنند: یابن رسول‌الله! چشم شما روشن، طالب خون و منتقم

شما آمد. ماهنامه موعود شماره ۸۲ پی‌نوشت‌ها: ۱. به نقل از مقدمه شوق وصال، آیت‌الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی، به اهتمام دکتر حامد ناجی اصفهانی، نشر مؤسسه فرهنگی صاحب الامر(ع). ۲. سفید آبیان، حمید، لاله‌ای از ملکوت، نشر کمال‌الملک، ص ۳۷۷. ۳. سوره اعراف(۷)، آیات ۱۹۷ - ۱۹۶. ۴. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۱۹؛ علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۱۳۱. ۵. اشاره به قسمتی از آخر دعای ندبه. ۶. علامه مجلسی، همان، ج ۵۳، ص ۲۳۶؛ حاجی نوری، نجم‌الثاقب، ص ۶۱۴. ۷. علامه مجلسی، همان، ج ۹۵، ص ۳۹۱، هم چنین مفاتیح‌الجنان، ص ۲۷۸، کتاب‌فروشی علمی (از دعا‌های ماه رجب). ۸. سوره نساء(۴)، آیه ۶۴. ۹. سوره یوسف(۱۲)، آیه ۹۷.

### ارتباط معنوی با ساحت مقدس مهدوی (ع)

حجت‌الاسلام محمود عالی زمانی که از ارتباط معنوی سخن می‌گوییم، اصولاً- این نوع ارتباط، در مقابل ارتباط فیزیکی مطرح می‌شود. ارتباط معنوی از لحاظ رتبه‌ای، بسیار بالاتر از ارتباط فیزیکی است. اگر کسی به ارتباط معنوی برسد ولو حضرت را به ظاهر نبیند، ضرر نکرده است و اگر کسی به این ارتباط معنوی نرسد ولو اینکه ایشان را ببیند، نفعی نبرده است. این ارتباط فیزیکی و ظاهری یا دیدن حضرت، اگرچه سعادت بزرگی است و دعا‌هایی هم، چون: اللهم ارنی الطلعة الرشیده خداوند آن چهره ارجمند را به من بنمایان. در این زمینه داریم ولی هدف نیست و در روز قیامت هم ما را بازخواست نمی‌کنند که چرا حضرت را ندیدی. ولی اگر ارتباط معنوی با حضرت نباشد، آن طرف بازخواست می‌کنند. چون مقصود و هدف، همین ارتباط است. البته باید توجه داشت هدف نهایی، قرب پروردگار است و قرب پروردگار بدون ارتباط معنوی که همان ارتباط ولایی و معرفتی با امام زمان(ع) است، حاصل نمی‌شود. در ابتدا باید مقدمه‌ای را ذکر کنم: از فرهنگ اهل بیت(ع)، به دست می‌آید که لطف خداوند متعال که بر عالم نازل می‌شود، محصول بلاهایی است که بر سر انبیا و اولیا می‌آید یعنی آنها زیر بار سنگین‌ترین بلاها می‌روند و به برکت آن بلاها، چیزی از رحمت خدای متعال نصیب ما می‌شود. روایتی از وجود مقدس حضرت امام صادق(ع) است که فرموده‌اند: حضرت یوسف(ع) از نه سالگی، آن بلاها را تحمل نمود (رپوده شدن، افتادن درون چاه، بردگی، ماجرای زلیخا، زندان و...) اما در این بلاها صبر جمیل کرد تا اینکه به واسطه او، امتی مورد رحمت خدای متعال قرار گرفت؛ به طوری که وقتی بلاها و آزمایش‌ها تمام شد، خشک‌سالی هم از بین مردم مصر رفت و حضرت یعقوب(ع) نیز که در دوران غیبت غافل نبود و اشک می‌ریخت، به مقاماتی رسید. البته بیشتر از همه خود یوسف(ع) مورد رحمت خداوند سبحان قرار گرفت. پس می‌توانیم از این روایت، یک قاعده کلی دربیابیم. رشدهایی که مردم در طول دوران به دست آورده‌اند، بر اساس همین قاعده است. یعنی بلاهای اولیا، سبب رشد مردم شده است. اگر از حضرت امیر(ع) می‌شنوید که وقت نماز خواندن، تیر از پایشان بیرون می‌کشند یا اینکه هر شب هزار رکعت نماز می‌خوانند، اینها بالاترین عبادات حضرت نیست. بالاترین عبادت ایشان، آن سختی‌ها و بلاهایی است که می‌کشند و این بلاها را صبورانه تحمل می‌کنند و هیچ شکایتی هم نمی‌کنند و بالاترین عبادت ایشان، آن ماجرای است که پس از رحلت پیامبر اکرم(ص) برای ایشان درست کردند که در پشت در، آن طور با خانمشان رفتار کردند، در حالی که خود حضرت هیچ کار نتوانستند بکنند. اگر پیامبر اکرم(ص) فرمود: «ضربه علی یوم الخندق أفضل من عبادة الثقلین؛ ضربه (شمشیر) علی(ع) در روز جنگ خندق (و کشتن عمرو بن عبدود) از همه عبادات جن و انس با فضیلت‌تر است» اینها بالاترین عبادت حضرت نیست. بالاترین عبادت ایشان، غضب خلافت و شهادت همسرشان است. در آن روز حضرت امیر(ع) نه تنها ایستادند که پشت در خانمشان را بزنند، بلکه اجازه شهادت حضرت را دادند و این خیلی سنگین بود. خانم فاطمه زهرا(س) هیچ کاری را بدون اذن حضرت امیر(ع) انجام نمی‌دادند. حالا در این وقت اگر ایشان در را باز می‌کند، حتماً به اذن شوهرشان بوده است. چون اولاً وقتی مرد در خانه باشد، زن برای باز کردن در نمی‌رود و ثانیاً این مورد، اصلاً یک مورد عادی نبود. هم حضرت زهرا(س) و هم حضرت امیر(ع) می‌دانستند چه کسانی پشت در

آمده‌اند و می‌دانستند که اینها قصد اهانت دارند. «زمخسری» در کشف نقل می‌کند: او آمد پشت در. سر و صدا راه انداخته بود و می‌گفت به علی بگویید بیاید بیرون و گرنه خانه را با اهلش به آتش می‌کشم. گفتند در این خانه فرزندان پیغمبر (ص) زندگی می‌کنند، گفت: «و این» یعنی باشد، اگر چه فرزندان پیغمبر (ص) در آن باشند. اینچنین کسانی آمده بودند پشت در. مشخص بود این چنین افرادی، قصد چنین کاری دارند. قضیه یک ملاقات معمولی نبود. در این چنین صحنه‌ای که حضرت زهرا (س) می‌خواهند دم در بروند، بدون اجازه شوهرشان که نمی‌روند. پس اجازه گرفتند، اجازه شهید شدن را. چون حضرت امیر (ع) می‌دانستند چه اتفاقی می‌افتد. اگر بگوییم نمی‌دانستند، علم غیب حضرت زیر سؤال می‌رود و اگر می‌دانستند، پس این را هم می‌دانستند که اجازه شهادت حضرت زهرا (س) را صادر می‌کنند و این بود که حضرت را پیر کرد. بزرگ‌ترین عبادت هر معصوم، مصیبت‌هایی است که تحمل می‌کنند. بزرگ‌ترین عبادت ابا عبدالله (ع)، عاشورای اوست. بزرگ‌ترین عبادت حضرت سجاد (ع) مصیبت‌هایی است که بعد از عاشورا بر سر ایشان آمد. بزرگ‌ترین عبادت امام رضا (ع) هجرت اوست که غریبانه مورد کنایه و طعنه علویان افراطی قرار گرفتند. به ایشان می‌گفتند که درباری شده، به دربار مأمون می‌رود، می‌خواهد ولی عهد بشود، اما امام (ع) خود می‌دانستند که چه می‌کنند. ایشان می‌دانستند که با هجرتشان، یک پایگاه برای اهل بیت (ع) درست می‌کنند که اگر چه آن زمان، زیاد به کار نیاید، ولی در آخرالزمان به درد فرزندشان حضرت مهدی (ع) می‌خورد. به دنبال امام رضا (ع) چهار هزار نفر از فرزندان و اقوام و خویشان، ایشان به ایران آمدند تا حضرت را ببینند. برخی از آنها در بعضی شهرها شهید شدند و برخی به مرگ طبیعی از دنیا رفتند. هر کدام از این امام‌زاده‌ها، کانونی برای تشیع و مکتب اهل بیت (ع) شدند. با ورود امام (ع) به ایران، بنی‌عباس از ایران خارج شدند، چون حضرت به آنها سفارش کردند که پایتخت را به بغداد منتقل نمایند و وقتی آنها به بغداد رفتند، ایران به عنوان یک پایگاه بلامانع و بلامعارض برای تشیع رشد کرد، اما در ابتدا علویان فهمیدند و به خاطر همین مسئله، نیش و کنایه می‌زدند. امام (ع) در چنین وضعیتی، نیش و کنایه را از دوستان، و ظلم و جفا را از دشمنان تحمل می‌کردند. بزرگ‌ترین عبادت امام زمان (ع) نیز بلاهای اوست. ما چه می‌دانیم که بلاهای ایشان چیست و چقدر سخت است. یکی از بلاهای سنگین ایشان، همین غیبت طولانی است. در بین روایات، روایتی است که یکی از شاگردان حضرت امام صادق (ع) به نام سدید صیرفی می‌گوید: با جمعی از شاگردان امام (ع) رفتیم که آقا را ببینیم. وقتی که وارد منزل شدیم دیدیم امام (ع)، فرش زیر پایشان را کنار زده‌اند و روی زمین نشسته‌اند و به شدت گریه می‌کنند و ناله می‌زنند. سدید می‌گوید: عقل از سرمان پرید که چرا آقا این چنین می‌کنند؟ چه مصیبتی وارد شده که حضرت این چنین ضجه می‌زنند؟ می‌گوید: گوش کردیم فهمیدیم که حضرت در بین سخنانشان، چنین می‌فرمایند: «سیدی! غیبتک نفت رقادی و ضیعت علی مهدی...! آقای من! غیبت شما خواب را از چشمان من ربوده و راحتی را از من گرفته...» رفتیم و گفتیم آقا خبری شده است؟! آیا بلا و مصیبتی به خانه شما آمده که این چنین ناله می‌کنید؟ امام (ع) فرمودند: کتاب جفر را نگاه می‌کردم (کتابی است نزد ائمه (ع) که اخبار خاصی در آن نگاشته شده است...) چیزی که اشک مرا جاری کرد، غیبت طولانی فرزندانم است که بلائی اوست و در آخرالزمان رخ خواهد داد. شاید ما بفهمیم که این چه بلائی است. ولی شما کافی است یک لحظه تصور کنید. وقتی شما یک یا دو خبر ظالمانه در این عالم می‌شنوید، دیگر خواب ندارید. وقتی مثلاً در عراق می‌بینید با زن و بچه‌های شیعه آن گونه رفتار می‌کنند، وقتی این صحنه‌ها را می‌بینید، گاهی اوقات، شب خواب ندارید و می‌گویید اینها انسانند و اینها شیعه هستند. حال تصور کنید... امام زمان (ع) که دیگر حجاب ندارند، همه این ظلم‌ها را می‌بینند و در عین حال، فعلاً به خاطر دوران غیبت، دست حضرت باز نیست. او چه می‌کشد! وقتی یاران معاویه، به شهر انبار حمله کردند و خلخال از پای یک زن یهودی بیرون کشیدند، حضرت فرمودند که اگر در مصیبت این ظلم و واقعه، یک مسلمان جان بدهد و بمیرد، من ملامتش نمی‌کنم. حال ببینید امام زمان (ع) چه می‌کشد که زن یهودی که نه، بلکه گاهی ناموس شیعه در خطر می‌افتد. اینها بلاهای امام زمان (ع) است. لذا شما در دعای ندبه می‌گویید: «عزیز علی أن تحیط بک دونی البلوی» یعنی برای من سخت است که بلاها بر سر شما ریخته شود و من

راحت باشم. پس امام زمان(ع) و امام هر زمانی زیر بار سنگین‌ترین بلاها هستند و در اثر آن بلاکشی و عبادت خالصانه که زیر باران بلاها انجام می‌دهند، خداوند سبحان رحمت را نازل می‌کند و در واقع همه بر سر سفره بلاکشی آن معصوم نشسته‌ایم. حالا این غیبت که بلائی حضرت است رخ داده و به خاطر این بلا، رحمت پروردگار نازل می‌شود. از جمله این رحمت‌ها، رشدهایی است که برای عده‌ای پیدا می‌شود. یعنی به خاطر آن غیبت، یک عده به رشدهایی می‌رسند. البته فلسفه اصلی غیبت امام زمان(ع)، بعد از ظهور ایشان مشخص می‌شود. همان‌طور که فلسفه کارهای حضرت خضر بعد از بیان ایشان برای حضرت موسی(ع) مشخص شد. ولی حکمت‌های غیبت را می‌شود فهمید. یکی از حکمت‌های غیبت همین است که عده‌ای پس از غیبت به رشدهایی می‌رسند. امام سجاد(ع) می‌فرماید: إِنَّ اهل زمان غیبتة القائمین یاماتہ و المنتظرین لظہورہ أفضل من اهل کلّ زمان. به حقیقت، مردم دوران غیبت امام مهدی(ع)، که معتقد به امامت آن حضرت و منتظر ظهورش باشند، برترین مردم اهل همه زمان‌ها هستند. حتی از زمان حضور و ظهور امام(ع). چون دوران غیبت، دورانی است که معرفت افراد باید به حدی برسد که بتوانند با امام ارتباط برقرار کنند ولو اینکه امامشان را نمی‌بینند. لذا شیعیان آخرالزمان برترین مردم همه زمان‌ها هستند. خوشا به حال این افراد. در روایات داریم که شیعه در زمان غیبت می‌تواند خود را به حدی برساند که دیگر حجاب غیبت برای او نباشد. یعنی به حدی از ارتباط برساند که فاصله خودش تا ظهور را پیشاپیش طی می‌کند: «کمن کان فی عسکره» مثل کسی که در لشکر امام است، مثل کسی که در خیمه امام است، به شرط اینکه بدانند چه باید بکنند تا به این حد برسند. این حتی برای شیعیان امام صادق(ع) و امیرالمؤمنین(ع) هم فراهم نبود، ولی برای شیعیان آل‌ان فراهم است. همان‌طور که گفتیم ارتباط با امام زمان(ع)، ارتباط معرفتی است، ارتباط والایی است که از معرفت‌های درجه پایین شروع می‌شود و بعد به معرفت‌های بسیار بالا می‌رسد که می‌شود افضل از کلّ زمان بشوند. خیلی از دوستان کلمه معرفت را اشتباه می‌گیرند. همین که می‌گوییم معرفت؛ فکر می‌کنند باید بروند و مطالعاتشان را زیاد کنند، یعنی معرفت لغوی را معنا می‌کنند و معرفت لغوی یعنی شناخت، شناخت هم که با کتاب و علم به دست می‌آید، پس می‌گویند باید برویم کتاب بخوانیم. و بعد، از آن طرف نگاه می‌کنند، می‌بیند عده‌ای که از این علم و کتاب خوانده‌اند، کسانی نیستند که با امام زمان(ع) رابطه داشته باشند، به خاطر همین، دچار تناقض می‌شود. گرچه آن کار زمینه‌ساز معرفت است، ولی خود معرفت «من صنع الله» است، یعنی خداوند سبحان باید بدهد. معرفت از سنخ باور است، از سنخ یقین است، از سنخ روشن شدن دل است، نه از جنس اطلاعات ذهنی. اگر آن اطلاعات ذهنی، دل را روشن کرد و باور و یقین را بالا برد، معرفت است و گرنه، معرفت نیست. معرفت از درجات پایین شروع می‌شود. اولین درجه معرفت، همین درجه پایینی است که ماها داریم. یعنی باور و عقیده داریم که امام زمان(ع) حقی و زنده هستند. واجب‌الاطاعة هستند، ولی غایبند (عجبا خود را حاضر می‌دانیم و امام زمانمان را غایب!) معرفت درجه پایین همین است. البته فکر نکنید که این کم است. گرچه پایین است ولی خداوند سبحان را شکر که این را داریم. ولی نباید به این قانع باشیم. درجه بالاتر این است که انسان دیگر او را غایب نمی‌بیند، محضر امام زمان(ع) را درک می‌کند، در این درجه، حضور امام را درک می‌کند. محضر امام را درک کردن، یعنی اینکه تو او را نمی‌بینی، ولی می‌دانی که او تو را می‌بیند و در محضر او هستی. در روایات داریم که اگر شما خداوند سبحان را نمی‌بینید، محضر او را که می‌توانید درک کنید. اگر تو او را نمی‌بینی، او که تو را می‌بیند. پس پله دوم معرفت این است که انسان محضر امام(ع) را درک کند. می‌داند امام(ع) عین الله است. امام اذن الله است. یکی از مراجع بزرگوار قم می‌فرمود: صدایی که از دهان شما خارج می‌شود، قبل از اینکه به گوش خودتان برسد، این صدا به گوش امام زمان(ع) می‌رسد. یعنی آنقدر ایشان نزدیک هستند. در زیارت روز جمعه می‌خوانید: «السلام علیک یا عین الله» بنابراین، مرتبه بالاتر از اینکه انسان محضر او را درک کند، این است که انسان به این باور برسد که حضرت احاطه به همه چیز دارند و روح کلی عالم وجودند. چطور روح خودتان از تمام جسمتان خبر دارد، یعنی یک سوزن به هر نقطه از بدن بزنید، سریع می‌فهمید، اولین کسی که می‌فهمد خودتان هستید، روحتان است، معنی ندارد که سوزن به

خودتان بنزید و روحتان نفهمد. اگر بدن مال شماست، روح به همه بدنتان احاطه دارد، وجود مقدس امام زمان(ع) روح کلی عالم هستی هستند. اگر هر اتفاقی در این عالم بیفتد، اول از همه او مطلع می‌شود. درجه بالاتر این است که حضور امام(ع) را درک کنیم. یعنی بعد از اینکه درک کردیم که ما او را نمی‌بینیم، ولی او ما را می‌بیند؛ الآن به این مرحله می‌رسیم که وجود حضرت را همه جا حاضر می‌بینیم و این مرحله، معرفت بسیار بالایی است که انسان دیگر غایب نیست. می‌فهمد که تا الآن اگر کسی هم غایب بود، امام زمان(ع) نبود. بلکه خود او بوده است. در زیارت سرداب مقدس داریم: «السلام علیک یا حجة الله التي لا تخفی» تا حالا فکر می‌کردیم امام زمان(ع) مخفی‌اند، غایبند، ولی درجات معرفتی تا آنجا می‌رود که می‌فهمیم که نه، من غایب بودم، خیال می‌کردم که او غایب است و گرنه امام زمان(ع) حاضرترند: السلام علیک یا حجة الله التي لا تخفی. غایب نگشته‌ای که شوم طالب حضور پنهان نبوده‌ای که هویدا کنم تو را واقعاً این چنین است. اگر امام زمان(ع) غایب بود که عالم غایب می‌شد. در قضیه «علی بن مهزیار» که مرحوم بحرانی نقل کرده و علامه مجلسی نیز در بحار آورده‌اند، آمده است که ایشان می‌گویند: من درب خیمه را کنار زدم، وارد که شدم، دیدم آقا نشسته‌اند. بعداً جزئیات سیما و اندام حضرت را نقل می‌کند که چه شکلی بودند؟ چطور نشسته بودند. بعد می‌گوید من سلام عرض کردم، ایشان جواب سلام مرا به گرمی و مهربانی دادند، سپس فرمودند: یا اباالحسن، قد کنا نتوق عک لیلاً. و نهراً فمنا ابطاءک عنا ای اباالحسن! شب و روز منتظرت بودیم، چرا دیر کردی؟ به خدا قسم؛ گاهی جملاتی از امام زمان(ع) نقل شده که وقتی انسان می‌شنود، از شرم ذوب می‌شود. امام(ع) به علی بن مهزیاری که ۲۰ سال به مکه سفر کرد تا امام زمان(ع) را ببیند، چنین می‌فرمایند. بعد علی بن مهزیار می‌گوید که آقا! من راهنما و کسی را نداشتم تا مرا بیاورد خدمت شما. حضرت سرشان را پایین می‌اندازند و با دست مبارکشان چند خط می‌کشند و می‌فرمایند: اینها بهانه است. من می‌آیم. اگر شما دستتان بسته است، دست ما که بسته نیست. من می‌آیم ولی تو محجوب بودی و مشکل داشتی. حتی قبل از اینکه علی بن مهزیار به خدمت آقا برسد، راهنمایی که او را به خیمه حضرت آورده، پرسید علی بن مهزیار! دنبال چه کسی می‌گردی؟ گفت امام المحجوب عن العالم. آن راهنما برگشت و گفت: امام تو محجوب نیست، بل حجیکم اعمالکم، خودتان خودتان را در حجاب کرده‌اید. گفتم که روی خوبت از ما چرا پنهان است گفتا تو خود حجابی ورنه رخم عیان است وقتی که انسان، امام را همه جا حاضر دید، می‌فهمد که تا الآن من غایب بوده‌ام و امام حاضر. خوشا به حال چشمی که همه جا آقا را حاضر می‌بیند. شخصی است به نام «دکتر باقر» در قم. ایشان رئیس تیم پزشکی آیت‌الله گلپایگانی بودند. ایشان می‌گویند که آیت‌الله گلپایگانی آمدند پیش من و فرمودند که من در ناحیه شکم احساس درد می‌کنم، اگر می‌شود مرا معاینه کنید. دکتر باقر می‌گوید ما ایشان را بردیم بیمارستان و آزمایش کردیم و در معاینات بعدی متوجه شدیم که در غده اثنی عشر ایشان، تومور سرطانی وجود دارد. به خود ایشان نگفتیم، به تهران منتقلشان کردیم تا متخصصین تهران نیز آزمایشاتی انجام بدهند و نظر آنها را هم بدانیم. آنها نیز به همین نتیجه رسیدند و گفتند باید سریعاً به بیمارستانی در لندن منتقل شوند. دکتر باقر می‌گوید من و حاج آقا و پسرشان سه نفری رفتیم لندن. در هواپیما که بودیم، هر لحظه حال ایشان بدتر می‌شد و به شدت درد می‌کشیدند، طوری که روی صندلی نمی‌توانستند بنشینند و حتی روی تختی که آماده کرده بودیم نیز نمی‌توانستند دراز بکشند و مطلقاً هیچ چیزی نمی‌توانستند بخورند. تا اینکه رسیدیم لندن، سریع ایشان را به بیمارستان منتقل کردیم. بعد از معاینات اولیه قرار شد صبح فردا، عمل شوند. من تا آخر شب در اتاق ایشان بودم. آخرین کسی که از اتاق ایشان بیرون رفت، من بودم. حدود ساعت دوازده و نیم شب خیلی درد می‌کشیدند. دکتر باقر می‌گوید من رفتم و بلافاصله بعد از نماز صبح آمدم. وارد اتاق ایشان شدم، دیدم خیلی راحت نشسته‌اند، خیلی آرام. گفتم حالتان چطور است؟ گفتند: الحمدلله خیلی خوبم. خیلی خوب. دیدم رنگ آقا هم بهتر شده است. گفتم آقا چیزی می‌خواهید؟ چیزی نیاز دارید؟ ایشان فرمودند که آقای دکتر خیلی احساس گرسنگی و ضعف می‌کنم، اگر نان یا چیزی هست بیاورید. بعد هم به من فرمودند که به دکترها بگویم هیچ نیازی به عمل جراحی نیست. من تعجب کردم. ما معاینه کرده بودیم و آن غده سرطانی را دیده بودیم، به آقا

گفتم چطور؟! فرمودند هیچ احتیاجی به عمل نیست. گفتم آقا اگر مطلبی هست به من بگویید. ایشان فقط یک جمله گفتند و دیگر هیچ. فرمودند آقا ولی عصر(ع) خودشان عنایت کردند و شفا داده‌اند. دکتر باقر گفت بغض گلویم را گرفت. از اتاق بیرون آمدم. منتظر بودم که دکترها بیایند. اینها که آمدند به ایشان گفتم خود آقا می‌فرمایند دیگر احتیاجی به عمل نیست. معاینه کردند و گفتند اصلاً از غده خبری نیست. آنها هم باورشان نمی‌شد. من به هیچ کس نگفتم چه اتفاقی افتاده. آمدم قم. به خانه‌ام که رفتم، گفتند جعفر آقای مجتهدی زنگ زده و با شما کار داشته‌اند. گفتند هر وقت که شما آمدید، به خانه ایشان بروید. دکتر باقر می‌گوید من رفتم پیش «جعفر آقای مجتهدی». به محض اینکه مرا دید و سلام و احوال‌پرسی کرد، گفت: آقای دکتر! می‌خواهم سؤالی بکنم. گفتم: بفرمایید. گفت وقتی شما به لندن رفتید، مؤمنین زیادی آمدند و به ما التماس دعا گفتند و چون ایشان مرجع تقلید و بزرگ ما بودند، وظیفه ما بود که برای ایشان دعا کنیم. دیشب سحر وقتی داشتم دعا می‌کردم، صحنه‌ای از اتاق آقای گلپایگانی در لندن دیدم که ایشان روی تخت هستند؛ مثل یک عبد ضعیف و خاضع و وجود مقدس آقا ولی عصر(ع) کنار ایشان و ایشان خاضعانه از آقا درخواست می‌کنند که آقا عنایتی بفرمایید. حضرت فرمودند: خدای متعال شما را شفا داد. آقای دکتر این صحنه را من دیدم، آیا درست است؟ دکتر باقر گفت من گریه‌ام گرفت، چون من به کسی نگفته بودم، این حرف را هم حاج آقا فقط به من زده بودند. اما حالا می‌بینم جعفر آقا، آن را دیده است. چیزهایی را که من شنیده بودم، جعفر آقا در قم دیده بود. با گریه گفتم بله درست است، خود حاج آقا به من فرمود که آقا شفایشان داده‌اند. این چه چشمی است که آقا را در عالم گم نکرده است؟ می‌داند کجا هستند. خوشا به حال این چشم که غیبت و ظهور برایش معنا ندارد. همه جا برای او حاضر است و دیگر امام او غایب نیست. این شخص نه محضر امام، بلکه حضور امام را درک می‌کند. این معرفت‌هاست که نهایتاً انسان را به جایی می‌رساند که امام را حاضر می‌بیند و دیگر امام(ع) برای او غایب نیستند. چه کنیم که این معرفت برای ما حاصل شود؟ چگونه این پله‌ها را طی کنیم که از غیاب به محضر برسیم و از محضر امام(ع) به جایی برسیم که حضور ایشان را درک کنیم؟ معرفت با «تسلیم» به دست می‌آید. این در روایات است. مطالعه و درس و کلاس و بحث خوب است، ولی اینها زمینه‌اند، ولی خود معرفت با تسلیم به دست می‌آید. «لا-تکونوا صالحین حتی تعرفون و لا-تعرفون حتی تسلّموا» یعنی به مقام صلاح نمی‌توانید برسید، مگر اینکه معرفت پیدا کنید و معرفت پیدا نمی‌کنید تا اینکه تسلیم شوید. تسلیم یعنی «من دلم می‌خواهد» را کنار بگذارید ببینید او چه می‌خواهد؟ تسلیم یعنی اینکه آقا شما از من چه می‌خواهید، نه اینکه من از شما می‌خواهم؟ من می‌خواهم نه، شما چه می‌خواهید؟ اگر در زندگیمان توانستیم این کار را بکنیم که در هر لحظه از زندگی توجه داشته باشیم که اماممان از ما چه می‌خواهند و آن را انجام بدهیم، دقیقاً همان تسلیم است. یعنی پذیرفتن اراده امام. یعنی من اراده خود را تحت اراده او قرار می‌دهم. همان طوری که امام زمان(ع) اراده خود را تحت اراده خداوند متعال قرار داده‌اند. همان طوری که ایشان از جانب خودشان چیزی نمی‌خواهند: «و ماتشؤون إلیّ أن یشاء الله» من هم اراده خود را فانی کنم در اراده امام زمان(ع) اینکه کسی بتواند این را بر خود حاکم کند و دلخواه خود را کنار بگذارد و خود را تحت اراده امام(ع) قرار دهد، خیلی سخت است! برای همین است که گفته‌اند: «انّ امرنا صعب مستصعب» همانا امر ولایت ما صعب و مستصعب است و هر کسی زیر بار آن نمی‌رود. اگر کسی بتواند تسلیم شود و نسبت به ولایت ایشان(ع) پذیرش داشته باشد و ولایت، سرپرستی، اراده آنها را در جزئیات زندگی فردی و اجتماعی، بر خودش حاکم کند، به چنین کسی معرفت می‌دهند. چون معرفت از طرف خدای متعال داده می‌شود و نور معرفت بر قلب چنین فردی می‌تابد.

### به یاد «قیصر» فروتن شعر انقلاب

خبر، تلخ و جانگداز بود: «قیصر امین پور بر اثر ایست قلبی چشم از جهان فرو بست!» آری، قیصر هم از میان ما رفت. شاعر توانمند و متعهدی که نامش با شعر انقلاب و دفاع مقدس پیوندی ناگسستنی دارد. شاعر مهربان و فروتنی که شاعرانه زندگی کرد و عاشقانه

شعر سرود و شعرش بدون هیچ گونه اغراقی، آیینۀ تمام نمای شخصیت انسانی‌اش بود. قیصر امین‌پور که از سرآمدان شاعران انقلاب و دفاع مقدس بود، در دوم اردیبهشت ماه ۱۳۳۸ در شهرستان گتوند از توابع شهر شوشتر به دنیا آمد. وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در گتوند و دزفول به پایان برد. سپس به تهران آمد و دکترای خود را در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۷۶ با دفاع از رساله خود با عنوان «سنت و نوآوری در شعر معاصر» که با راهنمایی دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی به سرانجام رسیده بود، اخذ کرد. وی یکی از مؤسسان حوزه اندیشه و هنر اسلامی در سال ۱۳۵۸ بود. قیصر در سال ۱۳۶۷ سردبیر مجله سروش نوجوان شد و از همین سال تا زمان رحلت، در دانشگاه الزهرا(س) و دانشگاه تهران به تدریس اشتغال داشت. در سال ۱۳۸۲ نیز به عنوان عضو پیوسته فرهنگستان ادب و زبان فارسی انتخاب شد. تنفس صبح، در کوچه آفتاب (۱۳۶۳)، توفان در پرانتز و منظومه ظهر روز دهم (۱۳۶۵)، مثل چشمه، مثل رود (۱۳۶۸)، بی‌بال پریدن (۱۳۷۰)، آینه‌های ناگهان (۱۳۷۲)، گل‌ها همه آفتابگرداند (۱۳۸۰)، رساله تحقیقی «سنت و نوآوری در شعر معاصر» (۱۳۸۳) و دستور زبان عشق (۱۳۸۶) از آثار چاپ شده این شاعر توانمند و متعهد انقلاب است. وقتی «تو» نیستی...! وقتی تو نیستی نه هست‌های ما چونان که بایدند نه بایدها... مثل همیشه آخر حرفم و حرف آخرم را با بغض می‌خورم عمری است لبخندهای لاغر خود را در دل ذخیره می‌کنم: باشد برای روز مبادا! اما در صفحه‌های تقویم روزی به نام روز مبادا نیست آن روز هر چه باشد روزی شبیه دیروز روزی شبیه فردا روزی درست مثل همین روزهای ماست اما کسی چه می‌داند؟! شاید امروز نیز روز مبادا باشد! وقتی تو نیستی نه هست‌های ما چونان که بایدند نه بایدها... هر روز بی‌تو روز مباداست! ای خواهشی که خواستنی‌تر ز پاسخی می‌خواهت، چنان که شب خسته خواب را می‌جویمت، چنان که لب تشنه آب را محو توام، چنان که ستاره به چشم صبح یا شبم سپیده‌دمان، آفتاب را بی‌تابم، آن‌چنان که درختان برای باد یا کودکان خفته به گهواره، خواب را بایسته‌ای، چنان که تپیدن برای دل یا آن‌چنان که بال پریدن، عقاب را حتی اگر نباشی، می‌آفرینمت چونان که التهاب بیابان، سراب را ای خواهشی که خواستنی‌تر ز پاسخی با چون تو پرسشی، چه نیازی جواب را ناگهان، چقدر زود دیر می‌شود! حرف‌های ما هنوز ناتمام تا نگاه می‌کنی وقت رفتن است... باز هم همان حکایت همیشگی پیش از آنکه با خیر شوی لحظه عزیمت تو ناگزیر می‌شود! آئی... ای دریغ و حسرت همیشگی ناگهان چقدر زود دیر می‌شود!

## دیدار بار غایب

بار اولش نبود که به نداری و پیسی می‌خورد. هر بار هم که این‌طور می‌شد با هر زحمت و جست و خیزی که بود، خودش را بالا می‌کشید و یک جوری خلاصه رفع و رجوع می‌کرد. حتی سرجه‌زیه تنها دخترش که در حدّ وسع و توانش، وسایلی را دست و پا کرده بود و نگذاشته بود، آب در دل عیالش محبوبه تکان بخورد. امّا این بار کمی فرق می‌کرد. سن و سالی از او گذشته بود. خودش هم اگر چیزی نمی‌گفت، موهای جوگندمی و چین و چروک‌های روی پیشانی و گوشه چشم‌هایش از عبور گذشت سال‌های پر از سختی، ردی ممتد بر جای گذاشته بود. از مسجد، از سر کار، از صندوق محله، و از هر جایی که به نظرش می‌رسید، وام گرفته بود و خلاصه اینکه، سر هر ماه قسط‌ها را می‌داد، امّا یک بار که نداشت و چند قسط از دو جا، عقب افتاده بود، مجبور شد و از سر ناچاری یک کاری که نباید می‌کرد را هم انجام داده بود. از صادقی همسایه کوچه پشتی دستی پول قرض گرفته بود، سیصد هزار تومان ناقابل که همان کار را خراب کرده بود. آمده بود درب خانه، همین امروز، سر ظهر، صادقی را می‌گویم، که چی؟ - دستم تنگ شده و به این سیصد تومان احتیاج پیدا کرده‌ام و گرنه، سیصد تومان پولی نیست که آدم بخواهد رویش برنامه‌ریزی کند. و وقتی او این حرف‌ها را از قول صادقی به عیالش محبوبه می‌زد، خیره شده به فرش نخ‌نمای زیر پاهایشان. - محبوبه: گوشت با من است؟ - بله که گوشم با شماست. اگر گوشم نباشد، حواسم پی‌تصمیم و نقشه‌ات است که؟ - صادقی می‌گفت: اگر هم سیصد تومان دم دست ندارید، خودتان را به زحمت نیندازید، باشد ماه دیگر امّا خب صد تومان بیاید رویش که



ما هم ضرر نکرده باشیم. - آقا ناصر! یعنی چی؟ صادقی اینها را گفت؟ - درسته محبوبه! برای همین هم نمی‌خواهم دست دست کنم. و بعد دست کشید به سر فرش دست‌باف و نخ نما شده‌ی زیر پایش. و لحظه‌ای بعد چینی به راسته‌ی ابروی پرپشت و مردانه‌اش انداخت که؟ - جان تنها دخترمان، اگر دلت رضا نباشد، عمراً اگر دست به این فرش بزنم. هنر دست‌های خودت است. تو نخواهی، هیچ کاری نمی‌کنم. چهره‌ی نگران و مستأصل آقا ناصر، راه را برای هر حرف و سخنی و شکوه‌ای بسته بود. مکث کرد، اما چیزی نگفت. دلش نیامد بگوید، تو که داری فرش را جمع می‌کنی، آن وقت می‌گویی اگر تو نخواهی فلاخن ... تازه، دلش نیامد حتی بگوید، آمدیم و کار به دعوا کشید و خدای ناکرده آبروریزی جلوی درب و همسایه. و به خاطر همین اندیشه‌های موزیانه بود که بی هیچ دزّه‌ای مقاومت، از جای برخاست و راه را برای لوله کردن فرش ۹ متری باز کرد. فرشی که از بچگی وقتی اسم آقا ناصر را رویش گذاشتند، نشست پای دارش و آن نقش خیال خود را به نقش قالی بافت تا وقت عروسی‌اش. آقا ناصر، فرش لوله شده‌اش را به دیوار تکیه داد و پیراهن چهارخونه‌ای سفید سورمه‌اش را می‌پوشید که گفت: - باید تا دیر نشده بروم راسته حجره‌داران بازارچه. محبوبه خانم گفت: حالا - چه عجله‌ای؟ امروز که تازه سه شنبه است. خب باشد آخر هفته، این سر ظهر کجا می‌خواهی بروی؟ نه خانم! بازار وسط هفته و آخر هفته نمی‌شناسد، همیشه شلوغ است و پر رفت و آمد، بلکه خوب خریدند و امشب قرض صادقی را دادم. تا مایه‌ی دردسر و آبروریزی نشده... آقا ناصر، فرش ۹ متری لوله شده را روی کول انداخت درب اتاق را که باز کرد تا بیرون برود، یک دفعه برگشت. محبوبه داشت نگاهش می‌کرد. آقا ناصر فرش را روی زمین گذاشت. چهره‌ی پر چین و خسته‌اش را روی صورت محبوبه نشانده. - محبوبه جان! هیچ وقت این خانمی تو را فراموش نمی‌کنم... - ... راسته‌ی فرش فروشان بازار پر رفت و آمد بود، البته این طبیعی بود که سر ظهر که حجره‌ها زیر گرمای سوزان، آفتاب می‌گرفتند، کمی اوضاع ساکت می‌شد، اما ساعت ۳ که می‌گذشت، دوباره همه چیز رونق می‌گرفت... حجره‌ها تنه به تنه یکدیگر تکیه داده بودند و حجره‌دارها با قلیان و چای و یا با صحبت و چرتکه انداختن، در انتظار مشتری‌های دست به نقد، وقت سپری می‌کردند. یکی اما، اندکی با بقیه متفاوت بود، حاجی یا به قول شاگرد حاجی - اوستا - نرسیده به سر پیچ بازارچه، جایش بود، و هر هفته، سه شنبه‌ها، درست همین وقت‌ها، پسرک جوانی آب و جاروب به دست، جلوی حجره را صفا می‌داد. گل‌دان کوچکی که چند تا گل شمعدانی قرمز رنگ هم داشت را مقابل می‌گذاشت. درست کنار یک چهارپایه. بعد که کمر راست می‌کرد، یک‌راست می‌رفت، داخل حجره، سراغ اوستا، مرد مسنی که صاحب محاسن بود و کلام پشیمی درشت بافتی را بر سر داشت و با آن کت و شلوارش و آن تسییح دانه درشت آلبالویی رنگ وقتی روی صندلی می‌نشست، می‌شد از آن حاجی بازاری‌ها. - اوستا! آب و جاروب تمام شد. اگر کاری ندارید بروم شیرینی بخرم؟ این موقع، اوستا، کشوی میز را بیرون می‌کشید و یک اسکناس ۵ هزار تومانی تانخورده را در می‌آورد و می‌گفت: - بیا جانم! به اکبر آقا قناد بگو، شیرینی کوچک و لقمه‌ای باشد که بیشتر بشود. شاگرد حاجی، دستمال یزدی را از دور گردن برداشت، چشمی گفت و از حجره بیرون پرید که حاجی صدایش کرد: - راستی! سر راهت، یک پرس و جو بکن، دم مسجد، بین حرکت اتوبوس‌های جمکران، مثل هفته‌ی پیش ساعت ۴ است یا نه؟ - رو چشم اوستا، حاجی که در حجره تنها ماند، رفت سراغ کتابی که هر روز صفحاتی از آن را می‌خواند و امروز باید آن را تمام می‌کرد. کتاب را یکی از جوان‌هایی که در اتوبوس جمکران، هر هفته حاجی را می‌دید، به او داده بود، البته به امانت. چند داستان تشرّف در آن نوشته شده بود. جوانک کتاب تشرّفات را هر هفته به دست کسی از اهالی اتوبوس می‌سپرد و این هفته نیز دست حاجی می‌چرخید. همه تشرّفات کتاب جز، داستان آخر، را خوانده بود. وقت را مغتنم شمرد و نشست پشت میزش، دفتر بزرگ حسابداری‌اش را که بست، کتاب تازه خودش را نشان می‌داد؛ کم قطر و جمع و جور. تشرّف آخر، یا تشرّف سوّم قبل از شروع داستان، با خط درشتی اسم آن وسط صفحه نوشته شده بود؛ - دیدار یار غایب. و در صفحه روبرو، بالای صفحه، اولین پاراگراف سر سطر نوشته شده بود: یکی از دانشمندان، آرزوی زیارت حضرت بقیه‌الله - ارواحنا فداه - را داشت و از عدم موفقیت خود رنج می‌برد. مدّت‌ها ریاضت کشید و آنچنان که در میان طلاب حوزه نجف

مشهور است، شب‌های چهارشنبه به «مسجد سهله» می‌رفت و به عبادت می‌پرداخت تا شاید توفیق دیدار یار نصیبش شود. مدت‌ها کوشید اما به نتیجه‌ای نرسید، پس به علوم غریبه و اسرار حروف و اعداد، متوسل شد. چله‌ها نشست و ریاضت‌ها کشید. اما باز هم نتیجه‌ای نگرفت. ولی شب‌بیداری‌های فراوان و مناجات‌های سحرگهان، صفای باطنی در او ایجاد کرده بود. گاهی نوری بر دلش می‌تابید و حقایقی را می‌دید و دقایقی را می‌شنید. روزی در یکی از این حالات معنوی به او گفته شد: «دیدن امام زمان (عج) برای تو ممکن نیست مگر آنکه به فلان شهر سفر کنی» به عشق دیدار، رنج سفر را بر خویش هموار کرد و پس از چند روز به شهر مذکور رسید. در آن شهر نیز هر چه از ختم و اذکار یادش داده بودند، همگی را به کار برد و بار دیگر یک دوره چله نشینی را آغاز کرد. هر چه در رؤیت هلال یار کم توفیق بود، همین عطش او را بیشتر می‌کرد. چون تشنه‌ای که هر چه دستیابی به آب روان و گوارا برایش سخت‌تر می‌شد، او غضبناک‌تر و بی‌قرارتر می‌شود. سرانجام در روز سی و هفتم یا سی و هشتم از روزهای چله‌نشینی‌هایش، به او گفتند: «الان حضرت بقیه‌الله‌الاعظم در بازار آهنگران، در مغازه پیرمرد قفل‌سازی نشسته‌اند، برخیز و به خدمت حضرت شرف‌یاب شو.» تأخیر را جایز ندانست، شال کمرش را بست. بالاپوش روی دوش انداخت و با قلبی سرشار از عشق دیدار یار غایب، راهی شد. می‌دانست که سرانجام همه آن چله‌نشینی‌ها، همه آن راز و نیازها، همه آن صدا زدن‌ها، اکنون به لبیکی از سوی آقایش پاسخ داده شده است. نمی‌دانست چطور که نه به پای تن بلکه با سر، سوی دیدار هروله می‌کرد. حاجی تسیح را لای کتاب گذاشت و آن را بست، چشمانش خسته شده بود یا قطره‌ای اشک پرده‌ای شده برای خواندن، معلوم نبود اما هر چه بود، لحظه‌ای به فکر رفت. اینکه کاشکی او نیز چون آن اهل علم عاشق، روزی به دیدار آقا و سرورش نایل می‌شد. وقتی با خودش خلوت می‌کرد حق را به خودش می‌داد. اینکه وقتی هر هفته به عشق دیدار آقایش، حجره و دستک را کنار می‌گذارد و راهی جمکران می‌شود، پس دلیلی ندارد که آقایش از او روی پنهان کند... کتاب را باز کرد و به خواندن ادامه داد؛ مرد عاشق، هیجان‌زده‌تر از همیشه با چشمانی اشک‌بار قدم در بازارچه گذاشت. نه چیزی جز دکان قفل‌سازی را قادر بود ببیند و نه هیچ سخنی غیر از صدای خوش آقایش را می‌توانست بشنود. چشمانش نگران و لرزان در پی محبوب می‌چرخید... میان بازار آهنگران، دکان قفل‌سازی توجهش را جلب کرد. دکان آن‌قدر مهتر و ساده و بی‌پیرایه بود که برای فراری دادن هر مشتری کافی بود. روی دیوار تخته‌ای نصب شده بود و روی آن تعدادی میخ داشت که هر یک حلقه کوچک کلیدی را روی خود تحمیل می‌کرد. نگاه مرد عاشق به درون دکان افتاد. پیرمرد قفل‌ساز روی چهارپایه کوچکش نشسته بود و روبرویش، آری، آقا و سرورش بود که با پیرمرد قفل‌ساز گرم گرفته بودند و سخنان محبت‌آمیز به هم می‌گفتند و احوال یکدیگر را جویا می‌شدند. مرد سر از پای نمی‌شناخت. اکنون در چند قدمی رسیدن به همه آرزوها و رؤیاهایش بود. سال‌ها تحمل ریاضت‌های سخت، چله‌نشینی‌های پیوسته... آری، این مرد نورانی با آن هیبت خاص هاشمی، پیراهن سپیدی که بر تن داشت و شال سبزی بر دوش آویخته بود. این چشمان مهربان، این نگاه نافذ، این ابروان مشکی نزدیک به هم، نه پیوسته، این همان یار غایب بود که حال حاضر شده بود. خواست حرفی بزند، کاری کند. خودش را به پای آقایش بیندازد. اما قادر به هیچ کاری نبود، جز اینکه زبان بچرخاند و از سر ادب به مولایش سلام کند. آقایش نیز به گرمی پاسخ سلام او را دادند و با اشارتی به او فهماندند که یعنی سکوت کن و تنها بین... در جا خشکش زده بود. یک نگاه به آقایش و یک نگاه به پیرمرد قفل‌ساز انداخت که به راحتی با مولایش مشغول صحبت بود. گاه به لبخند مولایش شاد می‌شد و لحظه‌ای سکوت می‌کرد تا سرورش کلامی بر لب‌های مبارکش جاری کند. مرد عاشق، وقتی به خود آمد، قبل از آنکه همه صمیمیت و پاکی چشمان پیرمرد قفل‌ساز، شگفت‌زده شود، به حال خویش تأسف و هزار بار افسوس خورد که از کدام چله‌نشینی و چه ختم و ذکری غافل مانده که حالا - که پس از سال‌ها، توفیق دیدار نصیبش شده، این‌طور باید از هم کلامی با حضرت، محروم بماند... تلفن که زنگ خورد، ابروهای حاجی در هم رفت. زود نگاهی به ساعتش کرد. ساعت سه و نیم بود و هنوز وقت داشت. خیالش که راحت شد، گوشی را برداشت: - بله، بفرماید. - سلام اوستا، از شیرینی فروشی زنگ می‌زنم. - چیزی

شده که زنگ زدی؟ - می‌خواستم بگویم، اکبر آقا، قناد، سلام رساند و گفت: اگر شما موافق باشید. چند کیلو شیرینی بدهد تا تو اتوبوس و جمکران، بین ملت پخش شود. من گفتم، باید به اوستام زنگ بزنم، حالا - چکار کنم؟ - ای بابا! اینم سؤال دارد. معلوم است دیگر، همه را بردار بیار، عجله کن که می‌خواهم سر ساعت بروم. گوشی را گذاشت، بار دیگر حال و هوای تشرف، او را به فکر فرو برد. دلش می‌خواست، خودش را بگذارد جای مرد داستان و سؤال‌های او را خود پاسخ بگوید. شاید او هم - پیرمرد قفل‌ساز را می‌گویم - شاید مثل اکبر آقا قناد، دستش به خیر بود. شاید مثل شاگرد خودش، هیچ کاری را بدون کسب اطمینان از رضایت آقایش، انجام نمی‌داد. شاید هم ختم و ذکر خاصی را بلد بود که ... نگاهش روی سطور پر زنگ و تایپ شده کتاب، میزان شد؛ سؤال مرد عاشق در فضای پریشانی چرخ می‌خورد و روی احتمالات آرام نمی‌گرفت. در همین موقع بود که پیرزنی عصا زنان و نفس زنان به در دکان قفل‌سازی آمد. پیرمرد قفل‌ساز با مهربانی رو به پیرزن گفت: - بفرما، مادر جان! قفل می‌خواهی؟ پیرزن روی چهارپایه جلوی مغازه پهن شد. عرق سر و رویش در آمده بود. آب دهان خشک شده بود. قفلی را که در دست داشت، به سمت پیرمرد قفل‌ساز دراز کرد و گفت: - بیا برادر: این را از من بخر و مرا خلاص کن. پیرمرد، قفل بزرگ را در دست جابه‌جا کرد و گفت: - خواهرم! این قفل که سالم است. پیرزن نفسی تازه کرد. حوصله سر و کله زدن با این یکی را دیگر نداشت، اما گفت: - این حرف‌ها را چند قفل‌ساز دیگری که در این راسته بودند، هم گفتند: خوب و سالم و بزرگ است. پس آن را بخر. - به چند می‌دهی؟ نگاه ملتسانه پیرزن به سیمای نورانی و مهربان پیرمرد قفل‌ساز دوخته شد. - برادر جان! من امشب مهمان دارم و برای خرید قرص نان و قدری پنیر و چند دسته سبزی به سه شاهی نیاز دارم. حال تو هم آقایی کن و قفل را بخر که یک عمر دعایت می‌کنم. پیرمرد قفل‌ساز، خیره به قفل، قدری آن را واریسی کرد و متعجبانه گفت: - سه شاهی؟ فقط همین؟ - آری، اگر راه دارد و برایت مقدور است، همان سه شاهی را از من بخر. در این راسته، هر که گفت: بی‌عیب است، به همین سه شاهی هم راضی نشد و گرنه، برخی عیب و ایراد روی قفل گذاشتند، حال که تو حرف حق می‌گویی، پس مرا بیش از این معطل نکن. پیرمرد قفل‌ساز، با آرامش و اطمینانی که در صورت و کلامش موج می‌زد، گفت: - خواهرم! این قفل سالم شما، هشت شاهی ارزش دارد. قیمت کلید هم دو شاهی، اگر تو به من دو شاهی بدهی، برایش کلید می‌سازم و آنوقت قیمت این قفل و کلید، ده شاهی می‌شود. پیرزن، در آن گیر و دار اضطراب معنی حرف‌های او را نمی‌فهمید. ناراحت شده بود. از طرفی می‌خواست حالا که این همه راه را از سر بازارچه تا اینجا آمده، کار را یکسره کند، پس گفت: - من نه به این قفل و نه به کلید آن، هیچ یک نیازی ندارم. شما سه شاهی، قفل را از من بخر که دعایت می‌کنم. پیرمرد قفل‌ساز با کمال صداقت و سادگی گفت: - خواهرم! تو مسلمانی. من هم که مسلمانم. چرا مال مسلمان را ارزان بخرم. و حق کسی را ضایع کنم. این قفل هشت شاهی ارزش دارد. من اگر بخواهم منفعت ببرم. به هفت شاهی می‌خرم. زیرا در معامله هشت شاهی، بیش از یک شاهی منفعت بردن، بی‌انصافی است. اگر می‌خواهی بفروشی. من هفت شاهی می‌خرم و باز تکرار می‌کنم، که قیمت واقعی آن هشت شاهی است چون من کاسب هستم و باید نفعی ببرم، یک شاهی ارزان‌تر می‌خرم! پس دست برد، داخل دخیل جعبه فلزی کوچک، تا ۷ شاهی بیرون بیاورد و به او بدهد. خوشحالی سرتاپای خسته پیرزن را در نوردید و درماندگی و اندوه به چشم به هم زدنی عقب نشینی کرد. باور کردنش سخت بود وقتی کسی حتی با وجود التماس‌های فراوان پیرزن، حاضر به خرید قفل به بهای سه شاهی نشد، اینک ۴ شاهی بیشتر به دست می‌آورد. لحظه‌ای بعد همچنان دعا می‌کرد که از دکان قفل‌سازی بازارچه آهنگران دور شد. در این وقت محبوب دل‌ها رو به مرد عالم و عاشق کردند و با مهربانی فرمودند: - آقای عزیز! این منظره را تماشا کردی. این طور شوید تا ما به سراغ شما بیاییم. چله‌نشینی لازم نیست. به جفر متوسل شدن سودی ندارد. عمل سالم داشته باشید. مسلمان باشید. تا من بتوانم با شما همکاری کنم! از همه این شهر، من این پیرمرد را انتخاب کرده‌ام. زیرا این پیرمرد دین‌دار است و خدا را می‌شناسد. این هم امتحانی که داد. از اول بازار، این پیرزن عرض حاجت کرد و چون او را محتاج و نیازمند دیدند همه در مقام آن بودند که ارزان بخرند و هیچ کس حتی به سه شاهی نیز خریداری نکرد.

و این پیرمرد به هفت شاهی خرید. هفته‌ای بر او نمی‌گذرد مگر آنکه من به سراغ او می‌آیم و از او دل‌جویی و احوال‌پرسی می‌کنم.... مرد عاشق و عالم داستان بعد از این سخنان حضرت صاحب(عج)، هر حسی و حالی که پیدا کرده باشد، اوضاع حاجی بهتر از او نبود. کتاب را بست و عجیب در حال و هوای خوش و معنوی داستان، معلق مانده بود. دوست داشت یک دل سیر گریه کند. دوش داشت سرش را که احساس می‌کرد به سنگینی کوهی، بزرگ و غیر قابل تحمل شده را به آبی سرد و روان بسپارد. آرزو کرد کاش او نیز به جای بازاری و فرش‌فروشی، پیرمردی قفل‌ساز بود که پیرزنی سراغ او می‌آمد و از این طریق عشق و ارادتش را به آفایش اثبات می‌کرد. آن‌قدر در حس و حال خوش خود بود که وقتی شاگرد با دو جعبه بزرگی شیرینی آمد، جز جواب سلامش چیزی به او نگفت. شاگرد اما کار خودش را خواب بلد بود، جعبه‌ای را کنار گذاشت و آن دیگری را باز کرد و میان دوری که بر روی چهارپایه بیرون حجره گذاشته بود، خالی کرد و اولین کسی هم که از آن شیرینی برداشت و برای سلامتی آقا صلوات فرستاد، مشتری‌ای بود که داشت پا می‌گذاشت داخل حجره. پیرمردی بود با موهای جوگندمی و صورت گرد و پرچین و چروک. پیراهنی چهارخانه سپید - سورمه‌ای بر تن داشت. فرش لوله شده روی کولش را که زمین گذاشت، سلام کرد و بی تعارف روی چهارپایه گوشه حجره نشست. حاجی تازه از حس و حالش بیرون آمده بود. جواب سلام را که داد، از پشت میز بلند شد و تسبیح به دست آمد سراغ پیرمرد آقا ناصر - ؛ - جانم بابا، بفرمایید؟ پیرمرد با سادگی، و خیلی زود گفت: از سر بازارچه تا اینجا هر حجره‌ای رفته و این فرش را نشان دادم، دوباره جمع کردم. همه ارزان می‌خرند، آخر پنجاه هزار تومان هم پول است، آن هم برای فرش دستباف... حاجی و شاگرد و پیرمرد، فرش را باز کردند. حاجی زانو زد روی فرش و دستی به پرزهای فرو رفته و نخ‌نما شده‌اش کشید و گفت: خب، خیلی کهنه شده بابا جان. - درسته، من هم که نگفتم فرش نوست. احتیاج دارم به دستکم ۳۰۰ تومان. نمی‌خوام بیفتم تو گناه نزول. همین را هم از زیر پا جمع کردم. به جان عزیزت، اگر نیاز نداشتم که فرش زیر پایمان را جمع نمی‌کردم. حاجی فرش را برگرداند و دوباره از رو کرد، طرح فرش را نیز ورنانداز کرد و گفت: - بابا جان! قیمت چند گفتند؟ - حجره‌های قبلی یکی صد تومان گفت با هزار التماس، یکی هم ۸۰ تومان. آن سر بازارچه هم بیشتر از پنجاه تومان گفت جا ندارد، گفت اگر بیشتر بدهیم، ضرر است. حاجی که از صبح تا آن موقع از مشتری حسابی، بی‌نصیب مانده بود، نه گذاشت و نه برداشت. بادی به غبغب انداخت که: - درست گفتند، پدرجان! بیشتر جا ندارد. کار ما همین است. ما الآن این را اگر صد تومان هم بخریم، می‌ماند روی دستمان. آخر کسی برای فرش کهنه این‌قدر پول می‌دهد. حالا اگر می‌خواهی صد تومان، ازت بخرم، آن هم چون می‌خواهم دست خالی... که شاگرد حاجی نگاهی به ساعت تو حجره انداخت و گفت: - اا... اوستا، ساعت ۵ دقیقه به چهار است. اتوبوس جمکران... دیرتان شد... دل حاجی سوخت. یاد چله‌های عالم عاشق افتاد. یاد ذکرها و ختم‌ها، یاد پیرمرد قفل‌ساز... یاد پیرزن... دستی به قلب گرفت و روی صندلی‌اش نشست. پیرمرد که هیچ حرفی برای گفتن نداشت و آرام گرفته بود، فقط نگاه می‌کرد. - پدر جان! خدا را شکر که تو هنوز این‌جایی و من متوجه این شدم که فرش دستباف، آنهم پا خورده و کار کرده، آنهم ۹ متری یعنی پول... آن‌هم حول و حوش سیصد هزار تومان. و برخاست و سر دخل، تراول‌های ۵۰ تایی و صدتومانی را شمرد و داد دست پیرمرد که مات و مبهوت، هنوز از ماجرا سر در نیاورده بود و نمی‌دانست که بخندد یا گریه کند.... پس از گذشت سال‌های سال، هنوز کسی نمی‌داند که حاجی بازاری آن شب چهارشنبه، به اتوبوس جمکران رسید یا نه؟!... شیدا سادات آرامی ماهنامه موعود شماره ۸۲ پی‌نوشت؟ تشرف یاد شده برگرفته از: ملاقات با امام عصر(عج)، ص ۲۶۸؛ عنایات حضرت مهدی(عج) به علماء و طلاب، به نقل از: سرمایه سخن، ج ۱.

## مهمان ماه

مصطفی محدثی خراسانی نامم مصطفی و شهرتم محدثی خراسانی است، خراسانی نه تنها اسمی که رسماً هم خراسانی‌ام و در سال

۱۳۴۰ در آن دیار چشم به جهان گشوده‌ام و در همان دیار پرورش یافته و تحصیل کرده‌ام، آخرین مدرسم، دانشگاه فردوسی مشهد بوده که در دانشکده ادبیاتش رشته زبان و ادبیات فارسی را خوانده‌ام. سرودن را از نوجوانی به یاد دارم، اوایل دهه شصت در کوران دفاع مقدس مقداری از هم قد و اندازه‌های خودم را در شعر در مشهد پیدا کردم و با هم گروه شعری را در سازمان تبلیغات مشهد راه انداختیم و پنج‌شنبه‌ها عصر آنجا شد میعاد گاهمان که هنوز که هنوز است آن میعادگاه، میعادگاه است و آن میعاد برقرار، از سال ۷۰ تا ۸۰ مسئولیت این گروه شعر به عهده من بود، و همزمان با آن مسئولیت کانون شاعران و نویسندگان سازمان آموزش و پرورش خراسان که هنوز شمالی و جنوبی و مرکزی نشده بود را نیز عهده‌دار بودم و از سال ۸۰ هم که دست تقدیر مرا به تهران کشاند و در این دیار به جمع دوستان شاعر در شورای عالی شعر صدا و سیما پیوستم و در کنار آن سردبیری مجله شعر را به صاحب امتیازی حوزه هنری کشور پذیرفتم. دو سالی هم در این بین از سال ۸۴ تا ۸۶ مسئولیت گروه فرهنگی روزنامه جام جم را عهده‌دار بودم. ذوق و گرایش من در شعر بیشتر با قالب‌های کلاسیک گره خورده است و در آن میان بیشتر غزل و دو بیتی و رباعی - البته بدون شعر نیمایی هم نیستم - اما گویا زبان مرا همان قالب‌های کلاسیک بیشتر برمی‌تابند. این کتاب‌ها را تاکنون از آثارم منتشر کرده‌ام: ۱. شاعران پروازی - ۱۳۷۵ - انتشارات ضریح آفتاب، ۲. هزار مرتبه خورشید - ۱۳۷۵ - انتشارات برگ، ۳. گزیده ادبیات معاصر شماره ۴۶ - ۱۳۷۸ - انتشارات نیستان، ۴. ولی مهر منظومه‌ای در رثای شهید ولی الله چراغچی، انتشارات کنگره سرداران شهید خراسان ۱۳۸۰، ۵. طنین کوه - شعر دفاع مقدس - انتشارات حریر ۱۳۸۳، ۶. سلوک باران - انتشارات سوره مهر ۱۳۸۵، ۷. طنین گام ابراهیم، انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)، ۱۳۸۶، ۸. سیکر سماع که در حال انتشار است. همچنین کتابی دیگر با عنوان شوق کعبه که نگاهی زیبایی‌شناسانه و تأملی فلسفی در مناسک حج دارد و حاصل یادداشت‌های من در حج تمتع سال ۱۳۸۳ است، این کتاب در حال انتشار است. شوق پریدن گر چه بیم نرسیدن دارد بار عشق تو کشیدن دارد یاد تو بالی اگر باز کند سنگ هم شوق پریدن دارد چون در آینه تو را می‌بینم جلوه آینه دیدن دارد یا دلی نیست در آفاق زمان یا به ذکر تو تپیدن دارد واژه از پاره دل داد به من پس از این شعر شنیدن دارد بیا به خانه که امید با تو برگردد بیا به خانه که امید با تو برگردد هزار مرتبه خورشید با تو برگردد بیا شکوه شکفتن که باز در نفسی بهار رفته به تبعد با تو برگردد بیا که صبح یقین در گشودن چشمی به جای این شب تردید با تو برگردد من و غروب و غم و اضطراب چشمانی به راه مانده که امید با تو برگردد بیا که کوچ کند ماتم از حریم زمین و شادمانه‌ترین عید با تو برگردد

## ولایت امامان (ع)

بزرگی ولایت ولایت اهل بیت (ع) در قرآن کریم به عنوان بالاترین مقامات تعبیر شده است. ولایت از ویژگی‌های مخصوص خداوند متعال است، که می‌فرماید: هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عَقَابًا. ۱ در آنجا [آشکار شد که] به خدای حق تعلق دارد. اوست بهترین پاداش و [اوست] بهترین فرجام. و ولایت پیامبر و امامان (ع) از ولایت خداوند منشعب می‌شود، که خود فرموده است: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ. ۲ ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند. بنابراین ولایت خداوند، ولایت بزرگ و ولایت پیامبر (ص) و ولایت اولیای آن حضرت «صدره المنتهی» و «جنة المأوی» ۳ ولایت میانه است. و از این رو است که گفته‌اند: ولایت، عام‌تر و فراگیرتر از نبوت است؛ یعنی هر پیامبری ولی است ولی هر ولی‌ای پیامبر نیست. نبوت نیازمند ولایت بوده، اما ولایت نیازی به نبوت ندارد. ۴ و بعضی معتقدند که مقام ولایت رفیع‌تر از مقام نبوت است، بنابر آنچه از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمودند: خدای عزوجل بندگانی دارد که پیامبر و شهید نیستند، ولی پیامبران و شهیدان به جایگاه و قرب آنان نسبت به خداوند غبطه می‌خورند. و هنگامی که درباره آنان از آن حضرت (ص) پرسیده شد، فرمودند: آنان از مردم گم‌نام و

گروه‌های ناشناخته‌اند، نسبت خویشاوندی سبب ارتباط ایشان با یکدیگر نیست، [بلکه] با خداوند پیمان مستحکم دوستی بستند. روز قیامت [نیز]، خداوند منبرهایی از نور برایشان قرار داده، ایشان را بر روی آن می‌نشانند و صورت‌هایشان را نور می‌گرداند. انسان‌ها در روز قیامت هراسناکند اما آنان نمی‌هراسند. آنان اولیای خدا هستند که هیچ هراسی ندارند و اندوهناک نمی‌شوند. ۵. پیروی موسی (ع) - پیامبر اولوالعزم - از خضر (ع)، و پیروی عیسی از امام مهدی (ع) دلیل آن است که شأن ولایت از نبوت بالاتر است. همان‌طور که ولایت، سرّ آفرینش بشر بوده است. علامه طباطبایی (ره) در این باره می‌گوید: ولایت، کمال حقیقی انسان، و هدف نهایی قرار دادن دین بر حقّ خداوندی است. ۶. سید سبزواری (ره) نیز گفته است: «مرتبّه ولایت، والاترین و بزرگ‌ترین مقام‌ها، محور مدار تکوین و تشریح، و ریسمان امتداد یافته میان خداوند متعال و همه آفریدگان اوست. و آن هم، علت فاعلی و هم علت غایی است - در حالی که بسیار به ندرت این دو علت در یک امر جمع می‌شوند - و فی الجمله، آن آخرین [منزل] قوس صعود، و سرّ خدا در میان جهانیان است». ۷. اکنون که قدری اهمیت ولایت توضیح داده شد، معنا، مصادیق، نقش و چگونگی رسیدن به آن را در عناوین زیر مورد توجه قرار می‌دهیم. معنی ولایت واژه ولایت در قرآن کریم با مشتقات فراوانی همچون: ولی، والی، اولیاء، موالی، تولی، تولیّه و... ذکر شده است. معنی جامع این کلمات عبارت از این است که: «دو شیء یا بیشتر چنان شوند که چیزی غیر از خودشان، بینشان فاصل نباشد، و به عبارتی دیگر هیچ جدایی بینشان نباشد». این معنا به عنوان استعاره برای نزدیکی (مکانی) به کار می‌رود. مثلاً - گفته می‌شود: «فلان یلی فلان؛ فلانی پشت سر (بلافاصله پس از) فلانی است». از دیگر معنایی که برای این واژه به کار رفته می‌توان به: دین، دوستی، یاری، عقیده اشاره کرد. و برخی برای آن تا ۲۱ معنی برشمرده‌اند. ۸. علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: «ظاهر آن است که نزدیکی و قرب مذکور که از آن با واژه ولایت تعبیر شده، ابتدا انسان آن را برای اموال و دارایی‌های خود وضع کرده، سپس در مورد برخی از اقسام قرب معنوی به کار برده است». ۹. سید سبزواری نیز درباره ریشه لغوی «ولی» چنین گفته است: «ارتباط حاصل بین دو شیء که موجب آمیختگی مادی یا روحی یا هر دوی آنها شود». ۱۰. در پرتو این تعریف، هنگامی که گفته می‌شود: «ولایت از آن خداست»، منظور از آن همراهی خداوند با همه موجودات است. و هنگامی که گفته می‌شود: «فلان شخصی ولیّ خدا است» منظور این است که وی به مرتبه‌ای از سیر اخلاقی و عرفانی رسیده که همه حجاب‌های نفسانی بین او و خدا از میان رفته است. آنچه در اینجا برای ما مهم است، معنی اصطلاحی ولایت است. مفسران گفته‌اند: معنی واژه ولی در قرآن کریم، عبارت از: کسی است که امور انسان‌ها را - درباره جان‌ها و مال‌هایشان - سرپرستی نموده، حق تصرف - از جانب خود یا به اذن دیگری - در شئون ایشان را داراست. ۱۱. گونه‌های ولایت ولایت به چند گونه تقسیم می‌شود: ۱. ولایت تکوینی: که عبارت از قدرت تصرف در امور تکوینی، تسخیر اشیاء و موجودات، مانند: طی الارض، زنده کردن مردگان، شفای بیماران و... است. این ولایت، مخصوص خداوند متعال بوده و وی آن را به برخی از بندگانش نظیر پیامبران و جانشینانشان (ع) عطا فرموده است. برای آگاهی بیشتر در این باره به معجزات معصومین (ع) در قرآن کریم و کتاب‌های عقیدتی و تاریخی مراجعه کنید. ۲. ولایت تشریحی: که خود بر دو گونه است: اول: حقّ تشریح خداوند متعال که ویژه ذات اوست؛ می‌فرماید: *إنّ الحکم إلیّ الله أمر أن لا تعبدوا إلاّ إیّاه ذلک الدّین الّقیم ولكنّ أكثر النّاس لا یعلمون*. ۱۲. فرمان، جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. و خداوند تعالی این حق را به برخی از اولیای معصوم خود بخشیده است؛ بدین معنی که ایشان (ع) قدرت وضع احکام شرعی واقعی را که منطبق بر اراده اوست، یافته‌اند. دوم: وظیفه ولیّ، امر و نهی و وظیفه انسان‌ها اطاعت از اوست. این ولایت ویژه خداوند متعال و کسانی است که خود او این صلاحیت را به ایشان عطا کرده؛ چون پیامبران و جانشینان (ع). و می‌فرماید: *التّبیّ أولىّ بالمؤمنین من أنفسهم*. ۱۳. پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیک‌تر] است. خداوند در این آیه حدود ولایت پیامبرش (ص) را تعیین نموده، بیان می‌دارد که او نسبت به همه آنچه از شئون نفس است، از خود بشر اولی (سزاوار) می‌باشد. حضرت امام صادق (ع) در روایتی در بیان تفسیر سخن خداوند متعال: «ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و

کسانی که ایمان آورده‌اند، همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند. ۱۴ می‌فرمایند: «إِنَّمَا»؛ یعنی خدا و رسولش و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ یعنی حضرت علی و فرزندانش، تا روز قیامت، نسبت به شما دارای ولایت، و نسبت به شما، کارها، خود و مال‌هایتان شایسته‌تراند. ۱۵ علامه طباطبایی در این باره می‌گوید: «نتیجه آنکه، آنچه را مؤمن برای خودش می‌بیند مانند: حفظ، نگهداری، محبت، کرامت، اجابت درخواست. و نفوذ اراده، پیامبر در آن موارد از او اولی است. یعنی اگر امر دایر بین پیامبر و بین خود او در هر یک از آنها شود، جانب پیامبر بر جانب خودش برتری دارد». ۱۶ این ولایت، آشکارا در این سخن خداوند متعال آمده است: و ما كان لمؤمنٍ ولا مؤمنةٍ إذا قضی الله ورسوله أمراً أن یکون لهم الخیرة من أمرهم و من یعص الله ورسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً. ۱۷ و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد؛ و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است. شأن نزول این آیه کریمه، به ازدواج زینب، دختر جحش، با صاحبش زید بن حارثه، بود که رسول خدا(ص) خطبه آن را خواندند و دلیل آن است که آن حضرت(ص) بر همه چیز، حتی بر امور شخصی اولی است و ولایت دارند. ولایت خداوند در حقیقت توحید خدای متعال، توحید در ولایت او را در برمی‌گیرد. یعنی آنکه حق ولایت تکوینی و تشریحی فقط از آن خدای تعالی است. و می‌فرماید: أم اتخذوا من دونه أولیاء فالله هو الولی و هو یحیی الموتی و هو علی کل شیء قدیدر. ۱۸ آیا به جای او اولیا (دوستانی) برای خود گرفته‌اید؟ خداست که ولی راستین است، و اوست که مردگان را زنده می‌کند، و اوست که بر هر چیزی تواناست. و فرموده است: الله ولی المؤمنین امنوا یرجهم من الظلمات إلى النور و المؤمنین کفروا أولیاءهم الطاغوت یرجونهم من النور إلى الظلمات اولئک أصحاب النار هم فیها خالدون. ۱۹ خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به در می‌برد. ولی [کسانی که کفر ورزیده‌اند، سروران‌شان [همان عصیانگران]= طاغوت‌اند، که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به در می‌برند. آنان اهل آتش‌اند که خود در آن جاودانند. و ولایت خداوند متعال، ولایتی ذاتی است که اساساً شائبه عاریه گرفتن، مجاز، یا جعل از سوی دیگری در آن راه ندارد. ولایت پیامبر(ص) این ولایت، برگرفته از ولایت خداوند متعال و شامل هر دو گونه آن است، چنانکه در قرآن کریم آمده است: «ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند، همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند». ۲۰ و اینکه؛ «پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است» ۲۱. و؛ «من یطع الرسول فقد أطاع الله؛ هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت خدا را فرمان برده». ۲۲ آیت الله سید محمود هاشمی در این باره می‌گوید: «امر تعیین حکم بعضی از مسائل شرع به پیامبر خدا(ص) واگذار شده؛ همچون حکم افزودن دو رکعت در نمازهای چهار رکعتی، تحریم مسکرات دیگر - غیر از شراب. همچنین وضع بیشتر حدود از اقدامات تشریحی پیامبر(ص) بود، که خداوند وضع احکام آنها را بدون ارسال وحی از جانب خود به آن حضرت(ص) واگذار کرده بود. در فقه اسلامی - علاوه بر روایات - تطبیق‌های فراوانی وجود دارد که بر اصل واگذار کردن تشریح به پیامبر(ص) و از آن حضرت به امامان(ع) دلالت می‌کند. ۲۳ ولایت اهل بیت(ع) این ولایت، برگرفته از ولایت خدای متعال و ولایت رسول او(ص) است. خداوند می‌فرماید: ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند. ۲۴ در حقیقت وحدت سیاق در این آیه دلالت می‌کند که ولایت خدا و رسول او، با همه معناها و گونه‌های آن برای اهل بیت(ع) که از آنان با وصف «ایمان آورندگان» که نماز را به پا می‌دارند...» یاد شده، ثابت است. و نصوص گوناگون رسیده از طریق شیعه و سنی، بر نزول این آیه در شأن حضرت امام علی(ع) و فرزندان معصوم آن حضرت(ع) دلالت می‌کند. از جمله این روایت که: عبدالله ابن عباس در کنار زمزم نشسته، در حال روایت کردن از رسول خدا(ص) بود. ناگهان مردی که صورتش را با عمامه پیچیده بود، رسید و هنگامی که ابن عباس گفت: «قال رسول الله» آن مرد نیز گفت: «قال رسول الله». ابن عباس از او پرسید: به خدا سوگند، از تو می‌خواهم بگویی کیستی؟ مرد، عمامه را از صورتش کنار زد. و گفت: ای مردم، هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد، و هر کس نمی‌شناسد، من

جندب فرزند جناده بدری، ابوذر غفاری ام. با این دو [گوش] از رسول خدا(ص) شنیدم و اگر چنین نباشد، خدایا کر شوند. و آن حضرت(ص) را با این دو [چشم] دیدم و اگر چنین نباشد، خدایا کور شوند؛ که می فرمودند: علی رهبر نیکو کاران، و کُشندۀ کافران است. هر کس او را یاری کند، یاری و هر کس او را واگذارد، وا گذاشته شود. من روزی از روزها نماز ظهر را همراه رسول خدا(ص) به جای آوردم. گدایی وارد مسجد شد اما هیچ کس به او کمکی نکرد. لذا دستش را به سوی آسمان بالا برد و گفت: خداوندا، شاهد باش که من در مسجد رسول الله(ص) نیاز خود را ابراز کردم ولی هیچ کس چیزی به من نبخشید. در این حال، علی که در رکوع بود، با انگشت (خنصر) دست راست خود - که انگشتری در آن بود - به او اشاره نمودند و سائل نزدیک شد تا آنکه انگشتر را از انگشت آن حضرت(ع) گرفت، در حالی که پیامبر(ص) شاهد این ماجرا بودند. هنگامی که رسول خدا(ص) از نماز فراغت یافتند، سر خود را به سوی آسمان بالا بردند و فرمودند: خداوندا! همانا موسی از تو درخواست کرد و عرضه داشت: «پروردگارا! سینه‌ام را گشاده گردان، و کارم را برای من آسان ساز، و از زبانم گره بگشای [تا] سخنم را بفهمند، و برای من دست یاری از کسانم قرار ده، هارون برادرم را، پشتم را به او استوار کن، و او را شریک کارم گردان» ۲۵ و تو برای او قرآنی ناطق فرو فرستادی که: «به زودی بازویت را به [وسیله] برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو، تسلطی قرار خواهیم داد که با [وجود] آیات ما به شما دست نخواهند یافت. شما و هر که شما را پیروی کند، چیره خواهد بود». ۲۶ خداوندا! و من محمد پیامبر و برگزیده تو هستم. خداوندا! سینه‌ام را گشاده گردان، و کارم را برای من آسان ساز، و برای من دست یاری از کسانم قرار ده، علی(ع) را؛ پشتم را به او استوار کن. ابوذر گفت: هنوز کلام رسول الله(ص) به پایان نرسیده بود، که جبرئیل از نزد خدای متعال نازل شد، و عرض کرد: ای محمد، بخوان. حضرت(ص) فرمودند: چه بخوانم؟ عرض کرد: بخوان: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ». ۲۷ حضرت امام صادق(ع) درباره این سخن خداوند متعال: «إِنَّمَا وَلِيُّكُم...» فرمودند: «إِنَّمَا، یعنی خدا و رسولش و ایمان آورندگان؛ یعنی علی و فرزندان امام او(ع) تا روز قیامت؛ بر شما ولایت دارد، شایسته تر نسبت به شما، کارها، جانها، و مال‌هایتان هستند». سپس خداوند عزوجل ایشان را چنین ستوده است: «کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند». امیرالمؤمنین(ع) در حال ادای نماز ظهر، دو رکعت را به جای آورده و در رکوع بودند که سائلی وارد شد و به آن حضرت عرضه داشت: سلام بر تو ای ولی خدا و کسی که بر مؤمنین از خودشان سزاوارتر است، [من] مسکین را صدقه‌ای ده. و ردایی بر دوش آن حضرت(ع) بود که هزار دینار ارزش داشت و هدیه نجاشی به پیامبر(ص) بود و حضرت(ص) آن را فقط به ایشان پوشانده بود. امیرالمؤمنین(ع) آن ردا را به سوی سائل انداختند و با نگاهشان اشاره کردند که آن را بردارد. در آن هنگام بود که خداوند آیه فوق را نازل و فرزندان آن حضرت(ع) را نیز از این نعمت بهره‌مند نمود. هر یک از فرزندان ایشان که به امامت می‌رسند، مانند حضرتش از این نعمت برخوردار بوده، در حال رکوع انفاق می‌کنند. سائلی که از امیرالمؤمنین درخواست کمک کرد، یکی از فرشتگان بود و همچنین کسانی که از امامان و فرزندان آن حضرت درخواست کمک می‌کنند، جملگی فرشته هستند». ۲۸ از جمله دلایلی که بر پیوسته بودن ولایت اهل بیت(ع) به ولایت خداوند و رسولش(ص) دلالت می‌کند، این روایات است: زید بن ارقم می‌گوید: هنگامی که رسول خدا(ص) از حِجَّةُ الْوَدَاعِ بازمی‌گشتند، و در غدیر خم فرود آمدند، دستور دادند از خارها و تپه‌های صحرا سایبان‌هایی تهیه کنند. سپس فرمودند: در حقیقت خداوند مولا و صاحب اختیار من، و من ولی و سرپرست هر مؤمنی هستم. سپس دست علی(ع) را گرفته، فرمودند: «هر کس من ولی اویم، این [علی(ع)] ولی و سرپرست اوست. خداوندا! سرسپردگان به ولایتش را دوست و دشمنانش را دشمن بدار». ۲۹ ابن عباس از رسول خدا(ص) روایت می‌کند که در شأن امامان(ع) فرمودند: «ای ابن عباس، ولایت ایشان ولایت من، و ولایت من، ولایت خداوند است. و جنگ نمودن با ایشان، جنگ نمودن با من، و جنگ نمودن با من، جنگ نمودن با خداست. [چنانکه] در صلح و سلامت بودن با ایشان، در صلح و سلامت بودن با من، و در سلامت بودن با من در سلامت بودن با خداوند است». ۳۰ و رسول خدا(ص) فرمودند: «برخی از اقوام و



گروه‌ها را چه شده است، که هر گاه خاندان ابراهیم نزد آنان یاد شود، مسرور و فرحناک می‌شوند، و بشارت می‌دهند اما هنگامی که آل محمد (ص) نزدشان یاد می‌شوند، قلب‌هایشان دوری و بیزاری می‌جوید؟! سوگند به آنکه جان محمد در اختیار اوست، چنانچه بنده‌ای روز قیامت، عمل هفتاد پیامبر را به همراه بیاورد، از او پذیرفته نمی‌شود مگر آنکه آن را با ولایت من و ولایت اهل بیت بیامیزد». ۳۱ از آیه ولایت، این مطالب به دست می‌آید: اول: وجوب ولایت اهل بیت (ع): رسول خدا (ص) در روایتی فرمودند: «هر کس دوست می‌دارد که [چون] من زندگانی کند و [چون] من از دنیا برود، و به بهشتی که پروردگارم مرا بدان وعده فرموده، وارد شود، باید ولایت علی بن ابی طالب و جانشینان پاکش، امامان هدایت و چراغ‌های تاریکی را پس از من پذیرد. آنان هرگز شما را از درگاه هدایت به درگاه گمراهی نمی‌کشاند». ۳۲ مقتضای این ولایت، فرمان‌برداری و اطاعت مطلق و بی‌چون و چراست. خداوند متعال می‌فرماید: هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت، خدا را فرمان برده؛ و هر کس روی گردان شود، ما تو را بر ایشان نگاهبان نفرستاده‌ایم. ۳۳ از امام علی (ع) نیز در روایتی آمده است: «ما بر انسان‌ها حق اطاعت و ولایت داریم». ۳۴ و حتی گفته شده است که اسلام و توحید جز با قبول ولایت ایشان (ع) پذیرفته نمی‌شود. امام باقر (ع) در این باره می‌فرماید: اسلام بر پنج ستون استوار است: به پا داشتن نماز، پرداخت نمودن زکات، روزه ماه رمضان، حج خانه [خدا]، و ولایت ما اهل بیت. ۳۵ عبدالسلام هروی می‌گوید: «همراه حضرت امام رضا (ع) بودم، هنگامی که وارد نیشابور شدند، در حالی که بر قاطری سوار بودند و عالمان نیشابور به استقبال آن حضرت بیرون آمده بودند. هنگامی که به اطراف شهر رسیدند، لجام قاطر حضرت را گرفتند و عرضه داشتند: ای فرزند رسول خدا، شما را به حق پدران پاکتان سوگند می‌دهیم که، برای ما سخنی بگویید. برای ما از پدرانمان - که درود خدا بر ایشان باد - سخنی نقل کنید. پس، امام (ع) سر مبارکش را از کجاوه بیرون آوردند، در حالی که ردایی از خز بر دوششان بود، و فرمودند: «پدرم موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش امیرالمؤمنین، از رسول خدا (ص) برایم روایت نمود که فرمودند: جبرئیل روح الامین از جانب خداوند - که نام‌هایش مقدس و وجهش بزرگ باد - به من خبر داد که فرمود: همانا من الله‌ام، هیچ‌خدایی جز من نیست و یکتایم. ای بندگانم مرا بپرستید و بدانید هر کس از شما که مرا با گواهی به لا اله الا الله ملاقات کند، در حالی که نسبت به آن اخلاص دارد، در حقیقت وارد دژ من شده، و هر کس وارد دژ من شود، از عذابم در امان است. عرض کردند: ای فرزند رسول خدا، اخلاص نسبت به گواهی دادن به خدا چیست؟ امام (ع) فرمودند: اطاعت از خدا و رسولش، و ولایت اهل بیتش (ع). دوم: اینکه امامان (ع) دارای حق ولایت تکوینی هستند: عالم بزرگ، میرزا محمد تقی اصفهانی، در رساله فقهی‌اش، ولایت اولیا می‌نویسد: «هیچ پدیده‌ای در [محیط و دورن] ما وجود ندارد مگر اینکه سبب و موجب آن شما [اولیای خدا] هستید». و این به دلیل آن است که ایشان مظاهر نام‌ها و صفات خداوند متعال هستند و از این رو فعل ایشان، فعل او و سخنشان سخن اوست. این مرتبه از ولایت فقط اختصاص به ایشان داشته، از مقتضیات وجودهای نوری و جان‌های قدسیشان است؛ که امکان رسیدن به آن برای هیچ موجودی میسر نیست». ۲۴ رهبر کبیر انقلاب اسلامی، امام خمینی (ره)، که خود از مفاخر علما و از اولیای الهی بود، در این باره گفته است: در حقیقت، امام چنان مقام محمود، مرتبه رفیع، و خلافت تکوینی دارد که همه ذرات عالم در مقابل ولایت و چیرگی‌اش خاضع‌اند. و این از اعتقادات ضروری و حتمی مذهب ما [تشیع] است که امامان ما مقامی دارند که نه فرشتگان مقرب و نه پیامبران صاحب رسالت به آن راه ندارند. ۲۵ سوم: عبادات بندگان، جز با قبول ولایت امامان (ع) پذیرفته نمی‌شود: رسول خدا (ص) در روایتی فرمودند: «برخی از اشخاص و گروه‌ها را چه می‌شود، که هر گاه خاندان ابراهیم نزدشان یاد می‌شود، مسرور و شادمان می‌شوند، اما هنگامی که آل محمد (ص) یاد می‌شوند قلب‌هایشان بیزاری می‌جوید؟ سوگند به آنکه جان محمد در دست اوست، چنانچه بنده‌ای روز قیامت، همراه با عبادت هفتاد پیامبر بیاید خداوند ذره‌ای از آن را از او نپذیرد مگر آنکه با ولایت من و ولایت اهل بیت آمیخته شود». ۲۶ دیدگاه امام خمینی (ره) نیز در این باره چنین است: «روایات رسیده در این موضوع و با این مضمون فراوان‌اند و از مجموع آنها برداشت می‌شود که ولایت اهل

بیت (ع) شرط قبول شدن عبادات نزد خدای تعالی؛ بلکه شرط در اصل پذیرفتن شدن ایمان به خدا و پیامبر گرامی است.» ۲۷ چهارم: هر کس ولایت غیر امامان (ع) را بپذیرد، ولایت ابلیس را پذیرفته و جایگاهش در آتش است: حضرت امام باقر (ع) در روایتی می‌فرماید: «هر کس در ولایت آل محمد (ص) وارد شود، وارد بهشت شده، و هر کس در ولایت دشمنانشان وارد شود، وارد آتش شده است.» به همین دلیل است، که از مهم‌ترین شرایط ولایت، «تبری» (بزار بیزاری) از دشمنان اهل بیت (ع) است. پنجم: تحقق ولایت امامان (ع) بر افراد و جامعه، مقدمه تحقق ولایت خداوند و حرکت جامعه به سوی خداوند متعال است: به حق باید گفت: اگر مقام ولایت به اهل آن واگذار می‌شد و در جایگاه خود قرار می‌گرفت، انسان‌ها از بالا و از زیر پاهایشان روزی می‌گرفتند، اما آنچه در عرصه تاریخ واقع شد، به عکس بود و چند دستگی‌ها، فتنه‌ها، مصائب بزرگ و ناگواری‌های بسیاری را موجب شد. در روایتی از امام باقر (ع) در تفسیر این سخن خداوند متعال که: «و أن لو استقاموا علی الطریقۃ لأسقیناهم ماءً غدقاً» ۲۷ و اگر [مردم] در راه درست، پایداری ورزند، قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم. فرمودند: «یعنی اگر بر ولایت امیرالمؤمنین علی (ع) و جانشینان آن حضرت (ع) از میان فرزندانانشان، استقامت می‌کردند و در اوامر و نواهی‌شان، فرمان‌بردار بودند...» ۲۹ ششم: دوستان و قبول‌کنندگان ولایت اهل بیت (ع) در عالم آخرت، از جایگاه رفیعی برخوردارند: حضرت امیرالمؤمنین (ع) درباره این سخن خدای متعال که: «ألا إن أولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» ۳۰ آگاه باشید، که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند. فرمودند: «آیا می‌دانید، اولیای خدا چه کسانی هستند» عرض شد: چه کسانی هستند، ای امیرالمؤمنین؟ امام (ع) فرمودند: «آنان ما و پیروانمان هستیم. هر کس بعد از ما، از ما پیروی کند. خوشا به حال ما و خوش‌تر به حال آنان». عرض شد: ای امیرالمؤمنین، چرا خوشا به حال ما و خوش‌تر به حال آنان؛ مگر ما و آنان هر دو در یک راه نیستیم؟ فرمودند: «نه، زیرا آنان باری را به دوش می‌کشند که شما نکشیده‌اید و چیزهایی را تحمل می‌کنند که شما تحمل نکرده‌اید.» ۳۱ هفتم: ولایت اهل بیت (ع) دژ ایمنی بخش از عذاب دنیوی و اخروی است: علی بن بلال، از حضرت امام رضا (ع)، به نقل از پدران گرامی‌شان، از رسول خدا (ص)، از جبرئیل، از میکائیل، از اسرافیل، از لوح، و از قلم روایت می‌کند که خداوند بزرگ و عزیز فرمود: ولایت علی بن ابی طالب دژ و قلعه [مستحکم] من است و هر کس وارد دژ من شود، از عذاب ایمن است. ۳۲ استاد ابوالقاسم قشیری می‌گوید: این روایت، به همراه سند آن، به دست یکی از فرمان‌روایان سامانی رسید. وی آن را با طلا نگاشت و وصیت کرد آن را همراه او دفن کنند. وقتی که از دنیا رفت، او را در خواب دیدند و از وی پرسیدند: خداوند با تو چه کرد؟ در پاسخ گفت: به دلیل آنکه این روایت را به نیت تعظیم و احترام، با طلا نگاشتم، از گناهانم در گذشت. ولایت فقیهان در غیبت امامان فقیهان در دوران غیبت، از حق ولایت برخوردارند - که حدود و قیود آن در کتاب‌های فقهی بیان شده است - این ولایت، همان استمرار ولایت اهل بیت (ع) است. در توقیع شریف حضرت امام مهدی (ع) آمده است: در وقایع مستحده به روایت کنندگان کلام ما (مجتهدان جامع الشرایط) مراجعه کنید. که آنان حجت من بر شما و من حجت خدا هستم. ۳۳ همچنین پدر و پدر بزرگ، بر کودک نابالغ و فرزند مجنون (غیر عاقل) و دختر بدون همسر ولایت دارند. بحث تفصیلی در این باره در کتاب‌های فقهی بیان شده است. برخی از مؤمنین نیز بر برخی دیگر ولایت دارند و خداوند متعال می‌فرماید: «و المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یمونون الصلوة و یؤتون الزکوة و یطیعون الله و رسوله اولئک سیرحهم الله إن الله عزیز حکیم» ۳۴ و مردان و زنان با ایمان، اولیا (دوستان) یکدیگرند، که به کارهای پسندیده وامی‌دارند، و از کارهای ناپسند بازمی‌دارند، و نماز را برپا می‌کنند، و زکات می‌دهند، و از خدا و پیامبرش فرمان می‌برند. آنانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد، که خدا توانا و حکیم است. معنی امر در بحث ولایت گفتیم که امامان (ع) صاحبان امر (اولوالامر) اند. برای آگاهی از این موضوع نیازمند این توضیح هستیم. «امر» در زبان عربی و قرآن کریم دارای معانی است، که عبارتند از: ۱. درخواست انجام یا ترک چیزی، و نقطه مقابل آن «نهی» است. ۲. اشاره به کاری یا چیزی؛ خدای متعال می‌فرماید: «و شاورهم فی الأمر؛ و در کار [ها] با آنان مشورت کن.» ۳۵ یعنی با آنان درباره مسائل و موضوعات بیرونی

مانند: تنظیم سپاه و لشکر مشورت کن. و سخن خدای متعال که: «و أمرهم شوری بینهم؛ و کارشان در میانشان مشورت است.» ۳۶ یعنی آنچه مربوط به کارهای دنیایی آنان است. ۳. ولایت و ایجاد برای امور تکوینی: خداوند متعال می‌فرماید: «و ما أمرنا إلا واحدة کلمح بالبصر ۳۷؛ و فرمان ما جز یک‌بار نیست [آن‌هم] چون چشم بر هم زدنی» و این سخن که: «إذا قضی أمراً فإنما يقول له کن فیکون ۳۸؛ چون به کاری فرمان دهد، فقط به آن می‌گوید: باش، پس می‌شود». ۴. ولایت بر امور تشریحی، که می‌فرماید: «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد؛ و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکار گردیده است.» ۳۹. و از آن جمله ولایت بر امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی، قضایی، تربیتی و... نظایر این امور است و تردیدی نیست که در هر چیزی خداوند، ولی امر است. و خداوند سبحان، این ولایت را به رسول خود و اهل بیت او (ع) عطا کرد. پس درست است اگر گفته شود که ایشان (ع) اولیای امر تکوینی و تشریحی هستند. لذا در تفسیر این سخن خداوند که: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید؛ پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز باز پسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه کنید، این بهتر و نیک فرجام‌تر است. ۳۹. بیان شده که مقصود از اولوالامر، اهل بیت (ع) هستند. رسول خدا (ص) می‌فرماید: «آگاه باشید که اهل بیت من وارثان امرم و متصدیان امرم هستند.» ۴۰. مردی نزد امام علی (ع) آمد و به آن حضرت عرض کرد: این امر که شما اولیای آن هستید، کدام است؟ امام (ع) فرمودند: «همان امری که فرشتگان آن را در بهشتی که در آن همه امور به نحوی استوار فیصله می‌یابد - فرود می‌آورند؛ از جمله آفریده‌ها، روزی‌ها، عمرها، کارها، زندگی، مرگ و علم غیب آسمان‌ها و زمین.» اگر توجه کنیم درمی‌یابیم اینکه اهل بیت (ع) صاحب امراند مطلب غریبی نیست، زیرا در حالی که فرشتگان، تدبیرگر امور و تقسیم‌کننده آن به اذن خدای متعال اند و فرموده است: «فالمقسّمات أمراً؛ ۴۱ و تقسیم‌کنندگان کار [ها]» و «فالمدبّرات أمراً؛ ۴۲ و کار [بندگان] را تدبیر می‌کنند». پس امامان (ع) به طریق اولی والیان امر او هستند. و ولایت امر از مقامات اختصاصی امامان (ع) است. و خداوند متعال فرموده است: و جعلناهم أئمةً یهدون بأمرنا و أوحینا إلیهم فعل الخیرات و إقام الصلوة و إیتاء الزکوة و کانوا لنا عابدين. ۴۳ و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند، و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و دادن زکات را وحی می‌کردیم و آنان پرستنده ما بودند. این آیه بر آن دلالت می‌کند که هدایت به امر، تفسیر معنای امامت است. بنابراین امام، هدایت‌کننده‌ای است که بنابر امر ملکوتی که همراه اوست، هدایت می‌کند. علامه طباطبایی می‌گوید: «امامت، هدایت به نحو مطلق آن نیست، بلکه آن عبارت از هدایتی است که بر اساس امر خداوند واقع می‌شود، و این امر همان است که حقیقت آن در این سخن خداوند تعیین شده است: فسبحان الذی بیده ملکوت کلّ شیء و إلیه ترجعون. ۴۴ پس [شکوه‌مند و] پاک است آنکه ملکوت هر چیزی در دست اوست، و به سوی اوست که باز گردانیده می‌شوید. و: و فرمان ما جز یک بار نیست [آن‌هم] چون چشم بر هم زدنی. ۴۵. این ولایت بر «امر» از امور بزرگی است که جز اندکی از مؤمنان، از درک آن عاجزند. چنانکه در حدیث شریف آمده است: همانا امر ما دشوار پیچیده به دشواری است، آن را جز بنده مؤمنی که خداوند قلبش را با ایمان آزموده، تحمل نمی‌کند، و سخن ما را جز سینه‌های امین و دارای اندیشه‌های اصیل نمی‌فهمند. بنابراین برای مؤمنان راهی غیر از تسلیم شدن کامل در برابر خواست امامان (ع) - در اوامر و نواهی شان - متصور نیست. این به سبب وجود روایاتی است که برتری و فضیلت آن حضرات را در امور تکوینی اعجازی متذکر شده است. علاوه بر این، اعتقاد صحیح آن است که اولیای امر در همه زمان‌ها حضور دارند و هیچ زمانی تهی از وجود ایشان نیست. و ولی امر ما در این دوران، حضرت امام مهدی (ع) هستند و از همین روست که آن حضرت (ع) «صاحب الامر» نامیده شده، همه امور فرو فرستاده شده در شب قدر، بر آن وجود شریف فرود می‌آید. حضرت امام رضا (ع) فرمودند: «هیچ فرشته‌ای نیست که خداوند آن را در امری فرو فرستد، مگر آنکه از امام آغاز می‌کند و آن را بر وی عرضه می‌نماید. و به حقیقت محلّ عمل فرود فرشتگان از جانب خداوند متعال، صاحب الامر (ع) می‌باشد.» ۴۶. سید

حسین نجیب محمد مترجم: ابوذر یاسری

## غریب غایب

مرحوم حاج آقا میرزا مصطفی گوهریان - یکی از افراد وارسته - گفته است: انسان اگر دعایی را سال‌ها بخواند و حاجتی را از خداوند متعال درخواست نماید بالاخره به حاجتش خواهد رسید، ولو آنکه عمرش را در به دست آوردن آن سپری نماید. در فرازی از «مناجات شعبانیه» می‌خوانیم: *إلهی ما أظنک تردنی فی حاجه قد أفینت عمری فی طلبها منک*. پرورگار من، هیچ‌گاه گمان نمی‌برم که در حاجتی که عمر خود را در طلب آن از تو، فانی و سپری کرده‌ام، مرا ردّ نمایی. پس اگر سال‌ها در طلب تشرف به خدمت سرور دو عالم، حضرت حجت بن الحسن المهدی (ع) بودیم، بدانیم در نهایت به این لطف و تفضل الهی نائل خواهیم شد، و باید مطمئن به استجاب دعاى خویش باشیم. مرحوم حاج آقا مصطفی گوهریان (ره) برای مرحوم آیت الله حاج آقا رحیم ارباب و نیز برای پدر این جانب آیت الله سید بهاء‌الدین مهدوی، قصه تشرف خویش را نقل کرده بود و بنده از پدرم شنیدم که آن مرحوم گفته بود: من از ایام جوانی بسیار مشتاق زیارت جمال دل‌ربای یوسف فاطمه (ع) بودم و تنها حاجت و آرزویی که از خدای خویش داشتم همین بود که جمال زیبای آن حضرت را ببینم. به خاطر شدت اشتیاقی که داشتم در هر فرصت مناسبی که دعا مقرون به اجابت است، همین خواسته را از خدای متعال تقاضا می‌کردم؛ بعد از نمازهای واجب، در قنوت نمازها، در حرم‌های ائمه اطهار (ع) و امامزاده‌ها، و در دل سحرها. تا اینکه سال‌ها گذشت و اثری به دنبال آن همه پافشاری نیافتم. احساس کردم که من لیاقت دیدار جمال زیبای آن عزیز فاطمه (ع) را ندارم. پس به فکر رسیدن این گونه دعا کنم که، خدایا توفیق زیارت و درک محضر نورانی آن حضرت را نصیب من فرما ولو آنکه حین دیدار آن بزرگوار را نشناسم، و پس از اتمام دیدار، متوجه بشوم که خدمت حضرت بقیه‌الله (ع) رسیده‌ام. مدتی گذشت تا آنکه توفیق زیارت خانه خدا، مکه و مدینه نصیب شد و در آن مکان‌های مقدس نیز اجابت دعا و خواسته خود را از پروردگار مستلّت نمودم، به خصوص در کنار دیوار کعبه، پرده خانه خدای متعال را در آغوش گرفتم و برای نائل شدن به زیارت مقصود کعبه گریه و پافشاری نمودم. پس از بازگشت از سفر مکه، یک شب در دل سحر در حالی که هنوز اذان صبح نشده بود، از منزلم واقع در چهار سوق شهر اصفهان، بیرون آمدم تا برای اقامه نماز صبح به مسجد آمیرزاه‌محمد هاشم در اول خیابان طالقانی بروم. در اثنای راه وقتی به فضای باز چهار سوق رسیدم، به طرف قبله ایستادم و سلامی به معصومین (ع) نمودم، سپس پشت به قبله به طرف قبر مطهر علی بن موسی الرضا (ع) سلامی عرض کردم و پس از آن مجدداً به سمت قبله ایستادم و خدمت حضرت بقیه‌الله - ارواحنا فداه - سلام و عرض ارادت نموده، حاجت خویش را از پروردگار متعال خواستار شدم. سپس به راه خود ادامه دادم و وارد مسجد آمیرزاه‌محمد هاشم شدم. هنوز دقایقی به اذان صبح باقی مانده بود و خادم مسجد به قصد تجدید وضو بیرون رفت و من وارد شبستان مسجد شدم در حالی که هنوز فضای مسجد کاملاً تاریک بود و هیچ‌کس هم در شبستان مسجد نبود. در گوشه‌ای از فضای تاریک مسجد مشغول عبادت بودم که ناگهان از طرف جلوی مسجد که محراب و منبر قرار دارد شخصی باجلالت و عظمت بسیار ظاهر شد و مقارن با ظهور او فضای شبستان، کاملاً نورانی و مانند روز روشن شد. در آن لحظات، طبق دعایی که کرده بودم آن چنان تصرّفی در وجودم شده بود که اصلاً به فکرم خطور نمی‌کرد که ایشان چه کسی هستند، و حتی احتمال هم نمی‌دادم. تا اینکه حضرت به سمت من تشریف آوردند و من که هنوز همه مسائل را عادی می‌پنداشتم به آقا نگاه می‌کردم و پس از سلام و تحیت دست مبارک خویش را جلو آوردند و با من دست دادند. وقتی دست یداللهی حضرتش را گرفتم، احساس کردم که دست بشر معمولی نیست؛ زیرا که بسیار لطیف و فوق‌العاده نرم بود. در این هنگام یک لحظه به فکرم خطور کرد که شاید ایشان مولای انس و جان و همان آقایی هستند که سال‌هاست در آرزوی دیدنشان دعاها و گریه‌ها کرده‌ام ولی به محض ورود این فکر در ذهنم، امام (ع) که از فکر من کاملاً اطلاع داشتند، دست مبارک خویش را از دست من درآورده و

غایب شدند. همین طور که ایستاده بودم یک مرتبه متوجه شدم کسی در جلوی من نیست و تنها هستم و فضای مسجد هم کاملاً تاریک است. در این لحظه بود که فکرم به کار افتاد و با قرائتی که وجود داشت فهمیدم پس از سال‌ها انتظار به مراد خویش رسیده‌ام. پس از غائب شدن آن حضرت، مدتی حالم منقلب بود و به شدت گریه می‌کردم که چرا امام(ع) تشریف بردند و آن بزرگوار را نشناختم و از محضرشان محروم شدم ولی از طرف دیگر آنقدر خوشحال بودم که پروردگار من پس از سال‌های متمادی دعا، انتظار و جست‌وجو دعایم را در آن روز مستجاب نموده است. آن روز پس از بیرون آمدن از مسجد از زیادی سرور و خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدم. قدری شیرینی خریدم و به منزل بردم و آن روز را جشن گرفتم، گرچه اهل منزل خبر از نشاط روحی و سرور باطنی من نداشتند. پیام‌ها و برداشت‌ها ۱. همان‌گونه که شور و نشاط و تحرک انسان در سنین جوانی زیاد است. نشاط معنوی و سیر روحی انسان نیز در همان سنین جوانی چنین است. کسانی که گرمای محبت و مودت به خداوند متعال و حضرت بقیه‌الله(ع) را در ایام جوانی چشیده‌اند، در اکثر موارد به وصال خویش رسیده‌اند؛ زیرا حرکت در جوانی از جهش به پرش و از پرش به یورش تبدیل می‌شود. ۲. انسان باید در دعای خودش الحاح و اصرار داشته باشد. الحاح و پافشاری در دعا ممکن است به دو گونه معنا گردد که اولی درست و دومی نادرست است: الف) به این معنا که از تأخیر در اجابت دعا خسته نشود که خدای متعال، نسبت به بندگانش مهربان است و تأخیر در اجابت نیز مقرون با منافع و مصالح آنهاست؛ پس ضمن آنکه انسان طبق وظیفه خویش دعا می‌کند، راضی به تأخیر در اجابت دعا هم هست. امام باقر(ع) فرمودند: به خدا سوگند هیچ بنده‌ای در دعا پافشاری و اصرار به درگاه خدای عزوجل نکند جز آنکه حاجتش را برآورد. ۱ ب) معنای دومی که برای الحاح می‌توان بیان کرد، ولی صحیح نیست آن است که انسان استجاب دعا را بر خداوند تحمیل کند و اصرار کند که حتماً باید دعای او مستجاب شود ولو آنکه در واقع به مصلحتش نباشد. این یک نوع عجله کردن در استجاب دعا و راضی نبودن به تأخیر آن و در نهایت به نومیادی کشیده شدن است. در حدیثی از امام صادق(ع) آمده است: همانا چون بنده دعا کند، خدای تبارک و تعالی در پی برآوردن حاجت اوست، مادامی که آن بنده شتاب و عجله نکند. ۲ ۳. یکی از آداب دعا کردن، رعایت زمان‌هایی است که دعا در آن زمان‌ها قریب به اجابت است مثل: هنگام وزیدن باد، هنگام ظهر، هنگام نزول باران، ریخته شدن اولین قطره خون مؤمن، در نماز وتر، بعد از طلوع فجر، بعد از مغرب، هنگام قرائت قرآن، اذان، برخورد کردن صف مؤمنین با کفار برای جنگ، سحر، هنگام لرزیدن بدن و گریان شدن چشم و یک ششم از اول نیمه شب. ۳ اینها اوقاتی بود که در احادیث آمده و امید است عزیزان آنها را غنیمت بشمارند. ۴. اطمینان به لطف و رحمت خداوند، لازمه‌اش یقین داشتن به وجود مصلحت در تأخیر اجابت دعاست. ۵. هیچ گاه، کسی لیاقت دیدار معصومین(ع) را ندارد و تنها کسی لیاقت دارد که مقام و منزلت او همانند آنها باشد. لذا خود معصومین(ع) لیاقت دیدار و زیارت یکدیگر را دارند. و دیگران تنها به فضل و رحمت الهی باید امیدوار باشند. ضمن آنکه ایمان و عمل صالح، زمینه را برای اولویت پیدا کردن در دیدار و تشریف فراهم می‌کند، و انسان حکیم آب را در زمین حاصل خیز می‌ریزد که اسراف نشود. خداوند متعال می‌فرماید: «یهدی الله لنوره من یشاء» ۴ و «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء» ۵ ۶. کسانی که توفیق شرف‌یابی خدمت حضرت بقیه‌الله(ع) را داشته‌اند سه دسته بوده‌اند: الف) گاه آقا را نشناخته و بعد از اتمام ملاقات هم متوجه نشده‌اند. بسیار هستند کسانی که در زمان ظهور آقا می‌گویند ما ایشان را بارها دیده بودیم، ولی نمی‌شناختیم. ب) کسانی که حین ملاقات نشناخته‌اند ولی بعد از مفارقت از ایشان، از روی شواهد و قرائنی متوجه می‌شوند. گویا زمان ملاقات تصرفی در فکر آنها شده که اجازه تفکر و فهمیدن ندارند. ج) عده کمی هم هستند که در حین ملاقات، امام(ع) را شناخته‌اند. ۷. هیچ‌گاه نباید در دعا کردن یا آمین گفتن اهمال کنیم که چه بسا ممکن است همان دعا در پیشگاه الهی اجابت شود. ۸. خلوص در دعا و نیز غنیمت شمردن اوقات تنهایی و خلوت سحر از عوامل مؤثر در استجاب دعاست. ۹. اهمیت دادن به نماز اول وقت و جماعت و حضور در مسجد به خصوص هنگام اذان صبح، تقرب فراوانی برای انسان نسبت به خداوند و نیز حضرت صاحب‌الزمان(ع) دارد. ۱۰. لذت و نشاطی که روح انسان در سیر

معنوی و روحی خویش می‌برد قابل مقایسه با لذت‌های جسمی و دنیایی، مثل طعم غذاها، بوی گل‌ها یا دیدن منظره‌ها نیست؛ زیرا لذت‌های معنوی از سنخ روح و با دوام است ولی لذت‌های جسمانی تنها هنگام ارتباط با محسوس وجود دارد و بعد از قطع ارتباط، لذت آن هم فانی می‌شود. ۱۱. کتمان و مخفی داشتن شور و عشق دیدار امام زمان(ع) قبل از دیدار و حتی بعد از آن، یکی از عوامل تحصیل زمینه برای دیدارهای مکرر است؛ زیرا کتمان این سوزش و حوادث از اسرار محبوب به حساب می‌آید. همچنان که شخص به دور از توجه به مرید، خالصانه تر دل به محبوب می‌بندد. گرچه می‌توان گاهی به مصلحت بیداری و نور گرفتن دیگران بدون آنکه نامی از خود ببرد، مطالبی را بازگو کند. از این جهت گاه شخص قریب به امام زمان(ع)، در بین نزدیکان و اصل خانه خویش، غریب است. مکن محروم از فیض حضورش خداوندان نصیب کن ظهورش ز پشت ابر غیبت ظاهرش کن منور کن جهانی را بنورش خداوندان رسان از ما سلامش بگوش ما رسان یا رب کلامش خدایا آرزوی عاشقاننش بود تعجیل در امر قیامش (علی اصغر یونسیان) پی‌نوشت‌ها: ۱. محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۴، باب دعا. ۲. کلینی، اصول کافی، ج ۴، ص ۲۲۳. ۳. همان، ج ۴، ص ۲۲۶. ۴. سوره نور (۲۴)، آیه ۳۵. ۵. سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۱.

### پرسش شما، پاسخ موعود

یکی از خوانندگان گرامی این پرسش را مطرح کرده‌اند که، مردم از حضرت مهدی(ع) در زمان غیبت چه بهره‌ای می‌برند؟ که پاسخ را از بیان حضرت آیت‌الله جعفر سبحانی، از اساتید محترم حوزه تقدیم این عزیز و همه خوانندگان مجله می‌نمایم. از نظر قرآن شریف، اولیای الهی بر دو نوع‌اند: ولی ظاهر که مردم وی را می‌شناسند، و ولی غایب از انظار که مردم او را نمی‌شناسند گرچه او در میان آنها بوده و از حال آنان باخبر است. در سوره کهف وجود هر دو ولی - به طور هم‌زمان - بیان شده است: یکی «موسی بن عمران» و دیگری مصاحب موقت او در سفر دریایی و زمینی که به نام «خضر» معروف است. این ولی الهی به گونه‌ای بود که حتی موسی با او آشنا نبود و تنها به راهنمایی خدا او را شناخت و از علمش بهره گرفت، چنانچه می‌فرماید: فوجدا عبداً من عبادنا آتیناه رحمهً من عندنا و علمنا من لدنا علماً؟ قال له موسی هل أتبعك علی أن تعلمن ممّا علّمت رشداً. موسی و همراهش بنده‌ای از بندگان ما را (در لب دریا) یافتند که وی را مشمول رحمت خود قرار داده و از جانب خویش به او علمی آموخته بودیم؟ موسی به وی گفت: آیا اجازه می‌دهی همراه تو باشم تا از علوم رشد آفرین خویش به من بیاموزی؟ قرآن سپس شرحی از کارهای مفید و سودمند آن ولی الهی بیان را می‌کند و نشان می‌دهد که مردم او را نمی‌شناختند ولی از آثار و برکات او بهره‌مند بوده‌اند. ۲. حضرت ولی عصر(ع) نیز به‌سان مصاحب موسی، ولی ناشناخته‌ای است و در عین حال مبدأ کارهای سودمندی برای امت می‌باشد. بدین ترتیب غیبت امام به معنی انفصال و جدایی او از جامعه نیست بلکه او - همان‌گونه که در روایات معصومین(ع) نیز وارد شده - به‌سان خورشید در پشت ابر است که دیدگان آنرا نمی‌بینند اما به اهل زمین نور و گرمی می‌بخشند. ۳. پیامبر گرامی(ص) فرمود: آری، سوگند به خدایی که مرا به نبوت برگزید مردم از او سود می‌برند و از نور ولایتش در دوران غیبت بهره می‌گیرند چنان که از خورشید به هنگام قرار گرفتن پشت ابرها بهره می‌برند. ۴. اشعه معنوی وجود امام(ع) در حالی که در پشت ابرهای غیبت نهان است دارای آثار قابل ملاحظه‌ای است که علی‌رغم تعطیلی مسئله تعلیم و تربیت و رهبری مستقیم، حکمت وجودش را آشکار می‌سازد. در اینجا به بیان برخی از این آثار می‌پردازیم. ۱. پاسداری از آیین الهی با گذشت زمان و آمیختن سلیقه‌ها و افکار شخصی به مسایل مذهبی و گرایش‌های مختلف به مکتب‌های انحرافی و دراز شدن دست مفسده‌جویان به سوی مفاهیم آسمانی، اصالت پاره‌ای از این قوانین از دست می‌رود و دست‌خوش تغییرات زیان‌بخشی می‌گردد. این آب زلال که از آسمان وحی نازل شده با عبور از مغزهای این و آن، تدریجاً تیره و تار گشته، صفای نخستین خود را از دست می‌دهد. این نور پرفروغ با عبور از شیشه‌های ظلمانی افکار تاریک کم‌رنگ‌تر می‌گردد. خلاصه با آرایش‌ها و پیرایش‌های کوتاه‌بینانه افراد و افزودن شاخ و برگ‌های تازه به

آن، چنان می‌شود که گاهی انسان در بازشناسی مسایل اصلی دچار اشکال می‌گردد. آن شاعر خطاب به پیامبر(ص) می‌گوید: شرع تو را در پی آرایشند دین تو را از پس پیرایشند بس که فرودند بر آن برگ و بر گر تو بینی نشناسی دگر با این حال آیا ضروری نیست که در میان جمع مسلمانان کسی باشد که مفاهیم فناپذیر تعالیم اسلامی را به شکل اصلی‌اش حفظ و برای آیندگان نگهداری کند؟ می‌دانیم در مؤسسات مهم، صندوق نسوزی وجود دارد که اسناد مهم را در آن نگهداری می‌کنند تا از دستبرد دزدان محفوظ بماند. و در صورت آتش‌سوزی از خطر حریق مصون باشد، زیرا اعتبار و حیثیت آن مؤسسه در گرو حفظ آن اسناد و مدارک است. سینه امام و روح بلند او صندوقچه حفظ اسناد آیین الهی است که همه اصالت‌های نخستین و ویژگی‌های آسمانی این تعلیمات را در خود نگاه‌داری می‌کند تا دلایل الهی و نشان‌های روشن پروردگار باطل نگردد و به خاموشی نگراید؛ و این یکی دیگر از آثار وجود او است. ۲. تربیت منتظران آگاه برخلاف آنچه بعضی می‌پندارند رابطه امام در زمان غیبت به کلی از مردم بریده نیست بلکه آن‌گونه که از روایات اسلامی برمی‌آید شمار اندکی از آماده‌ترین افراد - که سری پرشور از عشق خدا و دلی پر ایمان و اخلاصی فوق‌العاده برای تحقق بخشیدن به آرمان اصلاح جهان دارند - با حضرتش در ارتباطند. معنای غیبت امام(ع) این نیست که آن حضرت به شکل روحی نامرئی و یا شعاعی ناپیدا درمی‌آید، بلکه او از یک زندگی طبیعی و آرام برخوردار است؛ به طور ناشناخته در میان همین انسان‌ها رفت و آمد دارد دل‌های بسیار آماده را برمی‌گزیند و در اختیار می‌گیرد و آنها را بیش از پیش آماده می‌کند و می‌سازد. افراد مستعد به تفاوت میزان استعداد و شایستگی خود توفیق درک این سعادت را پیدا می‌کنند. بعضی از آنان چند لحظه و برخی چند ساعت یا چند روز و جمعی سال‌ها با حضرت بقیه‌الله(ع) در تماس بوده‌اند. آنان کسانی هستند که آن‌چنان بر بال و پر دانش و تقوا قرار گرفته و بالا-رفته‌اند که همچون مسافران هواپیماهای دور پرواز بر فراز ابرها قرار می‌گیرند؛ آنجا که هیچ‌گاه حجاب و مانعی بر سر راه تابش جهان‌بخش آفتاب نیست در حالی که دیگران در زیر ابرها و در تاریکی و نور ضعیف به سر می‌برند. به درستی حساب صحیح نیز همین است. اگر کسی انتظار داشته باشد که آفتاب را به پایین ابرها فرود آورد تا چهره آن را ببیند، چنین انتظاری اشتباهی بزرگ و پنداری باطل بیش نیست. این ما هستیم که باید بالاتر از ابرها پرواز کنیم تا شعاع جاودانه آفتاب را جرعه جرعه بنوشیم و سیراب گردیم. به هر حال تربیت این گروه منتظر یکی دیگر از حکمت‌های نهفته در غیبت امام(ع) است. ۳. نفوذ روحانی و ناپیدا چنان که می‌دانیم خورشید یک پرتو مرئی دارد که از تجزیه آنها هفت رنگ معروف پیدا می‌شود؛ و یک سلسله اشعه نامرئی نیز دارد که «اشعه ماوراء بنفش» و «اشعه مادون قرمز» نامیده شده است. هم‌چنین یک رهبر بزرگ آسمانی خواه پیامبر باشد یا امام علاوه بر تربیت تشریحی - که از طریق گفتار و رفتار و تعلیم و تربیت عادی صورت می‌گیرد - تربیت روحانی دارد که از راه نفوذ معنوی در دل‌ها و فکرها اعمال می‌شود و می‌توان آن را تربیت تکوینی نام گذاشت. در آنجا الفاظ و کلمات و گفتار و کردار به کار نمی‌آید بلکه تنها جاذبه و کشش درونی مؤثر است. در حالات بسیاری از پیشوایان بزرگ الهی می‌خوانیم که گاه بعضی از افراد منحرف و آلوده با یک تماس مختصر با آنان به کلی تغییر مسیر می‌دادند و سرنوشتشان یک‌باره دگرگون می‌شد و به قول معروف با ۱۸۰ درجه بازگشت، راه کاملاً تازه‌ای را برمی‌گزیدند و به یک‌باره به فردی پاک و مومن و فداکار تبدیل می‌شدند که از بذل همه وجود خود نیز مضایقه نداشتند. این دگرگونی‌های سریع و همه‌جانبه و این تحولات جهش‌آسا و فراگیر آن‌هم با نگاه و برخوردی کوتاه - البته برای آنها که در عین آلودگی نوعی آمادگی نیز دارند - نتیجه جاذبه ناخودآگاه است که گاهی از آن به «نفوذ شخصیت» تعبیر می‌شود. بسیاری این موضوع را در زندگی خود تجربه کرده‌اند که به هنگام برخورد با صاحبان روح‌های بزرگ و متعالی چنان بی‌اختیار و ناخودآگاه تحت تأثیر آنان قرار می‌گیرند که حتی سخن گفتن در برابر آنان برایشان مشکل می‌شود و خود را در میان هاله‌ای مرموز و وصف‌ناپذیر از عظمت و بزرگی می‌بینند. البته ممکن است گاهی این امور را با تلقین و امثال آن توجیه کرد ولی مسلماً این تفسیر برای همه موارد صحیح نیست. راهی جز این نیست که بپذیریم این آثار نتیجه شعاع اسرارآمیزی است که از درون ذات انسان‌های بزرگ برمی‌خیزد. سرگذشت‌های فراوانی در تاریخ

پیشوایان بزرگ می‌بینیم که جز از این راه نمی‌توان آنها را تفسیر کرد. در اینجا چند نمونه را ذکر می‌کنیم: برخورد «اسعد بن زراره» بت پرست به پیامبر اکرم (ص) در کنار خانه کعبه و تغییر جهش آسای طرز تفکر او و یا آنچه دشمنان سرسخت پیامبر (ص) نام آن را سحر می‌گزارند و مردم را به خاطر آن از نزدیک شدن به او بازمی‌داشتند. ۵. تأثیر پیام امام حسین (ع) بر فکر «زهیر» در مسیر کربلا- تا آنجا که با شنیدن پیام امام حتی نتوانست لقمه‌ای را که در دست داشت به دهان بگذارد و آن را به زمین نهاد و حرکت کرد. ۶. کشش عجیب و فوق‌العاده‌ای که «حر بن یزید ریاحی» در خود احساس می‌کرد و با تمام شجاعتش همچون بید می‌لرزید و همین حالت سرانجام او را به صف مجاهدان کربلا کشید و به افتخار بزرگ شهادت نائل آمد. ۷. داستان جوانی که در همسایگی «ابوبصیر» سکونت داشت و با ثروت سرشار خود - که از خوش خدمتی به دستگاه بنی‌امیه فراهم ساخته بود - به عیش و نوش و بی‌بند و باری پرداخته بود و سرانجام با پیام امام صادق (ع) به کلی دگرگون شد و تمام اموالی را که از طریق نامشروع گرد آورده بود به صاحبانش داد و یا در راه خدا انفاق کرد. ۸. همه این موارد، نشانه و نمونه‌هایی از همین تأثیر ناخودآگاه است که می‌توان آن را شعبه‌ای از ولایت تکوینی معصومین - اعم از پیامبر (ص) و امام (ع) - دانست؛ زیرا عامل تربیت و تکامل در اینجا الفاظ و جمله‌ها و راه‌های معمولی و عادی نیست بلکه جذبۀ معنوی و نفوذ روحانی عامل اصلی محسوب می‌شود. همان‌گونه که گفتیم پیامبران و امامان - بر اساس فضایل موهبتی - و رجال راستین و شخصیت‌های بزرگ الهی - بر اساس فضایل اکتسابی - به تناسب میزان شخصیت خود، هاله‌ای از این نفوذ ناخودآگاه در پیرامون خود ترسیم می‌کنند. البته قلمرو گروه اول با گروه دوم از نظر ابعاد و گستردگی قابل مقایسه نیست. وجود مبارک امام (ع) در پشت ابرهای غیبت نیز این اثر را دارد که از طریق شعاع نیرومند و پدیده «نفوذ شخصیت» خود دل‌های آماده را در نزدیک و دور تحت تأثیر جذبۀ مخصوص قرار داده به تربیت و تکامل آنها می‌پردازد و از آنان انسان‌هایی کامل‌تر می‌سازد. ما قطب‌های مغناطیسی زمین را با چشم خود نمی‌بینیم ولی اثر آنها روی عقربه‌های قطب‌نما در دریاها راهنمای کشتی‌هاست و در صحراها و آسمان‌ها راهنمای هواپیماها و وسایل دیگر است. در سرتاسر کره زمین از برکت این امواج میلیون‌ها مسافر راه خود را به سوی مقصد پیدا می‌کنند. وسایل نقلیه بزرگ و کوچک به فرمان همین عقربه ظاهراً کوچک از سرگردانی رهایی می‌یابند. آیا تعجب دارد اگر وجود مبارک امام (ع) در زمان غیبت با امواج جذبۀ معنوی خود افکار و جان‌های زیادی را که در دور یا نزدیک قرار دارند هدایت کند و از سرگردانی رهایی بخشد؟ البته نباید فراموش کرد که امواج مغناطیسی زمین روی هر آهن‌پاره بی‌ارزشی اثر نمی‌گذارد بلکه تنها بر عقربه‌های ظریف و حساسی که خاصیت آهن‌ربایی یافته و یک نوع سنخیت و شباهت با قطب فرستنده امواج مغناطیسی پیدا کرده‌اند اثر می‌گذارد. بدین ترتیب دل‌هایی که ارتباطی با امام (ع) دارند و شباهتی را در خود ایجاد نموده‌اند تحت تأثیر آن جذبۀ روحانی قرار می‌گیرند. آثار وجودی و برکات آن حضرت در زمان غیبت بیش از آن است که در این مختصر بگنجد، از این رو به همین مختصر بسنده می‌کنیم. خوشبختانه محققان اسلامی در این باره به نگارش و شرح و بسط پرداخته‌اند که مطالعه آنها را به علاقه‌مندان توصیه می‌کنیم. پی‌نوشت‌ها: ۱. بر گرفته از: افق حوزه، سال ششم، شماره ۱۵۹. ۱. سوره کهف (۱۸)، آیات ۶۵ و ۲۶۶. ۲. سوره کهف (۱۸)، آیات ۷۱-۸۲. ۳. شیخ صدوق، کمال‌الدین، باب ۴۵، ح ۴، ص ۴۸۵. ۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۹۳، (به نقل از شیخ صدوق، همان). ۵. اعلام الوری، صص ۳۵-۴۰؛ مشروح این ملاقات را در کتاب فروغ ابدیت، ج ۱ بخوانید. ۶. ابن طاووس، اللهوف، صص ۶۲-۶۳. ۷. همان، ص ۶۸. ۸. محدث قمی، منتهی الامال، ص ۷۱۹، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب.

### خصوصیت دیرینه مسیحیت غرب با اسلام و پیامبر (ص) - قسمت اول

موفقیت چشمگیر و تأثیر شگفت‌آور اسلام بر اذهان انسان‌ها و پیشرفت سریع در قاره اروپا باعث شد که دانشمندان اروپایی که اکثراً کشیش بودند، برای تحریف آموزه‌های اسلام و جلوگیری از نفوذ آن در بین مسیحیان اروپا از آغاز ظهور اسلام، این اتهام را



وارد سازند که اسلام دین شمشیر بوده است. اشاره: در طول یک هزار سال گذشته بعد از آغاز جنگ‌های صلیبی علیه اسلام، مطالعات اسلام‌شناسان غربی با انگیزه و روحیه صلیبی و اسلام‌ستیزی حاکم بر جوامع غربی صورت گرفته است. این روحیه سبب سردرگمی آنان در بررسی زندگانی پیامبر اعظم (ص) و منابع اسلام شده است. در این مقاله با استفاده از منابع لاتین که اسلام‌شناسان غربی درباره اسلام و زندگانی پیامبر (ص) تألیف نموده‌اند اهداف سیاسی و فرهنگی آنها برای توهین به ساحت مقدس پیامبر اعظم (ص) مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. سرعت فوق العاده‌ای که به واسطه آن، دین اسلام، جهان را فرا گرفت یکی از شگفت‌انگیزترین پدیده‌ها در تاریخ ادیان و جهان است. هنوز یک قرن به طور کامل سپری نشده بود که ندای اسلام بر اکثر اقلیم‌های جهان طنین افکند و امپراتوری‌های روم و ایران به دست فرزندان اسلام در هم شکسته، تار و مار شدند. مسیحیت قرن‌ها خود را در گوشه و کنار در مناطق خاورمیانه پنهان ساخته، ابعاد فراوانی از شرک و بت‌پرستی را تا حد زیادی در خود جذب نموده بود و فقط توانست در سال ۳۱۳ میلادی در میان آیین‌های جهان سربرافرازد. زمانی امپراتور مشرک روم به نام کنستانتین (۲۴۷ - ۳۳۷م) آیین مسیحیت را رسماً پذیرفت که آیین بت‌پرستی و شرک را در خود جذب کرده بود. امپراتور کنستانتین در سال ۳۲۵ ریاست «شورای نیکیه» Council of Nicaea متشکل از ۳۱۸ اسقف را بر عهده داشت و اعتقادنامه رسمی کلیسا و مسیحیت را به تصویب رسانید. بعد از مسیحی شدن امپراتور روم، با قدرت نظامی این امپراتوری، مسیحیت در اروپا گسترش یافت. آغاز ایجاد شبهات علیه اسلام موفقیت چشمگیر و تأثیر شگفت‌آور اسلام بر اذهان انسان‌ها و پیشرفت سریع در قاره اروپا باعث شد که دانشمندان اروپایی که اکثراً کشیش بودند، برای تحریف آموزه‌های اسلام و جلوگیری از نفوذ آن در بین مسیحیان اروپا از آغاز ظهور اسلام، این اتهام را وارد سازند که اسلام دین شمشیر بوده، به وسیله شمشیر و در پناه آن گسترش یافته است. بدین سان کلیسا با ایجاد تنفر شدید علیه اسلام و مسلمانان و به بهانه اشغال سرزمین فلسطین، هشت جنگ طولانی به نام جنگ‌های صلیبی (crusades) را در سال‌های (۱۰۹۶-۱۲۹۱م) بین لشکرهای مهاجم مسیحی از اروپا و مسلمانان در خاورمیانه به راه انداخت. با آغاز رقابت، توسعه بازرگانی و تجارت در بین کشورهای استعمارگر اروپایی مانند بریتانیا، فرانسه، پرتغال و هلند در اوایل قرن هفدهم میلادی، این کشورهای استعمارگر اروپایی با سه حکومت قدرتمند مسلمانان؛ شامل سلاطین عثمانی در ترکیه و شرق اروپا، حکومت صفوی در ایران و سلاطین گورکانیان در شبه قاره هند روبه‌رو شدند و این سرآغاز رویکرد به مطالعات آکادمیک درباره اسلام و مسلمانان در اروپا با پشتیبانی و حمایت حکومت‌های استعمارگر اروپایی در کشورهای خود گردید. این مطالعات که محور اصلی آن اسلام و مسلمانان بودند، به جای نام‌گذاری با عنوان اسلام‌شناسی، به عنوان «شرق‌شناسی» (Orientalism) معرفی گردید. کرسی مطالعات اسلام در سال ۱۶۳۲ در «دانشگاه کمبریج» و در سال ۱۶۳۶ در «دانشگاه آکسفورد» انگلستان تأسیس گردید. از آغاز، مبنای مطالعات درباره اسلام و مسلمانان از سوی اروپاییان، ایجاد اقتدار فکری و سلطه سیاسی و اقتصادی غرب بر شرق بوده و از این رو دارای اهمیت فراوان و موقعیت استراتژیک برای دولتمردان اروپا بوده است. «پروفیسور ادوارد سعید» در مقدمه کتاب معروف خود، شرق‌شناسی به بحث درباره این واقعیت پرداخته است. ۱. آغاز تهاجم نظامی و فرهنگی علیه مسلمانان با ظهور اسلام در خاورمیانه، مسیحیت در این منطقه به یک اقلیت محدود تبدیل شد و هشت جنگ صلیبی از جانب اروپای مسیحی در مدت دو قرن برای تسخیر مناطق مسلمان‌نشین خاورمیانه به شکست انجامید و در سال ۱۱۸۷ بیت المقدس و فلسطین توسط «صلاح‌الدین ایوبی» از اشغال صلیبیون اروپایی آزاد گردید. در سال ۱۴۵۳ ترکان عثمانی شهر قسطنطنیه، مرکز کلیسای روم شرقی، و مسیحیت ارتدوکس را فتح نمودند و مناطق وسیعی در اروپای شرقی در قلمرو ترکان عثمانی قرار گرفت. با آغاز تجدید حیات علمی و ادبی (رنسانس) ۲ در اروپا که به کنار گذاشتن کلیسا از مراکز قدرت و سکولار نمودن جوامع اروپایی انجامید، مطالعات درباره اسلام با محوریت مطالعه پیرامون زندگانی پیامبر اکرم (ص)، بر مبنای اصول سکولار حاکم بر مطالعات خاورشناسی در اروپا انجام گرفت. در آن برهه، بریتانیا و فرانسه بسیاری از مناطق جهان اسلام را با قدرت نظامی اشغال کرده و مستعمره خود قرار داده

بودند؛ مناطقی که از نظر وسعت و جمعیت، چند برابر سرزمین و جمعیت این دو کشور استعمارگر اروپا بود. در سال ۱۷۹۵ در پاریس «دانشکده زبان‌های شرقی» ۳ به ریاست «سیلوستر دی ساسی» (silvester de sacy) تأسیس گردید. پیش‌تر «کمپانی هند شرقی» بریتانیا برای اشغال شبه قاره هند و خارج کردن آن از دست مسلمانان «جامعه آسیایی بنگال» ۴ را در سال ۱۷۸۴ تأسیس کرده بود و مدیریت آن را اسلام‌شناس معروف انگلیسی «سر ویلیام جونس» (sir William Jones) بر عهده داشت. «ارنست رینان» (Earnest Renan) و «ادوارد ویلیام لین» (Edward Willieam Lane) از شرق‌شناسان برجسته انگلستان، شرق‌شناسی و مطالعه درباره اسلام را در راستای برآورده نمودن خواسته‌های قدرت استعمارگر بریتانیا دنبال کردند و به گفته نویسنده معروف ادبیات انگلیسی از آمریکا - پروفیسور ادوارد سعید - شرق‌شناسی یعنی شناختن جوامع شرقی برای زیر نفوذ قرار دادن و سپس اشغال کردن این جوامع ۵. در سال ۱۸۳۰ زمانی که کشور اسلامی الجزایر در شمال آفریقا به دست امپراتور فرانسه - ناپلئون - اشغال شد، تعداد زیادی از اسلام‌شناسان فرانسوی وی را در این عملیات نظامی به عنوان مشاور همراهی می‌کردند. تعصب عمیق میسیونرهای مسیحی علیه پیامبر اعظم (ص) پس از آغاز جنبش رنسانس در اروپا، این جوامع با مبارزه علنی علیه نفوذ سیاسی و اجتماعی کلیسا، کاملاً سکولار شده بودند، لیکن مطالعات درباره اسلام به ویژه درباره پیامبر اعظم (ص) بیشتر توسط میسیونرهای مسیحی که تعصب عمیقی علیه اسلام و پیامبر اعظم (ص) داشتند، انجام می‌گرفت. آنها برای تحریف تعالیم اسلام و زندگانی پیامبر اعظم (ص) نهایت تلاش خود را به کار می‌گرفتند. از جمله میسیونرهای معروف مسیحی می‌توان از: «لویی ماسینیون»، «دانکن بلاک مک دونالد»، «اسقف موننگمری وات»، «اسنوک هاروگرونج»، «ساموئل زوئه مر»، «هانری لامسن»، «م.ا. پالاسیوس»، «سی. دی. فوکو»، «اسقف کینت کراگ» و «اسقف سر ویلیام مویر» نام برد. دانکن بلاک مک دونالد (م ۱۹۴۳)، میسیونر مسیحی متولد اسکاتلند - که زندگی خود را در آمریکا گذراند - در کتاب خود، سیمای اسلام اظهار می‌دارد: اسلام با هجوم و نفوذ تمدن غرب به زودی متلاشی خواهد شد و میسیونرهای مسیحی وظیفه دارند که مسلمانان جهان را مسیحی نمایند. ۶ در همین کتاب، وی به میسیونرهای مسیحی توصیه می‌نماید که «به اسلام و محمد (ص) مستقیماً حمله نکنید، فقط بگذارید که ایده‌های جدید، اساس اسلام را نابود کنند». ۷ یکی دیگر از میسیونرهای معروف اسکاتلندی اسقف موننگمری وات، استاد برجسته اسلام‌شناسی در دانشگاه ادینبورگ است که در کتاب خود، محمد (ص) در مدینه می‌نویسد: ظاهر می‌شود که محمد (ص) کوشش نموده اسلام را در قالب دین یهود به وجود آورد. ۸ وات اصرار می‌کند که «اگر یهودیان با محمد (ص) کنار می‌آمدند اسلام فقط به عنوان یکی از فرقه‌های یهود ظاهر می‌گردید». ۹ در حقیقت اسلام‌شناسان میسیونر مسیحی فقط یک هدف را تعقیب می‌کنند و آن اینکه نبوت پیامبر اعظم (ص) و قرآن مجید را به عنوان وحی الهی تکذیب نمایند. ۱۰ چنانکه یاد شد، میسیونرهای مسیحی مطالعات درباره اسلام را برای شناخت این دین انجام نمی‌دهند و مقصد آنان تنها بی‌اعتبار کردن اسلام است. اسلام‌شناسی در چهار قرن گذشته در کشورهای اروپایی با هدف سلطه نظامی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بر جهان اسلام انجام شده است و اسلام‌شناسان یهودی و مسیحی اروپایی با پژوهش‌های خود کوشیده‌اند تا سلطه استعمارگران اروپایی بر جهان اسلام را مشروعیت بخشند. ۱۱ از این رو اسلام‌شناسان در اروپا و آمریکا را می‌توان «فرزندان قدرت‌های امپریالیستی اروپا» دانست که برای تأمین منافع امپریالیسم، دوست یک‌دل و هم‌زبان قدرتمندان و استعمارگران اروپایی بودند. با گسترش مطالعات اسلام، استعمارگران بهتر می‌توانستند نقاط قوت و ضعف مسلمانان را شناسایی کرده، سلطه خود را بر آنها استحکام بخشند. در واقع، هدف اسلام‌شناسی در جهان غرب، هموار کردن هر چه بیشتر زمینه استعمار کشورهای اسلامی و مسلمانان بوده است. از آغاز، مطالعات آکادمیک درباره اسلام در اروپا بر این قاعده کلی که «دشمن خود را بشناس» استوار بوده است و در این مأموریت، خاورشناسان سکولار و میسیونرهای مسیحی به سان دو لبه یک شمشیر، با هم کاملاً ارتباط داشته‌اند. از همان زمان از سوی دولت استعماری بریتانیا چندین مؤسسه تبشیری برای ترویج مسیحیت در مناطق اشغال شده، مخصوصاً جوامع اسلامی تأسیس گردیده است و میسیونرهای مسیحی آشکارا به حرکت‌های توسعه‌طلبانه

اروپا ملحق گردیده‌اند. ۱۲ سر ویلیام مویر، میسیونر معروف انگلیسی، که چندین کتاب علیه اسلام تألیف کرده، نمونه‌ای زنده از این قشر است. تمامی تألیفات مویر درباره اسلام، تحریف آشکار و آکنده از تهمت‌های ناروا علیه اسلام، قرآن مجید و پیامبر اعظم (ص) است. مویر در سال ۱۸۵۸ کتابی درباره زندگانی پیامبر اعظم (ص) ۱۳ در چهار جلد تألیف نمود که در آن تهمت‌هایی ناروا علیه پیامبر اعظم (ص) وارد شده است. تبلیغات علیه پیامبر اعظم (ص) در اروپا بعد از انتشار کتاب سراسر توهین‌آمیز اسقف مویر علیه پیامبر اعظم (ص) در سال ۱۸۵۸م، هجوم همه‌جانبه برای تخریب چهره نورانی پیامبر اعظم (ص) توسط دانشمندان اروپایی آغاز گردید. در کتاب یادشده علاوه بر وارد نمودن تهمت‌های ناروا علیه پیامبر اعظم (ص)، اساس قرآن کریم و احادیث هم مستقیماً مورد خدشه قرار گرفتند. اسلام‌شناس معروف آمریکایی «پرفسور نورمن دانیل» در کتاب اسلام و غرب اظهار می‌دارد: استفاده از شواهد دروغین از جانب غرب برای حمله به اسلام یک روش همیشگی بوده است. ۱۴ «برنارد لوئیس» اسلام‌شناس معروف انگلیسی که بیشتر زندگی خود را در ایالات متحده آمریکا گذرانده و در آمریکا به عنوان «سالار اسلام‌شناسان» یاد می‌شود، در کتاب اسلام و غرب چنین اقرار می‌کند: جهان مسیحیت از قرون وسطی تاکنون مطالعات درباره اسلام را با دو هدف دفاع از مسیحیت در مقابل مباحث مسلمانان علیه مسیحیت و مسیحی نمودن مسلمانان جهان انجام داده است. دانشمندان مسیحی که اکثریت آنها را میسیونرها تشکیل می‌دهند، مجموعه کتاب‌هایی را درباره اعتقادات مسلمانان و پیامبر آنان تألیف کرده‌اند که فقط هدف مناظره دارد و لحن آنها همراه با ناسزاگویی است. ۱۵ کشورهای استعمارگر اروپایی بعد از استیلای کامل نظامی بر جهان اسلام از آغاز قرن نوزدهم هجوم همه‌جانبه‌ای را برای نابودی اعتقادات مسلمانان آغاز کردند و هدف مهم آنها خدشه وارد کردن بر زندگانی پیامبر اعظم (ص) بوده است. در اوایل قرن نوزدهم، مغازی واقدی، سیره ابن هشام، طبقات ابن سعد و تاریخ طبری به زبان‌های اروپایی ترجمه گردید و مبنای مطالعات درباره زندگانی پیامبر اعظم (ص) قرار گرفت. با گذشت دو قرن از ترجمه کتب یاد شده به زبان‌های اروپایی، هنوز هم اسلام‌شناسان غربی علیه پیامبر اعظم (ص) تهمت‌های ناروا وارد می‌کنند. کتاب‌های دانشمندان اروپایی درباره زندگانی پیامبر اعظم (ص) در سال‌های ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ اسلام‌شناس آلمانی سپرنگر (Sprenger) درباره زندگانی پیامبر اعظم (ص) کتابی در سه جلد تدوین نمود. نولدکه (Noldeke) در سال ۱۸۶۳ کتابی با عنوان محمد (ص) تألیف نمود. «ولهاوسن» (Wellhausen) نیز در سال ۱۸۸۲ کتابی درباره دوران نبوت پیامبر اعظم (ص) در مدینه منوره تدوین کرد. ۱۶ «کریهل» (Krehl) کتابی با عنوان محمد (ص) در سال ۱۸۸۴ نگاشت. «گریم» (Grimme) در فاصله سال‌های ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۵ کتابی با عنوان محمد (ص) در دو جلد تألیف نمود. «اگناز گلدزیگر» (Ignaz Goldziger) در کتاب خود مطالعات اسلام ۱۷ بر این نکته تأکید می‌کند که برای مطالعه سیره پیامبر اسلام نباید از احادیث نبوی استفاده نمود؛ زیرا وی کلیه احادیث نبوی را جعلی و فاقد اعتبار تلقی می‌کند. «اسقف سامائل زوئه مر» میسیونر آمریکایی - که در سال ۱۸۸۹ در مناطق عربی حوزه خلیج فارس اولین مؤسسه تبشیری را برای ترویج مسیحیت تأسیس نمود - از دولت آمریکا و کشورهای اروپایی تقاضا می‌نماید که با اشغال نظامی مدینه منوره و نجران، آنها را به جهان مسیحیت ملحق سازند. ۱۸ در اوایل قرن بیستم میلادی «بهول» (Buhl) کتابی با عنوان محمد (ص)، درباره زندگانی پیامبر اعظم (ص) تألیف نمود. «مارگولیت» در سال ۱۹۰۵ کتابی درباره زندگانی پیامبر اعظم (ص) ۱۹ تحریر کرد. «لیون کیتانی» (Leone Caetani) اسلام‌شناس معروف ایتالیایی در سال ۱۹۰۵م کتابی درباره تاریخ اسلام ۲۰ نگاشت و «اسقف هانری لامنس» (Henri Lammens) اسلام‌شناس برجسته بلژیکی، هم‌زمان با لیون کیتانی کتابی درباره اسلام تألیف نمود و هر دو در نوشته‌های خود بر این نکته اصرار دارند که تمامی احادیث نبوی جعلی هستند و برای تألیف تاریخ اسلام و سیره پیامبر اعظم (ص) هیچ‌گونه اعتباری ندارند. «ونسینک» (Winsincu) در سال ۱۹۰۸ درباره زندگانی پیامبر اعظم (ص) در مدینه منوره ۲۱ کتابی تألیف نمود. «تورآندری» (Tor, Andrae) در سال ۱۹۳۶ کتابی با عنوان محمد (ص) و آیین وی ۲۲ به رشته تحریر درآورد. خدشه وارد نمودن به اساس اسلام بعد از پایان جنگ جهانی دوم، تعدادی از اسلام‌شناسان برجسته اروپا و آمریکا درباره

پیامبر اعظم (ص) کتاب تألیف نمودند. «رجیس بلاشر» (Regis Blachere) اسلام‌شناس فرانسوی در سال ۱۹۵۲ در کتاب خود درباره پیامبر اعظم (ص) ۲۳ این نکته را بیان می‌کند که کتاب‌هایی که درباره سیره و مغازی پیامبر اعظم (ص) در قرون اولیه اسلام توسط دانشمندان مسلمان تألیف شده‌اند، فاقد اعتبار است. «اسقف مونتگمری وات» در سال ۱۹۵۳ کتابی با عنوان محمد (ص) در مکه ۲۴ و در سال ۱۹۵۶ کتابی با عنوان محمد (ص) در مدینه ۲۵ را تألیف نمود. قبل از وی «جوزف شات» (Joseph Sehacht) در سال ۱۹۵۰ کتابی با عنوان ریشه‌های فقه محمدی ۲۶ تألیف کرده بود و در آن، تمامی کتاب‌های حدیثی و سیره دانشمندان مسلمان را جعلی و بدون اعتبار قلمداد کرده بود. مونتگمری وات در سال ۱۹۶۱ کتاب دیگری با عنوان محمد (ص)، پیامبر و سیاستمدار ۲۷ تألیف نمود. وات در کتاب‌های خود درباره پیامبر اعظم نظریات جوزف شات مبنی بر بی‌اعتبار بودن کتاب‌های حدیثی و سیره را که دانشمندان مسلمان تألیف نموده‌اند، تأیید می‌کند و گستاخانه اظهار می‌دارد: قرآن کریم، آفرینش خیالی از جانب پیامبر اعظم است. ۲۸. اسلام‌شناسان معاصر غربی مانند «جان وانس برو» در کتاب مطالعات قرآنی ۲۹، (چاپ سال ۱۹۷۷)، «جان بر تن» در کتاب جمع‌آوری قرآن ۳۰ (چاپ سال ۱۹۷۷)، «کنترل‌لیننگ» در کتاب کشف مجدد محمد (ص) ۳۱ (چاپ سال ۱۹۸۱) و «انگایکا نیوویرت» در کتاب مطالعات درباره گردآوری سوره‌های مکی ۳۲ (چاپ ۱۹۸۱) علاوه بر جعلی خواندن تمامی کتاب‌های تألیفی درباره احادیث و سیره نبوی، حتی قرآن کریم را هم جعلی پنداشته‌اند. در این میان، برخی از اسلام‌شناسان اروپایی و آمریکایی مانند «اسقف مونتگمری وات» و «اسقف جان اسپوزیتو» (John L. Esposito) حملات شدید و مستقیم نویسندگان غربی علیه اسلام و پیامبر اعظم (ص) را روشی نادرست می‌دانند؛ چون که این کتاب‌ها با توهین علنی به پیامبر اعظم (ص)، احساسات دینی مسلمانان جهان را علیه غرب و تمدن غربی برمی‌انگیزند و این به منافع کشورهای غربی در جهان اسلام زیان می‌رساند. اسقف جان اسپوزیتو از «دانشگاه جورج تاون» واشنگتن در کتاب‌های خود درباره اسلام این مطلب را ترویج می‌کند که تعلیمات اسلام کاملاً مطابق ارزش‌های تمدن غرب است و از این رو مسلمانان در جوامع اروپا و آمریکا و جهان اسلام باید از لحاظ فرهنگی در ارزش‌های تمدن غرب کاملاً ادغام شوند. ۳۳. اسلام‌شناسان معروف آمریکایی مانند «همیلتون ا. ر. گیب» و «گوستاف فون گرونباوم» در تألیفات خود اسلام را فقط یک جنبش فرهنگی می‌دانند که آثار آن به عنوان محصول فرهنگی باید در موزه‌ها نگه‌داری شود و خواستار انجام اصلاحات در مبانی و اصول دین اسلام شدند که این هدف غرب فقط در اسلام منهای روحانیت محقق خواهد شد. ۳۴. فون گرونباوم اعلام می‌دارد که با وجود اسلام منهای روحانیت، مسلمانان اصول و ارزش‌های فرهنگی حاکم بر جهان غرب را خواهند پذیرفت. ۳۵. همیلتون ا. ر. گیب و «آلفرود گویلوم» در کتاب‌های خود دین محمدی و اسلام، با بحث‌هایی درباره خاتمت رسول اکرم (ص) به شبهه‌افکنی پرداخته، اظهار می‌دارند که اسلام فقط یک دین عربی است که برای گسترش خود کاملاً به ادیان یهود و مسیحیت وابسته بوده است. ۳۶. حیدررضا ضابط ماهنامه موعود شماره ۸۲ پی‌نوشت‌ها: ۱. ادوارد سعید، شرق‌شناسی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱، صص ۴۳-۴۹. ۲. Renatsance. ۳. Ecole des Langues Orientale. ۴. Asiatic Society of Bengal. ۵. Duncan B. Macdonald, Aspect of Islam (New York: ۱۹۱۱), p ۱۲. ۷. Ibid., p. ۱۳. ۸. ۶. ۱۲. ۹. Ibid, p. ۱۹۹. ۱۰. Montgomery Watt, Muhammad at Medina (Oxford: Clarendon Press. ۱۹۵۶), p. ۲۱۹. ۱۱. Muhammad Benaboud, "Orientalism and the Arab Elite The Islamic Quarterly, ۲۶/۱. ۱۲. Benaboud, "Orientalism and the Arab Elite," p. ۶. ۱۱. ۷. (۱۹۸۲). ادوارد سعید، همان، صص ۱۸۴. ۱۳. Bishop sir William Muir, The Life of Mohamet, London, ۱۸۵۸, ۴ Volimes. ۱۴. Norman Daniel, Islam and the West: The Making of an Image, Oneworld Publications Ltd. July. ۲۰۰۰, p. ۲۶۷. ۱۵. Bernard Lewis, Islam and the West, Oxford University Press, October ۱۹۹۴, pp. ۸۵-۸۶. ۱۶.

Wellhausen, Muhammad in Medina, ۱۸۸۲. ۱۷. Ignaz Godziher, Muhammadan Studies, ۱۸۸۹. ۱۸. Asaf Husain, Orientalism, Islam and Islamists, Vermont, USA, ۱۹۸۴, p. ۷. ۱۹. Morgoliouth, Muhammad and the Rise of Islam, ۱۹۰۵. ۲۰. Leone Caetani, Anali dell Islam, Milan (Italy), ۱۹۰۵, ۸ Volumes. ۲۱. Weninck, Muhammad in Medina, Leiden, ۱۹۰۸. ۲۲. Tor Andrae, Mohammad, the Man and His Faith, ۱۹۳۶. ۲۳. Regis Blachere, La Probleme de Mahomet, ۱۹۵۲. ۲۴. M. Watt, Muhammad at Mecca, Oxford, ۱۹۵۳. ۲۵. M.Watt, Muhammad at Medina, Oxford, ۱۹۵۶. ۲۶. Joseph schacht, The Origins af Muhammadan Jurisprudence, Oxford, ۱۹۵۰. ۲۷. W.M. Watt, Muhammad, Prophert and Statesman Oxford, ۱۹۶۱. ۲۸. Ibid, p. ۱۵. ۲۹. John Wansborough, Quranic Studies, ۱۹۷۷. ۳۰. John Burton, Collection of Quran, ۱۹۷۷. ۳۱. Gunter Lubnag, The Rediscovery of Muhammad, ۱۹۸۱. ۳۲. Angelika Neuwirth, Studies on the Composition of Meccan Suras, ۱۹۸۱. ۳۳. John L. Esposito, Voices of Resurgent Islam, Oxford, ۱۹۸۳; Islam in Transition, Oxford, ۱۹۸۲; Islam and Democracy Washington, ۱۹۹۶. ۳۴. H.A.R. Gibb, Modern Trends in Islam. Chicago, ۱۹۷۴. pp. ۴۶-۴۸, ۱۰۹-۱۱۰. Gustave E.von Grunebaum. Medieval Islam. Chicago, ۱۹۵۳, pp. ۲۴۰-۲۴۱. ۳۵. Gustave E.von Grunebaum. Islam: Essays in the Nature and Growth of a Cultural Tradition, New York, ۱۹۶۱, p. ۲۴۴. ۳۶. H.A.R. Gibb, Mohammadanism, New York, ۱۹۵۳, ۲ nd ed, pp. ۴۳-۴۴; Alfred Guillaume, Islam. London, ۱۹۵۶, ۲nd ed, pp. ۵۹-۶۰.

### گرایش‌های دینی در سینمای امروز دنیا

در واقع فیلم‌سازان هالیوود با سوءاستفاده از علائق مذهبی مردم به پیشوایان دینی‌شان، در درجه نخست نیت و اهداف سودجویانه خود را از قبل ساخت این فیلم‌ها پی‌گیری کردند و پس از آن به قلب چهره پاک اولیای الهی و آلودن آنها در تصاویری که بر پرده می‌بردند، پرداختند. فی‌المثل حضرت موسی (ع) در اوایل فیلم «ده فرمان» سیسیل ب دومیل بیشتر جوانی عاشق پیشه و اشراف زاده است، خصوصاً با چهره و فیزیک چارلتن هستن که سوپرستار الگویی هالیوود در آن سال‌ها بود. داستان‌ها و قصص مذهبی و دینی در طول تاریخ صد و ده ساله سینما در فیلم‌های بسیاری، به صورت‌ها و سیرت‌های مختلف به تصویر کشیده شده است و از همین روست که از همان نخستین آثار تاریخ سینما این تصاویر نمود پیدا می‌کند. از همان فیلم «تعصب» دیوید وارک گریفیث (۱۹۱۶) که یک اپیزود از ۴ اپیزود آن به معارضه حضرت عیسی مسیح (ع) با سران یهود اختصاص دارد یا «برگ‌هایی از دفتر شیطان» کارل تئودور درایر (۱۹۱۹) که به رانده شدن شیطان از درگاه خداوند و سپس فریب و اغوای افراد مختلف که فجایع بزرگ تاریخی را به بار می‌آوردند، می‌پردازد مانند خیانت یهودای اسخریوطی به مسیح (ع) و یا کشته شدن ماری آنتوانت و یا تفتیش عقاید در اسپانیای قرون وسطی و... اما در طول تاریخ سینما، فیلم‌هایی که براساس زندگی پیامبران ساخته شدند اغلب در زمره آثار سوپرپروداکشن و پر هزینه قرار داشتند و در اکران عمومی هم مورد استقبال مخاطبان بسیاری واقع گردیدند. فی‌المثل برای ساخت فیلم «بن‌هور» در سال ۱۹۵۹ حدود ۱۵ میلیون دلار خرج شد. تدارکات اولیه آن ۱۰ سال و ساختنش یک سال به طول انجامید. ۴۹۶ نقش مهم با دیالوگ و صد هزار سیاهی لشکر و ۸ هکتار دکور و به طول یک دور کره زمین نگاتیو در این فیلم به کار گرفته شد تا چنان عظمتی بر پرده سینما نقش ببندد که علاوه بر اختصاص یازده جایزه اسکار در سال ۱۹۵۹، میلیون‌ها تماشاگر نیز به دیدن آن

بروند. این درحالی است که پیش از آن دو بار دیگر داستان بن هور با همین نام جلوی دوربین رفته بود؛ یک بار در سال ۱۹۰۷ به کارگردانی سیدنی الکات و بار دیگر در سال ۱۹۲۵ به کارگردانی فرد نیبلو که هزینه اش به ۴ میلیون دلار رسید که در آن زمان رقم هنگفتی بود و کمپانی «متروگلدن مه یر» با وجود موفقیت تجاری فیلم نتوانست مخارجش را جبران کند. از طرف دیگر پرده عریض اسکوپ و صدای استریو فونیک برای نخستین بار با فیلم مذهبی «خرقه» هنری کاستر (۱۹۵۳) به دنیای سینما راه یافت. کاستر برای روایت داستانی از کتاب مقدس، در اوج رقابت تلویزیون با سینما، به کمک کمپانی تهیه کننده فیلم یعنی فاکس قرن بیستم، برگ برنده سینما را رو کرد و عدسی آنامورفیک و نمایش پرده عریض را برای عرضه شکوهمند آثار سینمایی به تاریخ سینما ارائه نمود. از آن پس بود که صدای میخکوب کننده استریوفونیک و تصاویری بسیار بزرگتر و عریضتر از همیشه به یاری آن دکورهای عظیم و سیاهی لشکر فراوان آمد تا شکوه و عظمت روایات تاریخی را بیشتر به رخ بکشد و از همین جا اساساً نوعی جدید در سینمای جهان به عنوان فیلمهای پرشکوه و عظیم رواج یافت. غرض از مقدمه فوق، بیان اهمیتی است که در طول تاریخ ۱۱۰ ساله سینما به فیلمهای مذهبی و در اینجا داستان زندگی پیامبران داده شده است. اما اینکه چرا چنین تمایل و علاقه‌ای به ساخت این گونه آثار، خصوصاً در میان تهیه کنندگان و استودیوهای هالیوودی حداقل تا اواسط دهه ۶۰ میلادی وجود داشته است، جای بررسی و تعمق دارد. به نظر می‌آید آنچه در این میان برای تهیه کنندگان و استودیوهای هالیوودی از درجه اهمیت بالاتری برخوردار بوده است، قابلیت بالایی دراماتیزه کردن روایات و قصه‌های مذهبی بوده که اغلب از فراز و نشیب و کشش و جذابیت فوق العاده‌ای برای مخاطب برخوردار هستند. و به همین خاطر این تهیه کنندگان تنها با استفاده از ظاهر پرکشش روایات فوق درونمایه دینی آن را وانهاد و به پرزرق و برق کردن همان پوسته و ظاهر پرداختند. از همین روست که بعضی برای اعتقادند که آثار فوق بیشتر در زمره فیلمهای تاریخی قرار می‌گیرند تا اینکه فیلم دینی قلمداد شوند. در واقع فیلم‌سازان هالیوود با سوءاستفاده از علائق مذهبی مردم به پیشوایان دینی‌شان، در درجه نخست نیت و اهداف سودجویانه خود را از قبل ساخت این فیلم‌ها پی‌گیری کردند و پس از آن به قلب چهره پاک اولیای الهی و آلودن آنها در تصاویری که بر پرده می‌بردند، پرداختند. فی‌المثل حضرت موسی (ع) در اوایل فیلم «ده فرمان» سیسیل ب دومیل بیشتر جوانی عاشق پیشه و اشراف زاده است، خصوصاً با چهره و فیزیک چارلتن هستن که سوپرستار الگویی هالیوود در آن سال‌ها بود. به این ترتیب تهیه کنندگان هالیوودی در واقع با تصویر سازی پیامبران الهی به وسیله هنرپیشه‌ها و بازیگرانی که در هزار و یک نقش منفی و مثبت دیگر بازی می‌کردند، قداست چهره پیغمبران خدا را در افواه عمومی خدشه‌دار کردند. از طرف دیگر با جا انداختن این گونه فیلم‌ها و جلب اعتماد تماشاگران، به تدریج داستان‌ها و روایات خود را در این فیلم‌ها جعل نمودند. این جعل روایات مذهبی خصوصاً در مورد فیلم‌های ساخته شده در کمپانی‌هایی که لابی یهود در مالکیتش نفوذ داشت، نمود بیشتری پیدا می‌کرد. فی‌المثل در فیلم «کتاب آفرینش»، روایت مسلم تاریخی - دینی که حضرت ابراهیم (ع)، اسماعیل را به قربان‌گاه می‌برد و خداوند به جای او ذبح دیگری ظاهر می‌کند و سپس حضرت ابراهیم (ع) به کمک حضرت اسماعیل، خانه کعبه را بنا می‌کند را تغییر داده و به جای حضرت اسماعیل، اسحاق را جایگزین کرده که حضرت موسی (ع) از نوادگان وی محسوب می‌شود. اما از اواسط دهه ۶۰ که موج عصیانگری اروپا به انحاء مختلف به آمریکا هم رسید و در سینمایش تأثیر گذاشت. بتدریج همراه تحلیل رفتن مبانی اخلاقی و خانوادگی در فیلم‌ها، فضای دگراندیشی نسبت موضوعان مذهبی و دینی هم تشدید شد، به شکلی که برخی فیلم‌سازان حتی به خود اجازه دادند، برداشت‌های کاملاً مادی درباره سوژه‌ها و داستان‌های دینی ارائه دهند و مبانی مذاهب مختلف را کهنه و عقب مانده به تصویر کشند، این نوع تلقی‌ها حتی تا اثر موزیکالی همچون «عیسی مسیح فوق بازیگر» ساخته فیلم‌ساز یهودی، نورمن جویسن در سال ۱۹۷۳ رسید. این درحالی بود که قدرت باندهای لابی یهود در هالیوود به جایی رسیده بود که درعین به سخره کشیدن مذاهب دیگر، هر گونه تجدید نظر نسبت به دین یهود را مصادف با اضمحلال و ضلالت تصویر می‌کردند، آن گونه که همین نورمن جویسن در موزیکال «ویلن

زن روی بام» نمایش داد. این به هجو کشیدن اعتقادات و باورهای دینی در دهه‌های بعد، حتی در دهه ۹۰ که نوعی جنبش بازگشت به مبانی اخلاقی و دینی در جامعه غرب پدیدار شد و بعدی از سینمای آن نیز بالتبع به سمت و سوی آثار اخلاقی و دینی چرخش پیدا کرد، ادامه یافت. این برخورد هجو گونه و استهزا آمیز خصوصاً با عالم ارواح و فرشتگان، آخرت و جهان مردگان و از این قبیل موضوعات در سینمای دهه ۹۰ و همین نیمه اولین دهه قرن بیست و یکم به وفور دیده شد. اگرچه فیلم «روح» جری زوکر، اثر غیر قابل قبولی در زمینه مواجهه با دنیای ارواح و مسئله کیفر و پاداش اخروی نبود ولی از آنجا که در هالیوود هر مضمون و سوژه جدی آن قدر دستمالی می‌شود که تا به حدّ یک بازی در فیلم‌ها نزول کند، ادامه این بازی با ارواح تا فانتزی‌هایی همچون «وحشت آفرینان» پتر جکسن یا «کاسپر» براد سیلبرلینگ نیز رسید. از طرف دیگر برخی از این موضوعات دینی همچون حضور فرشتگان الهی بر روی زمین نیز در فیلم‌هایی مثل «مایکل» نورا افرون یا «شهر فرشتگان» براد سیلبرلینگ و یا «افتادن روی زمین» به هجو کشیده شد و وجهی طنز آمیز یافت. شوخی با فروش روح آدمی به شیطان در «فریب خورده» با بازی براندن فریزر، نحوه حضور شیطان و اعوان و انصارش در روی زمین در «نیکی کوچولو» با بازی ادام سندلر و بالاخره طنز موهن در مورد قدرت خداوند در فیلم «بروس قدرتمند» با بازی جیم کری - که حتی در برخی کشورهای اسلامی ممنوع الاکران گردید - از جمله تداوم تلاش‌های ضد مذهبی در هالیوود دهه‌های اخیر بود. اما خیزش نوین دینی در غرب اواخر دهه ۹۰ و اوایل هزاره سوم میلادی، سرعت افزون تری یافت. نهادهای اجتماعی جامعه در حال اضمحلال غرب به این نتیجه رسیده بودند برای جلوگیری از فروپاشی درونی این جامعه بایستی به مبانی دینی و اخلاقی بازگشت کرد. گرایش شدید جوانان در این سال‌ها نشان از جدی بودن این بازگشت دارد که حتی در بعضی آثار سینمای آمریکا هم هویداست. اما از آنجا که به هر حال همواره هراس از ادیان محکم الهی و مذاهب ریشه داری همچون اسلام و مسیحیت وجود داشته است، بخشی از سینمای هالیوود در این دهه به سمت طرح مکاتب و کالت‌های انحرافی رفت. در اواخر دهه ۹۰ بود که ناگهان گرایش به «بودیسم» خصوصاً در میان طبقه روشنفکر نضج گرفت و سینمای هالیوود نیز از آن عقب نماند. به یک‌باره در یک فاصله زمانی کوتاه، سینماگران مختلف با ملیت‌های گوناگون به تصویر روایت‌های مختلف از بودا و لاماهای طرفدارش پرداختند: از روایت کودکانه برناردو برتولوچی در «بودای کوچک» که تحولات سیدارتا را از تولد تا ریاضت کشیدن‌ها و رسیدن به مقام بودا در مقابل دوربینش قرار داد تا حکایت ژان ژاک آنو از معلم دالای لاما تحت عنوان «هفت سال در تبت» و تا قصه مارتین اسکورسیزی در «کوندون» از زندگی دالای لاما از کودکی تا نوجوانی و تبعیدش. بعد از گذر موج بودیسم، کالت‌های به اصطلاح عرفانی علم شد که با سوءاستفاده از علاقه هم‌زمان نسل جدید به معنویت و نوگرایی به طرف نوعی ریاضت‌های بی پایه و بنیاد جلب شد و با بهره‌گیری از آیین هندو و امثال آن، سعی شد دکان جدیدی برای کشیدن نسل جوان از سمت ادیان الهی به طرف مکاتب من درآوردی به وجود آید و طبق معمول سینما هم علمدار این حرکت جدید شد، از فیلم «دود مقدس» جین کمپیون تا تریلری همچون «مظنون صفر» و تا حتی نضج ناگهانی فیلم‌های به اصطلاح رزمی عرفانی شرقی که حضور پرسر و صدایش در سینمای غرب به هر حال شبیه برانگیز است: از «ببر خیزان و اژدهای پنهان» انگ لی گرفته تا «قهرمان» و «خانه خنجرهای پرنده» ژانگ ییمو و «یگانه» جیمز وونگ و تا حتی آن عرفان شرقی فیلم «ماتریکس» که قهرمانش به نوعی منجی آخرالزمانی هم می‌شود با این تعریف که این منجی از میان خود اسیران شبکه ماتریکس، سر بر می‌آورد، وقتی که به آن عرفان شرقی دستپخت اوراکل و آرشیکت ماتریکس دست یابد، تازه در آخر متوجه می‌شویم همین منجی هم ساخته دست آن دو بوده است!!! (یعنی تزریق ناامیدی و یأس از هر چه منجی و ناجی است و اینکه بالاخره همه سرنخ‌ها در دستان همان آرشیکت‌های بشری است). فیلم‌های دیگری هم به قدرت پایان ناپذیر شیطان و ناتوانی بشری از رهایی از آن اشاره دارند مانند: «وکیل مدافع شیطان»، «روز ششم»، «پایان جهان»، «دروازه نهم» و... که با بزرگ‌نمایی قدرت شیطان، آدم‌ها را از هر چه گرایش‌های دینی است، می‌ترساند. اما در این میان می‌توان آثاری هم یافت که به هر حال مخاطب را به تفکر دینی رهنمون ساخته و ذهنش را برای تعمق و

تدبیر آماده می‌سازند. فیلم‌هایی مانند «هفت» و «باشگاه مشت زنی» دیوید فینچر یا «تاماس» رابرت زمه کیس و یا «ماگنولیا» پل تامس اندرسن که اغلب به ره گم کردگی و سرگشتگی انسان امروز و قرار گرفتن عذاب الهی بر سر راهش اشاره دارد یا فیلمی همچون «چه رؤیاهایی که می‌آیند» ساخته وینسنت وارد کارگردان استرالیایی که اساساً جهشی ساختاری در سینمای دینی محسوب گردید. وینسنت وارد با تصاویری خیره کننده از عالم آخرت براساس آنچه که در کتب مقدس دینی آمده است، علاوه بر نوع نگرش مذهبی به پاداش و عذاب خداوندی، با استفاده از تکنولوژی پیشرفته، ساختار را در خدمت مضمون دینی فیلم قرار داد. آنچه که مسلم است گرایش امروز جامعه غرب به سوی مضامین و باورهای دینی انکار ناپذیر است، فقط یک دلیل اثبات این مدعا استقبالی است که سال گذشته از فیلم «مصائب مسیح» مل گیسن به عمل آمد و آن را در رده هشتم پر فروش ترین فیلم‌های تاریخ سینما حتی بالاتر از سری «ایندیانا جونزها» قرار داد. این درحالی بود که پیش از آن به کرات درباره زندگی و به صلیب کشیده شدن حضرت عیسی مسیح (ع) فیلم ساخته شده بود. شاید به همین دلیل است که هنوز هالیوود برای ساختن فیلم‌های دینی علاقه نشان می‌دهد. اما بی‌مناسبت نیست برای دریافت مقاصد تهیه کنندگان هالیوودی از ساخت چنین فیلم‌هایی و اهدافی که از قبل آنها جستجو می‌کنند، نگاهی دوباره به فیلم «مصائب مسیح» مل گیسن به عنوان الگوی فیلم‌های دینی هالیوودی که از آثار اخیر این دسته محسوب می‌شود، داشته باشیم: به نظر می‌آید که روایت مل گیسن از روند تصلیب حضرت عیسی مسیح (ع) بیشتر تحت تأثیر ساختار سینمای غلو آمیز، پر سر و صدا و به اصطلاح آرتیستی و صرفاً تجاری امروز هالیوود می‌باشد. همچنانکه روایت دهه نودی رنج و شور «ژاندارک» نیز در دوربین لوک بسون بیشتر به قصه‌های شوالیه‌های افسانه‌ای شبیه است تا بازآفرینی حماسه معنوی دختر چوپان جوانی که شجاعانه در مقابل انگیزاسیون کلیسای قرون وسطی ایستاد. سکانس‌های بسیار طولانی شلاق زدن عیسی مسیح توسط سربازان رومی که بیشتر از آنکه تکان دهنده باشد، خصوصاً در اواسط فیلم، خود کسالت بار و خسته کننده و سوهان روح می‌گردد و حتی قطع‌های سردستی و متناوب گیسن به چهره شاهدان این مراسم نیز از آن کسالت نمی‌کاهد، همچنین است سکانس طولانی حمل صلیب تا روی تپه‌های «جلجتا» که بارها و بارها نقش زمین شدن بازیگر کاراکتر عیسی مسیح را شاهد هستیم تا آنجا که از تکرار و یک‌نواختی صحنه کلافه می‌شویم، خصوصاً با آن سر و صدای متداوم مردم و نعره‌ها و عربده‌های سربازان رومی که گاهی تماشاگر را نه از آنها که از خود فیلم عصبی می‌کند. چنانچه خشونت فیلم هم بیشتر آزاردهنده است و مهووع (مانند خیل فیلم‌های صرفاً تجاری حادثه‌ای یا جنایی و یا ترسناک امروز که خون و گوشت‌های قطعه قطعه شده از در و دیوارش می‌ریزد، همچون: «کشتار اره برقی تگزاس»، «پیچ عوضی»، «تب کلبه»، «اژدهای سرخ» و...) نه اینکه تأثیر گذار و تکان دهنده باشد. و زرق و برق ماهواره‌ها همچنانکه در MTV مل گیسن و در واقع سینمای امروز تحت تأثیر کلیپ‌های پرداخت افسانه‌ها و قصه‌ها و قهرمان جلوه دادن شخصیت‌های داستانی موفق می‌نمایند در روایت روابط و قهرمانان واقعی الکن می‌باشند چون می‌خواهند و یا ناچارند همان ساختار معمول را به کار بندند. نکته قابل توجه اینکه فیلم «مصائب مسیح» در اکران نخست خود، به دلیل صحنه‌های خشونت‌بار و آرتیستی خود مورد توجه مسیحیان متعصب قرار نگرفت و مل گیسن ناچار شد با حذف برخی صحنه‌های ذکر شده، آن‌را دوباره به اکران درآورد و با تبلیغات فراوان این بار همه مسیحیان عالم را به دیدن فیلم دعوت نماید. فیلم «مصائب مسیح» نیز به رغم همه پروپاگاندا‌ی سرسام آور رسانه‌های غربی، فیلمی ضدّ یهودی به نظر نمی‌آید، حتی در حدّ نسخه‌هایی که نیکلاس ری و فرانکو زفیره لی درباره زندگی حضرت مسیح (ع) ساختند. چنانچه از این بابت همان اپیزود فیلم «تعصب» گریفیث، ضدّ یهود تر می‌نمایند. در آن فیلم واقعاً قرار بود تصاویر به صلیب کشیدن حضرت مسیح (ع) توسط یهودیان فیلم برداری شود که با اعتراض جماعت یهود، گریفیث به جای یهودیان، سربازان رومی را جایگزین کرد. اما همچنان تأثیر اجبار و رهبان یهود در صدور حکم تصلیب حضرت مسیح (ع) نقش اصلی را بازی کرد به طوری که در فیلم مذکور، حتی آنها بطور مستقیم این حکم را جاری می‌نمایند برخلاف آنچه در مورد فیلم مل گیسن تبلیغ گردید که یهودیان را تنها در حکم سنگسار محقّ می‌داند و صدور



محکومیت تصلیب برعهده کنسول روم در یهودیه است. در «مصائب مسیح» مل گیسن، در واقع عامل و طالب اصلی به صلیب کشیدن مسیح، مردم هستند و آنها هستند که فریاد می‌کشند و خواستار مجازات وی می‌گردند و حتی بچه‌هایشان وحشی و خشن تصویر می‌شوند (نگاه کنید به بچه‌هایی که به آزار و اذیت یهودا پس از استرداد انعام راهب بزرگ اقدام می‌ورزند)، در حالی که واکنش و تکفیر راهب بزرگ یهودیان و برخی دستیارانش در مقابل فردی که ادعای آوردن مذهبی جدید و نور را دارد، بسیار طبیعی و آرام نشان داده می‌شود. حتی این افراد شدت شکنجه حضرت عیسی (ع) از سوی سربازان رومی را نمی‌توانند تحمل کرده، میدان تنبیه را ترک می‌کنند و بارها دوربین گیسن بر روی چهره متأثر آنها از ضرب و جرح مسیح (ع) تاکید می‌کند. و این رومیان هستند که وحشیانه و در طول فیلم حضرت عیسی مسیح (ع) را به انحاء مختلف و با انواع و اقسام ابزار و وسایل شکنجه می‌زنند و به خاک و خون می‌کشند و آنها هستند که در مقابل دوربین، ددمنش و خونخوار جلوه می‌نمایند، نه سران شورای یهودیت. گیسن در «مصائب مسیح» حتی از نشان دادن مستقیم صحنه سنگسار «مریم مجدلیه» که در دیگر فیلم‌های ذکر شده در این باب، از موارد ضد یهودی آنها محسوب می‌گردید نیز خوداری نموده و تنها در یک تراولینگ گذرا به آن می‌پردازد که فقط برای تماشاگر آشنا به این ماجرا قابل فهم و درک می‌باشد. پس به نظر می‌رسد تمرکز تبلیغات توزیع کنندگان فیلم بر روی وجه ضد یهودی فیلم همان ترفند همیشگی هالیوود برای تأثیر بر روی مخاطبان بوده است و برای اثبات کارگر افتادن این ترفند، همین بس که فروش فیلمی با هزینه فقط ۲۵ میلیون دلار (دستمزد یکی از بازی‌های مل گیسن) و پیش بینی نهایتاً ۵۰ میلیون دلار استقبال گیشه‌ای، در همان اولین هفته‌های اکران خود به ۵۰۰ میلیون دلار رسیده است. این قضاوت را با «توهم توطئه» اشتباه نگیرید. این ویژگی سیستم امروز رسانه‌ای است که در خدمت منافع کمپانی‌های بزرگ و سیستم غالب هالیوود کار نماید، همان سیستمی که فیلم‌هایی چون «دنیای آب» را پیش از پایان تولید زمین می‌زنند و در مقابل، آدم‌های مهجوری چون «وادیم پرلمن» را به دلیل نزدیکی به این سیستم علی‌رغم فیلم آماتوری و ضعیف‌اش - خانه‌ای از شن و مه - به عرش می‌رساند و حالا هم فیلمی که در همین سیستم، خیلی معمولی ساخته شده و البته مانند دیگر فیلم‌های معمولی سینمای امروز آمریکا، به وسیله تکنولوژی پیشرفته و متخصصانی که کار خود را خوب بلدند، اثر نسبتاً خوش ساختی از کار درآمده است را اثری آرمان‌گرا و ضد یهود معرفی کنند و این فیلم ضد یهود و ضد سیستم را نه تنها در بیش از ۳۰۰۰ سینمای آمریکا - که عمدتاً در اختیار یهودیان قرار دارد - بلکه در تمامی اقمار رسانه‌ای خود از جمله سینماهای فلسطین اشغالی به نمایش در آورند!! سعید مستغاثی

### کامپیوتر و سرعت

در یک کشور فقیر، استفاده از ریز کامپیوتری که توسط ماهواره به یک سیستم اطلاعاتی که نیمی از جهان را در بر دارد مرتبط است، عملی احمقانه می‌باشد. این عمل، نوعی افراط و زیاده‌روی تکنولوژی است. اگر گروه‌های محلی را مجبور کنیم که کامپیوترهایی کاملاً پیشرفته را خریداری کنند، این نوعی ستم و بی‌رحمی در حق آنها است. جری ماندر یکی از مشهورات زمانه، مطلوبیت سرعت است و کامپیوترها از این جهت که بر سرعت کارها می‌افزایند، ستوده می‌شوند، اما آیا واقعاً سرعت تا چه حد برای جامعه و عموم مردم مفید است؟ آیا برای شرکت‌ها و مؤسسات بزرگی که در پی بلعیدن جهان هستند، چقدر سودمند است؟ تحقیقات بیانگر آن است که شتاب گرفتن زندگی، آثار روحی و روانی نامطلوبی بر جامعه به جای می‌گذارد و تنها مؤسسات عظیم از این شتاب سود سرشاری می‌برند. در سال‌های اخیر، در برابر این عقیده که «بزرگ‌تر لزوماً بهتر است»، ایستادگی شده است. افرادی مانند «لیپولد کوهر» و «ای.اف. شوماخر» و هم چنین جنبش‌هایی مانند «گرینز» و «بیوریجنالیسم» درباره این موضوع که اندازه‌ها و معیارهای محض اقتصاد و تکنولوژی کشورهای مدرن، مشکلات ساختاری غیرقابل حلی را به وجود می‌آورند و منجر به بیگانگی میان مردم، دشمنی میان کشورها و تخریب طبیعت می‌شوند، اظهار نظر کرده‌اند. آنچه به نحو جدی مطرح است اینکه اگر

کوچک‌تر زیباتر است، (همان گونه که اکثریت موافقند)، کندتر و آهسته‌تر چه طور؟ تنها اندکی از مردم معتقدند، سرعت یکی از ابعاد مهم اندازه‌گیری است. بزرگ‌ترین مؤسسات و سازمان‌های جهان امروز - ارتش، شرکت‌ها، دولت‌ها، بانک‌ها - تنها زمانی می‌توانند بزرگ و از نظر جهانی وسیع باشند که قادر باشند به سرعت از داده‌های عظیم و پیچیده‌ای که در بین شعبات گوناگون آنها در جریان است، آگاهی داشته باشند، کامپیوترها، همراه با ارتباطات دوربرد ماهواره‌ای، موفق شده‌اند محدودیت‌های قدیمی در ارتباط با اندازه را از بین ببرند. امروز یک مؤسسه می‌تواند خود را فراتر از مرزها گسترش داده، تمامی جهان را احاطه کند. مرزهای بین‌المللی از بین رفته‌اند. در حالی که کامپیوترها به دایره اطلاعات، سرعت بخشیده و از نظر جغرافیایی مؤسسات بزرگ را گسترش داده‌اند، انسان‌ها برای اینکه بتوانند خود را با این گستردگی و سرعت تطبیق دهند، مجبور شده‌اند که سریع‌تر حرکت کنند و در حالی که مؤسسات، حجم فعالیت‌های اقتصادی را سرعت بخشیده‌اند (نقشه‌برداری ماهواره‌ای از منابع، دسترسی و وارد شدن به محل‌های بکر و دست نخورده، حرکت سریع سرمایه‌ها، توسعه سرمایه‌های زیر بنایی) چهره کره زمین بسیار سریع‌تر از هر زمان دیگری دچار تغییر و تحول شده است. فعالیت‌های شرکت‌ها سرعت می‌گیرد، تأثیرات بر روی کره زمین شتاب بیشتری به خود می‌گیرد و فعالیت‌های انسان‌ها نیز همین‌طور. آیا این روندی مثبت است؟ در اجتماع ما، سرعت چنان ستوده شده است که گویی به خودی خود، نوعی حسن و مزیت است و امروزه سرعت اطلاعات، با میزان بی‌سابقه‌ای از اطلاعات، ما را در خود غرق کرده است؛ در حالی که بیشتر این اطلاعات در مرحله عمل بی‌فایده هستند. نتیجه واقعی این تحول، افزایش تنش‌های روانی و اضطراب در انسان‌ها است، به خصوص زمانی که ما سعی می‌کنیم خود را با جریان در حال رشد اطلاعات هماهنگ کنیم. سیستم‌های عصبی، سرعت را بیش از قوه ادراکی، تجربه می‌کنند و تحت تأثیر آن قرار دارند. این وضعیت مانند این است که انگار همگی ما در یک بازی ویدئویی که مورد توافق همه اجتماع است، گرفتار شده‌ایم؛ جایی که اطلاعات بر روی صفحه نمایش، سریع‌تر و سریع‌تر ظاهر شده و ما به طور جدی در حال تلاش برای تطبیق سرعت خود با سرعت این اطلاعات هستیم. در حقیقت بازی‌های ویدئویی بهترین مثال برای این وضعیت هستند. اغلب با این ادعا که «این بازی‌ها هماهنگی بین چشم و دست را سرعت می‌بخشند»، از آنها دفاع شده است. در نشست‌هایی که بین رؤسای تولیدکننده بازی‌های ویدئویی تجاری صورت می‌گیرد، این ادعا را در برابر گروه‌هایی از خانواده‌ها که به دنبال ممنوعیت این بازی‌ها هستند، به صورت مؤثر و کاری طرح می‌کنند. اما این سؤال مطرح است که چرا افزایش سرعت هماهنگی بین دست و چشم پسندیده است؟ تنها فایده واقعی این هماهنگی می‌تواند، این باشد که مهارت‌های بسکتبال یک فرد را افزایش خواهد داد و یا فرد را برای یک بازی ویدئویی سریع‌تر آماده خواهد کرد. رونالد ریگان از بازی‌های ویدئویی به عنوان یک تربیت‌کننده خوب نسل جدید خلبانان هواپیماهای بمب‌افکن ستایش کرد. مانند خلبانانی که عراق را بمباران کردند و تجهیزات آنها مشابه بازی‌های ویدئویی بود. در طی هزاران سال، بشر هماهنگی دست و چشم خود را با عوامل طبیعی و محیطی تطبیق داده بود که می‌توان از آن با «سرعت طبیعی» یاد کرد. همه چیزهایی که انسان‌ها با آن سر و کار داشتند، با سرعتی متناسب با توانایی‌های ما در حال حرکت بودند، این نوع تطبیق لازم بود تا نوع بشر بتواند به حیات خود ادامه دهد؛ زیرا بشر باید به وسیله دستان خود کارها را انجام می‌داد. همراه با انقلاب صنعتی، بسیاری از چیزها سرعتی مکانیکی یافتند. از آنجا که محیط طبیعی راه را هموار کرده بود و زندگی انسان نیز به محیط‌های دست‌ساز بشر انتقال پیدا کرد، آهنگ و ریتم طبیعی واکنش‌ها و عکس‌العمل‌های ما، جای خود را به ریتم و آهنگ صنعتی داد. ما یاد گرفتیم تا با سرعت‌های مکانیکی تعامل متقابل داشته باشیم، همان گونه که کارگران خط مونتاژ و بیشتر رانندگان اتومبیل با این تطابق آشنا هستند. امروزه ماشین‌ها با سرعت‌های الکترونیکی حرکت می‌کنند و چرخه فعالیت‌ها نیز در حال سریع‌تر شدن است و ما نیز در این چرخه زندگی می‌کنیم. بازی‌های ویدئویی کامپیوتری، آموزش‌دهنده‌های خوبی برای جهان سریع‌تر هستند. وقتی ما با این بازی‌ها مشغول هستیم، هدف ما این است که محو و غرق در آنها شویم. سمبل‌ها و نشانه‌های الکترونیکی روی صفحه نمایش، وارد مغز ما می‌شوند، از سیستم عصبی ما عبور می‌کنند، و

عکس‌العمل در موقعیت‌های جنگ یا پرواز را که در نهاد ما وجود دارد و در اینجا خود را از راه دست‌ان ما بروز می‌دهد، تحریک می‌کند. تفکر بسیار کم و ناچیزی در بازی‌های کامپیوتری نیاز است. شیئی که ما با آن بازی می‌کنیم، قرار است به سرعت و بدون تأمل از خود عکس‌العمل نشان دهد. یک بازیکن حرفه‌ای بازی‌های ویدئویی، برنامه کامپیوتری را و می‌دارد که سریع‌تر برود و همراه با افزایش سرعت این چرخه، بازیکن و ماشین در یک چرخه روان و در حال حرکت به یکدیگر مرتبط می‌شوند؛ چرخ‌هایی که جنبه و ابعاد هر دو را در بر دارد، با گذشت زمان و تمرین، توانایی‌های انسان به برنامه کامپیوتری شباهت پیدا می‌کند؛ تحول، با این تعامل متقابل سریع‌تر می‌شود، اما این فرایند تحول به صورت قابل ملاحظه‌ای جدید و بی‌سابقه است. تغییر و تکامل که ابتدا به صورت تعاملی بین انسان‌ها و طبیعت صورت می‌گرفت، اکنون بین انسان و محصولات ساخت خود انسان، اتفاق می‌افتد. ما روابط خود را به طور متقابل با محیطی که خود ایجاد کرده‌ایم بسط و گسترش می‌دهیم؛ با ماشین‌هایی که خود ساخته‌ایم و با خودمان. این وضعیت، نوعی «زاد و ولد درونی» است که می‌گوید، ما و طبیعت با یکدیگر رابطه‌ای نداریم. بازی‌های ویدئویی و کامپیوترها، فرایندی را سرعت می‌بخشند که قبلاً توسط نسلی از بینندگان تلویزیون تحریک شده بود. بیشتر مردم، تماشای تلویزیون را عملی منفعل و یک طرفه می‌دانند - که همین طور هم هست - در حالی که بازی‌های ویدئویی و کامپیوترها تعاملی متقابل دارند. تلویزیون، ما را کودن و پرتنش بار می‌آورد. تماشای تلویزیون تنها وضعیت ذهنی مناسبی برای بازی‌های کامپیوتری و تعلق به کامپیوتر به وجود می‌آورد. زمانی که تکنولوژی‌ها با هم تلفیق شوند، نسلی از مردم را به وجود می‌آورند که بسیار پرشتاب‌تر از آن هستند که خود را با ریتم‌ها و حرکت‌هایی آهسته، طبیعی و ابتدایی تطبیق دهند. بازی‌های ویدئویی، تلویزیون، کامپیوترها، واکمن‌ها، بچه‌هایی که رادیوهای بزرگ را در خیابان حمل می‌کنند و خیابان و خط مونتاژ و بزرگ‌راه و آزادراه، همه و همه، جزئی از فرآیند سرعت هستند که زندگی و حیات ما را سریع‌تر و سریع‌تر می‌چرخانند؛ کاری می‌کنند که زندگی پر جاذبه‌تر به نظر برسد. در حالی که تنها بی‌ثبات و پرشتاب‌تر شده است. این پیش فرض که سرعت ذاتاً چیز خوبی است، به بخش‌های دیگر نفع می‌بخشد. بخش‌هایی که بیشترین منفعت را می‌برند، مؤسسات عظیمی هستند که قادرند سرعت معاملات و داد و ستدها را افزایش داده، مستقیماً به سوی قدرت و پول حرکت کنند. برای بیشتر باقیمانده جهان، تأکید بر سرعت و شتاب مضر است. مطمئناً سرعت برای کارگران، مضر و صدمه‌زننده است؛ برای ارتباطات مردمی مضر است. سرعت، اضطراب و نگرانی ایجاد می‌کند و پیامدهای مخربی در بقای فرهنگ‌های مختلف غیر غربی دارد. مردم بومی تمایل دارند در واحدهای اقتصادی کوچک با کار جمعی، که تمامی تصمیمات در آنها با توافق همه صورت می‌گیرد، به فعالیت مشغول شوند. این تمایل به خودی خود، میزان زیادی صمیمیت میان مردم ایجاد می‌کند. از آنجایی که زمان به عنوان یکی از نعمت‌های متعدد خداوند است که مردم بومی و ساده، بیشتر از ما از آن لذت می‌برند، ارتباطات در میان آنها نیز معمولاً با یک آهستگی سنجیده تعریف شده است. مردم هول و شتابان نیستند. آنها به فکر انجام دادن بیشتر در زمان کمتر نیستند، زیرا زمان کافی برای به انجام رساندن آنچه که نیاز به انجام دادن است، وجود دارد. آنها از مشغولیت‌های شخصی خود لذت می‌برند، در حالی که شتاب و عجله بیش از حد، اجازه چنین لذتی را به آنان نمی‌دهد. وقتی قرار است کارها انجام شوند، با همکاری و هم‌دلی گروه انجام می‌شود. امروزه فشار فرهنگ‌های مهاجم غربی، باعث شده است که زندگی جوامع غربی در جهت‌ها، زمان‌ها و زمان‌بندی‌های کاملاً متفاوتی شکل بگیرد. این مسئله حیات فرهنگ‌های غیر غربی را از طریق تغییر آداب و رسوم و روش‌های سنتی آنها، تهدید می‌کند. زمانی مقاله‌ای را در «گفت‌وگو» به نام پرستش خدای دروغین، نوشته «کن دارو» و «مایکل ساکسنین» مطالعه می‌کردم. این دو نویسنده، بیشتر عمر خود را صرف انتقال تکنولوژی‌های کوچک و محدود به روستاهایی در فقیرترین کشورهای جهان کرده‌اند. مقاله، گزارشی است در مورد «جنون کامپیوتر». همان جنونی که میان آژانس‌های عمران بین‌المللی و گردانندگان آنها که از اتصالات کامپیوتری طرفداری می‌کنند، وجود دارد. به عقیده دارو ساکسنین، فرضیه این است که کامپیوترها ارائه‌کننده ارتباطاتی بی‌سابقه، سریع و ارزان، در جهت

آبادانی و عمران روستا هستند که می‌توانند «نیازهای اطلاعاتی» آنها را برای صنعتی شدن برآورده کنند. این دو نویسنده، نتیجه‌گیری می‌کنند که این فرضیه‌ای «مزخرف و خطرناک» است، زیرا: در یک کشور فقیر، استفاده از ریز کامپیوتری که توسط ماهواره به یک سیستم اطلاعاتی که نیمی از جهان را در بر دارد مرتبط است، عملی احمقانه می‌باشد. این عمل، نوعی افراط و زیاده‌روی تکنولوژی است. بیشتر کشورهای فقیر، به تکنولوژی‌هایی بسیار ساده‌تر مانند ماشین‌های تایپ، کتاب‌های مرجع، ابزارهای دستی، دوچرخه و ضبط صوت نیازمندند. یافتن تعمیرکاران ماهر کامپیوتر تقریباً غیرممکن است؛ اگر گروه‌های محلی را مجبور کنیم که کامپیوترهایی کاملاً پیشرفته را خریداری کنند، این نوعی ستم و بی‌رحمی در حق آنها است. تمرکز قدرت اخیراً در کنگره‌ای با نام «کنگره مناطق زیستی ملی» شرکت کردم که در آن ۲۵۰ نفر با هدف تجزیه قدرت سیاسی مرکزی به نفع قدرت محلی، خودکفایی اقتصادی و فطرت مبتنی بر طبیعت و محدودیت یا «فطرت سبز» کار می‌کردند. چندین تن از شرکت‌کنندگان در کنگره، آشکارا از نقشی که کامپیوترها در ساختن شبکه‌های ارتباطی بین مناطق زیستی و به تبع آن، تسهیل کردن تبادل سریع اطلاعات در این مناطق دارند، دفاع کردند. علی‌رغم این مسئله که استفاده از کامپیوترها در این جهت، ممکن است سبب ایجاد تمرکز قدرت شود، این موضوع مورد بحث قرار گرفت که کامپیوترها «ابزاری خنثی» هستند که می‌توانند به گروه‌هایی که اهدافشان تکفیر مؤسسات بزرگی است که کامپیوترهای را اختراع کرده‌اند و بر آنها سلطه دارند، کمک کنند. این یک حیلہ جالب است: ما اختراع آنها را می‌گیریم و مانند یک نوع مبارزه ژاپنی از آن علیه به وجود آورندگان آن استفاده می‌کنیم. این حیلہ در ابتدا جالب به نظر می‌رسد، امّا با توجه به خصوصیت ماهوی کامپیوترها که ناگزیر منجر به تمرکز می‌شود، نمی‌توان بر روی آن حساب کرد. این مسئله در ابتدا با توجه به ظاهر کامپیوترها که شکل یک فناوری دموکراتیک محدود را دارند، ما را به اشتباه می‌اندازند. مردم در خانه‌شان کامپیوتر دارند و آن را برای خود و سازمان‌شان مفید و قدرت‌بخش می‌بینند. کامپیوترها در بسیاری زمینه‌ها کمک‌کننده هستند و نظارت‌های شخصی قابل توجهی بر خلاف تکنولوژی‌های دیگر مانند تلویزیون، به افراد ارائه می‌کنند. گروه‌های اجتماعی و سیاسی کوچک، کامپیوترها را ابزار ارزشمندی برای ذخیره و نگهداری اطلاعات، ایجاد شبکه، فرایندهای پستی، تهیه نسخه‌های تمیز و مرتب، تهیه لیست‌های عضویت، نگه‌داشتن حساب و کتاب‌ها و غیره می‌دانند. با همه این موارد، هنوز سؤالی در اینجا مطرح است. مسئله اصلی این نیست که آیا کامپیوترها می‌توانند به شما و گروهتان سود برسانند یا خیر. سؤال این است که چه کسی بیشترین فایده را از وجود کامپیوترها در جامعه می‌برند؟ پاسخ این است که با همه این مزیت‌های محدود، این مؤسسات بزرگ هستند که بیشترین سود را می‌برند و خود نیز به خوبی نسبت به این مسئله آگاهند. اختراع کامپیوتر، توسط یک گروه از افراد شریف و نجیب و اصلاح‌طلب ساده لوح که قصد داشته باشند به وسیله تکنولوژی، دموکراسی بیشتری ایجاد کنند، صورت نگرفته است. با وجود اینکه کامپیوترها در دهه ۱۹۲۰ اختراع شدند، این نیروهای انتظامی امریکایی و انگلیسی بودند که برای نخستین بار از آنها به طور جدی به عنوان یک سیستم راهنما برای موشک‌هایشان در جریان جنگ جهانی دوم استفاده کردند. دو دهه بعد، «آی. بی. ام» - IBM - این فناوری را به استفاده‌های تجاری عظیم تغییر داد و از دهه ۱۹۷۰ به بعد «آتاری» و «آپل» مأموریت خود را برای ورود کامپیوتر به همه خانه‌ها و مدرسه‌ها اجرا کردند. تا دهه ۱۹۷۰، ارتش و شرکت‌های بزرگ، به طور کامل کامپیوترها را با سود فراوان و دسترسی جغرافیایی گسترده‌تر برای عملیات متمرکز وارد تمامی امور خود کرده بودند. آن اصلاح‌طلبان ساده لوح، حتی یک دکمه پلاستیکی را فشار نداده بودند. تکنولوژی کامپیوتر، قسمت اصلی از یک زیربنای فنی پیشرفته است و کامپیوترها ممکن است در جامعه‌ای پدیدار شده باشند که پیش از این، در ابتدای مسیر فناوری و پیشرفت بودند. ساخت کامپیوترها بسیار گران تمام می‌شود، آنها به طرز بسیار پیچیده‌ای با سیستم‌های تلفنی مرکزی ارتباط دارند و برخی از استفاده‌های بهینه‌ای که می‌توان از آنها کرد، مانند محاسبه بسیار سریع و نقشه‌برداری ماهواره‌ای از منابع زیرزمینی، آنچنان پرهزینه هستند که تنها مؤسسات عظیم می‌توانند از عهده آن برآیند. کامپیوترها مانند دیگر تکنولوژی‌های پیشرفته نظیر ارتباطات

ماهوره‌ای، کشاورزی ماشینی، روبات‌شناسی، مواد ضد آفات و ... در خدمت اقتصاد هستند حال هر چه اندازه و حجم تشکیلات اقتصادی و شرکت بزرگ‌تر باشد، توانایی تهیه کامپیوترهای بیشتری را دارد. علاوه بر این، کامپیوترها پیچیده‌تر و سطح بالاتر شده و باید توسط گروه اجرایی آزموده‌تر اداره شوند، و در مناطق اقتصادی که به طور گسترده پراکنده شده‌اند، ارتباطات کامپیوتری بیشتری نسبت به مؤسسات و واحدهای کوچک‌تری وجود خواهد داشت. در نتیجه، تجارت‌های بزرگ‌تر از امتیازات بیشتری برخوردار خواهند بود. با وجود اینکه تجارت‌ها و کسب‌های کوچک‌تر هم از وجود کامپیوترها استفاده می‌کنند، تجارت‌های بزرگ‌تر، بسیار بیشتر سود می‌برند؛ زیرا بزرگی و پیچیدگی و دسترسی به عملیات‌هایی که کامپیوتر آنها را تسهیل می‌کند، به منابع مالی بسیار بیشتری نیاز دارد. اگر کامپیوترها اختراع نشده بودند تجارت‌های کوچک‌تر بسیار موفق‌تر بودند، زیرا اساساً کامپیوترها ابزاری هستند که تنها تجارت‌های بزرگ قادر به استفاده از آنها می‌باشند. نقش کامپیوترها در بانک‌های بین‌المللی را در نظر بگیرید؛ انتقال سریع پول از بازاری به بازار دیگر، ایجاد توسعه در اینجا و آنجا. مؤسسات چند ملیتی به سادگی نمی‌توانستند آنچه را که امروزه انجام می‌دهند، بدون کامپیوترها و استفاده از ارتباطات ماهواره‌ای انجام دهند. کامپیوتر این مؤسسات را قادر ساخته که آنچنان گسترش یابند که قبلاً هرگز ممکن نبوده است. آن بانک‌ها دیگر فراتر از چند ملیتی هستند؛ بلکه به درستی جهانی شده‌اند. روند سرعت یافته‌ای که در آن درخت‌ها در اندونزی و بروئی قطع شده‌اند، نشان دهنده توانایی افزایش یافته شرکت‌ها در اداره امور با یک مدیریت مرکزی است که فعالیت‌های روزانه را در سر تا سر جهان تحت تأثیر قرار می‌دهد. برای مردمی که تلاش می‌کنند از نابودی سیاره زمین جلوگیری کنند، بسیار ساده‌لوحانه است که از کامپیوترها به عنوان ابزاری خنثی و سودمند برای تمرکز زدایی یاد کنند، چرا که اساساً کامپیوتر ابزاری برای تمرکز بخشیدن به منافع توسعه است. مؤسسات بزرگ که به دنبال فایده دوم کامپیوتر یعنی سود بردن از آن هستند، بسیار بیشتر از اصلاح‌طلبان ساده‌لوحی که قصد دارند از کامپیوترها به عنوان یک مقابله به مثل پیشرفته استفاده کنند، منفعت خواهند برد. این تنها بد فهمی کل ماجرا است و قطعاً غرور و خودبینی باعث شده اینگونه فکر کنیم. طرفداران محیط زیست، محافظان زیست مناطق و دیگر عمل‌گرایان متجدد، بسیار موفق‌تر خواهند بود اگر این نکته را مد نظر قرار دهند که در ازای همه آن منافع ناچیزی که کامپیوتر به آنها ارایه می‌کند، نهایتاً تمامی تلاش‌های آنها را بی‌اثر خواهند کرد. ما باید کار را از خود کامپیوترها به عنوان معضلی زیست محیطی و سیاسی شروع کنیم. ماهنامه موعود شماره ۸۲ پی‌نوشت؟ منبع: کتاب *In the absence of the Sacred*. به نقل از: سیاحت غرب، ش ۱۲.

### درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه‌های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از

حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازی های رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی: [www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com) تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱-۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر

که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

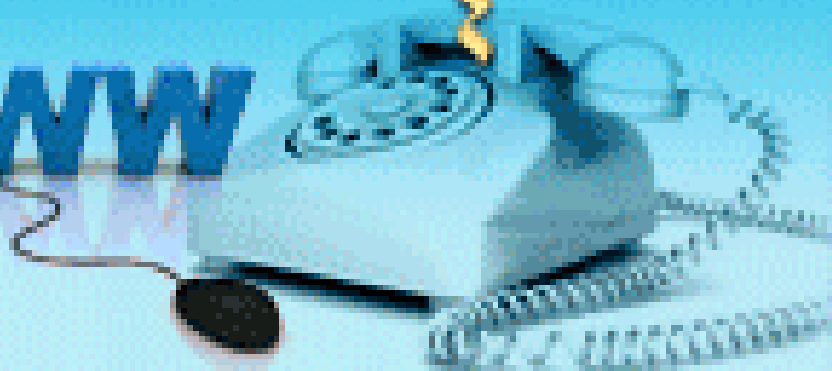


مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

# گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

